

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب
کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که
عمدتاً در خدمت تدارک، برپایی و پیشبرد
جنگ مقاومت ملی، مردمی و انقلابی (شکل
مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد.
(اساسنامه حزب)



حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

شماره مسلسل ۲۸ دوره سوم دلو ۱۳۹۱ (فبروری ۲۰۱۳)

مطالب مندرج این شماره :

- 1- باید برای یک مقاومت طولانی و سخت علیه اشغالگران و
خائنین ملی دست نشانده شان آمادگی داشت
صفحه ۲
- 2- گزارش جلسه هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان
در اروپا
صفحه ۴
- 3- گزارش جلسه هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان
واحد کانادا
صفحه ۵
- 4- از تسلیمی و سکوت تا تسلیم طلبی و تبلیغ تسلیم طلبانه
صفحه ۶
- 5- جنگ خلق در هند را پشتیبانی نمایید!
صفحه ۲۶
- 6- در کارزار و کنفرانس بین المللی حمایت از جنگ خلق در هند
فعالانه سهم بگیرید!
صفحه ۲۸
- 7- بیانیه نماینده حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان
در کنفرانس بین المللی پشتیبانی از جنگ خلق در هند
صفحه ۳۰
- 8- جوابیه ای به نامه اول می ۲۰۱۲ حزب کمونیست انقلابی امریکا
صفحه ۳۱
- 9- VIII - مراحل، تداوم و گسست در تکامل مارکسیزم
صفحه ۴۷

باید برای یک مقاومت طولانی و سخت

علیه اشغالگران و خائنین ملی دست نشانده شان آمادگی داشت

قسمی، بازی می نماید. رسانه های چاپی و الکترونیک وابسته به آنها، این جاروجنجال ها را در ابعاد وسیعی بزرگساز می نمایند و هیاهوهای گسترده ای براه می اندازند تا حد اقل بخشی از ذهنیت عامه را به نفع شان شکل دهند.

هیاهو ای که در حال حاضر در مورد مصونیت قضایی دادن به نیروهای اشغالگر امپریالیستی، مشخصا نیروهای امریکایی، که بعد از سال ۲۰۱۴ در افغانستان باقی خواهند ماند، و یا ندادن چنین مصونیتی به آنها، براه افتاده است، آخرین تلاش اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده آنها درین راستا است.

اولا نیروهای اشغالگر در طول بیشتر از یازده سال گذشته، عملا و حتی رسما، از چنین مصونیتی برخوردار بوده اند و هم اکنون و تا آخر سال ۲۰۱۴ نیز برخوردار هستند و برخوردار خواهند بود. لذا مصونیت قضایی دادن به آنها در سال های بعد از ۲۰۱۴ نیز امر جدیدی نبوده و ادامه وضع قبلی و موجود محسوب می گردد.

ثانیا آنچه دارای اهمیت عمده است، باقی ماندن پایگاه های نظامی استراتژیک اشغالگران در کشور، بعد از سال ۲۰۱۴ است که ظواهر حقوقی آن هرچه باشد، هیچ مفهوم دیگری جز دوام حالت اشغال در افغانستان نخواهد داشت. این واقعیت عینی، قانونمندی های خود را علیرغم تمامی ظواهر حقوقی، حتی اگر بصورت عدم مصونیت قضایی برای نیروهای اشغالگر ظاهر گردد، تحمیل خواهد کرد. چنانچه سال ها است که عملیات ها و خانه تلاشی های شبانه توسط نیروهای اشغالگر ظاهرا مورد مخالفت رژیم پوشالی قرار دارد، اما همچنان ادامه یافته است.

اکنون دیگر مسلم گردیده است که اعلام خروج نیروهای اشغالگر امپریالیستی در آخر سال ۲۰۱۴ از افغانستان، درامه مضحکی برای دوام اشغال کشور و حاکمیت پوشالالی خائنین ملی به اشکال و صور دیگر است. آنچه درین میان از اهمیت اساسی و استراتژیک برخوردار است، ادامه حالت واقعی اشغالگری امپریالیستی و حاکمیت رژیم دست نشانده است و نه تغییرات شکلی در جنبه های حقوقی این اشغالگری و حاکمیت پوشالی. این تغییرات شکلی صرفا می توانند به درجات مختلف دارای اهمیت تاکتیکی و بعضا اوپراتیوی باشند.

نباید فراموش کرد که در زمان کنونی و مشخصا در قرن ۲۱، دوران استعمار کهن بصورت رسمی و از لحاظ ظواهر شکلی حقوقی به سر آمده است و اشغالگری های امپریالیستی از لحاظ ظواهر حقوقی نمی توانند از رسمیت حقوقی برخوردار باشند. با تکیه بر همین ظواهر حقوقی است که اشغالگران امپریالیست، رژیم پوشالی و نهاد های بین المللی خادم امپریالیست ها، از موجودیت حالت اشغال کشور و دست نشانده گی رژیم انکار می ورزند. بنابراین نباید فریب ظواهر حقوقی حالت موجود در کشور را خورد، بلکه باید واقعیت تلخ حالت مستعمراتی در کشور را در پشت ماسک های حقوقی فریبنده ای که نقش ساتر این واقعیت تلخ را بازی می نمایند، با دید باز و واقعبینانه دید و برای مقابله طولانی و سخت علیه آن آمادگی داشت.

راه اندازی جار و جنجال روی ظواهر حقوقی توسط اشغالگران و دست نشانده گان شان، نقش مهمی در شکلهی ذهنیت سازی عامه به نفع شان، حد اقل بصورت

علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را به شدت صدمه می زند و باعث ایجاد و تقویت روحیات تسلیم طلبانه در میان این مقاومت می گردد و بلکه هم اکنون بروز چنین روحیاتی را باعث گردیده است.

شکی وجود ندارد که امپریالیست های اشغالگر قسمت بیشتر نیروهای شان را تا آخر سال ۲۰۱۴ از افغانستان بیرون خواهند کرد و جنگ جاری در کشور را ظاهراً بیشتر بین الافغانی خواهند ساخت. اما توجه دقیق به اوضاع کشور، منطقه و جهان و مشخصاً اوضاع امپریالیست های امریکایی و متحدین شان، که موضوع محوری در آن هم اکنون در سه جزء، یعنی آمادگی عمیق و گسترده رژیم دست نشانده و پایه های اجتماعی آن برای پذیرش بی پرده ترین چاکر منشی ها و وطنفروشی ها، محدودیت های مفرط اجتماعی، ملیتی و جنسیتی مقاومت ارتجاعی طالبانی و امیدواری اشغالگران و دست نشانندگان شان برای کشاندن این مقاومت قسمی و تاریخی بی فرجام به سازش و تسلیمی و بالاخره ضعف مفرط مقاومت ملی مردمی و انقلابی در کشور متبازر است، نشان می دهد که یانکی ها هنوز با شکست کامل در افغانستان فاصله دارند.

بنابراین نباید میدان کارزار را کوتاه برید و میانبر زد، بلکه باید برای پیشبرد یک مبارزه و مقاومت طولانی و سخت، بر محور تدارک برای برپایی هر چه سریعتر و پیشبرد موفقاته و پیشروانه جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی آمادگی گرفت. ضعف مفرط کل مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خابنین ملی دست نشانده شان را فقط و فقط از همین طریق می توان - و باید - از میان برد و به قوت و توانمندی مبدل نمود. هرگونه تلاش و تقلای دیگری نادرست، بی نتیجه و ناکام خواهد بود.

ثالثاً در صورتیکه اشغالگران نتوانند برای باقی ماندن قسمتی از نیروهای جنگی و پایگای نظامی استراتژیک شان در کشور، راه های به اصطلاح قانونی بیابند، می توانند در همراهی با دست نشانندگان شان به حيله های دیگری متوسل شوند. مثلاً در عراق مادامی که اشغالگران امپریالیست امریکایی و رژیم دست نشانده شان نتوانستند روی مصونیت قضایی نیروهای امریکایی در عراق به توافق برسند، امریکایی ها از طریق باقی گذاشتن ۱۵۰۰۰ نفر از نیروهای شان تحت پوشش نیروهای امنیتی سفارت ایالات متحده امریکا در عراق به حضور نظامی اشغالگرانه در آن کشور ادامه دادند و به تازگی ها با استفاده از توافقنامه استراتژیک با رژیم عراق و در راستای مداخلات بیشتر در منازعات سوریه، نیروهای جدیدی به آن کشور داخل کرده اند.

در هر حال، اکنون دیگر مسلم گردیده است که رژیم دست نشانده اشغالگران در کشور، که چاکر منشی اش حد و مرزی نمی شناسد، حتی در سطح رژیم پوشالی عراق در رابطه با موضوع مصونیت قضایی نیروهای اشغالگر امریکایی، برای حفظ ظواهر شکلی حقوقی نمی کوشد و آنچنان آبروباخته و بی حیثیت است که برای پیشکش نمودن چنین مصونیتی به نیروهای اشغالگر امریکایی بطور اشکار آمادگی می گیرد. چانه زنی هایی که از مدتی به اینطرف میان دست نشانندگان و اربابان شان جریان داشته است و ممکن است چند ماه دیگر نیز ادامه یابد، در واقع روی موضوع اصلی نیست بلکه روی قیمت این فحشای سیاسی بر سر مام میهن است.

نباید به توهمات مبتنی بر شکست نهایی اشغالگران در افغانستان و دلخوشی های میان تهی پناه برد و نیروهای اشغالگر را در حال جستجوی راه فرار از افغانستان به تصور در آورد. دامن زدن به چنین توهماتی، کل مقاومت

گزارش

جلسه هواداران حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در اروپا

بر علاوه، رفقا درین جلسه حمایت کامل شان را از حزب در موضعگیری علیه پسا م ل م اوکیانی و رویونیوم پاراچندا - باترای که باعث فروپاشی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردیده اند، ابراز نمودند. رفقا مکرراً روی این حقیقت انگشت گذاشتند که ما در مقطع تاریخی بسیار حساسی از تشکیلات بین المللی مان محروم گشته ایم. در ایامی که توده های خاورمیانه علیه حاکمان مستبد و دست نشانندگان امپریالیست ها بپاخاسته اند و همچنان خیزش های توده یی در کشور های امپریالیستی به شکل های مختلفی مثل جنبش اشغال، شورش های دانشجویی و کارگری به میان آمده اند، یک تشکیلات بین المللی مائونیستی می توانست نقش مهمی در تاثیرگذاری روی این خیزش های توده یی از طریق فراهم آوری استقامت انقلابی و کمونیستی بیشتر برای آنها، بازی نماید. بدینگونه رفقا روی این حقیقت تاکید کردند که تلاش برای ایجاد یک تشکیلات نوین بین المللی نیروهای م ل م از اهمیت شایانی برخوردار است.

رفقا کار و پیکار رفقای حزب و تشکلات دموکراتیک در داخل کشور و پیشروی های به عمل آمده قابل توجه در عرصه های مبارزات انقلابی داخل کشور را مورد ستایش قرار دادند. هواداران حزب در اروپا تعهد کردند که در پهلوی فعالیت های انقلابی و مبارزات حزب در داخل کشور بایستند و حمایت شان را به حزب و تشکلات دموکراتیک توده یی از هر طریق ممکن برسانند.

سرانجام، هواداران حزب در این جلسه، کمیته سازماندهی

جلسه هواداران حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در اروپا به مثابه بخشی از کارزار عمومی اصلاح سبک کار حزب، با حضور نمایندگان حزب، در ماه دسامبر ۲۰۱۲ دایر گردید. نمایندگان حزبی حاضر در جلسه، هواداران حزب را در مورد اوضاع افغانستان و عرصه جنبش کمونیستی بین المللی، مشخصاً در مورد تلاش های احزاب مارکسیست - لنینیست - مائونیست، به شمول حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، بخاطر ایجاد یک تشکیلات کمونیستی بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائونیست جهان، معلومات دادند.

درین جلسه پشتیبانی قاطعی از تلاش های حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان و سایر احزاب همسنگر برای ایجاد تشکیلات نوین بین المللی کمونیستی به عمل آمد. رفقا روی این حقیقت تاکید کردند که موجودیت یک تشکیلات بین المللی کمونیستی برای هماهنگ نمودن و رهبری کردن فعالیت های جنبش بین المللی کمونیستی، روی توسعه جنبش های انقلابی و آماده ساختن عامل ذهنی انقلاب جهانی تاثیرات مثبت وسیعی خواهد داشت، به ویژه در زمانی که توده های انقلابی به طرز بیسابقه ای در حال خیزش برای به چالش طلبیدن " سروران جهان" در سراسر دنیا هستند و نظام سرمایه داری امپریالیستی به واسطه شدید ترین بحران اقتصادی و مالی، از زمان کساد بازاری قرن گذشته تا کنون، مورد تهدید قرار دارد و سیستم های ایدیولوژیکی و سیاسی اش با بحران مشروعیت عمیقی مواجه است.

هواداران حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان در اروپا را، بخاطر انتظام بخشیدن به رهبری و هماهنگی فعالیت ها و مبارزات هواداران حزب درانجا، تشکیل دادند. با توجه به این حقیقت که اعضا و هواداران حزبی زیادی از سابق در سراسر اروپا حضور دارند که تعداد نسبتاً زیادی از آنها غیر متشکل گردیده اند، این رفقا تلاش خواهند کرد که آنها را نیز در پهلوی رفقای متشکل موجود، در یک تشکیلات نیرومند هواداران حزب در این قاره جمع نمایند. رفقا این حقیقت را قاطعانه بیان کردند که اروپا پشت جبهه مهمی برای مبارزات انقلابی حزب در داخل کشور و همچنان جبهه مهمی برای مبارزات حزب در سطح بین المللی است. در شرایط کنونی اشغال امپریالیستی که کشور های اروپایی بخش مهمی از اتحاد اشغالگرانه امپریالیستی را تشکیل داده اند، هواداران حزب در اروپا از طریق هماهنگی با چپ انترناسیونالیست ضد امپریالیست در این قاره می توانند جنبش ضد امپریالیستی موثری را صف آرایی نمایند که حمایت قاطعی برای مبارزات ضد امپریالیستی حزب و سازمان های دموکراتیک توده یی داخل کشور خواهد بود.

با توجه به اهمیت جدی کار و پیکار حزب در اروپا، هواداران حزب ذیلاً تعهد سپردند:

۱ - کوشش برای حدادی کردن یک تشکیلات موثر هواداران حزب در اروپا.

۲ - ایجاد مناسبات پایدار با سایر نیروهای مارکسیست - لنینیست - مانوئیست و بطور وسیع تر با کل چپ انترناسیونالیست ضد امپریالیست در اروپا.

۳ - فروگذاری نکردن از هیچ اقدامی برای حمایت از حزب در داخل کشور و همچنان در سطح بین المللی.

۴ - برگذاری کنفرانس سرتاسری همه هواداران حزب در اروپا در طی یکسال آینده.

جلسه با روحیه انقلابی برای متحرک ساختن فعالیت های حزب در اروپا در ارتباط با کاروپیکار انقلابی در داخل افغانستان به پایان رسید .

هواداران « حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان » در اروپا

قوس ۱۳۹۱ (دسامبر ۲۰۱۲)

گزارش

جلسه هواداران حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان واحد کانادا

و اوضاع جنبش کمونیستی بین المللی، مشخصاً تلاش احزاب مارکسیست - لنینیست - مانوئیست کشورهای مختلف جهان، به شمول حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان، برای ایجاد یک تشکیلات بین المللی نوین کمونیستی، معلومات فشرده ای ارائه نمود.

جلسه عمومی هواداران حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان واحد کانادا، به اشتراک نماینده حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان، در ماه قوس ۱۳۹۱ (دسامبر ۲۰۱۲) دایر گردید.

در ابتدای جلسه، نماینده حزب از وضعیت داخل کشور

سپس گفتگو در مورد فعالیت‌های هواداران حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در کانادا آغاز گردید. جلسه جمع‌بندی نمود که هواداران حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان دارای دو نقطه قوت و دو نقطه ضعف است. نقاط قوت هواداران حزب در کانادا، ارتباط فشرده آنها با حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در داخل کشور و حزب کمونیست انقلابی کانادا در خود کانادا است. نقاط ضعف هواداران حزب در کانادا، معدودیت این هواداران و همچنان پراکنده بودن آنها در شهرها و مناطق مختلف کانادا است.

در جلسه تاکید گردید که هواداران حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در کانادا باید در پرتو هدیات و رهنمود های حزب و در رابطه فشرده با حزب و همچنان رابطه نزدیک با حزب کمونیست انقلابی (کانادا) برای تقویت نقاط قوت و غلبه بر نقاط ضعف شان، بصورت پیوسته و دوامدار تلاش نمایند و تشکیلات نیرومند و گسترده ای از هواداران حزب در کانادا سازماندهی نمایند.

در جریان جلسه درباره کمک های مالی به حزب نیز صحبت هایی صورت گرفت. رفقا تعهد سپردند که کمک های مالی به حزب را همچنان ادامه دهند و برای بهبود

کیفیت و کمیت آن تلاش های پیوسته ای به عمل آورند. آنها علی العجاله کمک مالی معینی را که تهیه نموده بودند به نماینده حزب تحویل دادند.

متأسفانه مشکلات تخنیکي باعث گردید که تعدادی از هواداران حزب در کانادا نتوانند درین جلسه شرکت نمایند. در نتیجه، امر تمرکز هسته رهبری کننده هواداران حزب در کانادا و ایجاد تغییرات معینی در ساختار تشکیلاتی آنها، که از جانب حزب پیشنهاد شده بود، همچنان اجرا نشده باقی ماند و قرار شد که حزب و هواداران حزب در کانادا مشترکاً برای به انجام رساندن این پیشنهادات کار و پیکار نمایند.

در پایان جلسه، یکبار دیگر هواداران حزب در کانادا تعهد سپردند که برای تحقق بخشیدن به اهداف، فیصله ها و مصوبات حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان کار و پیکار انقلابی نمایند و از هیچ سعی و تلاش درین راستا دریغ ننمایند.

هواداران حزب کمونیست مائونیست افغانستان واحد

کانادا

قوس ۱۳۹۱ (دسامبر ۲۰۱۲)

از تسلیمی و سکوت تا تسلیم طلبی و تبلیغ تسلیم طلبانه

در تعارض با امپریالیستها قرار گرفته اند و اکثریت نمایندگان فکری فنودالیزم با رژیم پوشالی هم‌نوا است. در چنین اوضاع و احوالی که ما قرار داریم خطر تسلیم طلبی ملی بیشتر از خطر تسلیم طلبی طبقاتی است. زیرا نیرویی که در مقاومت علیه اشغالگران قرار دارد (طالبان) نیروی متحجر و آغشته به شنونیزم

در شرایط کنونی، افغانستان بطور کامل در اشغال امپریالیستها به رهبری امپریالیست های امریکایی قرار دارد و رژیم پوشالی دست نشانده، کاملاً مطیع و گوش بفرمان امپریالیستها است، یا به عبارت دیگر افغانستان به انقیاد امپریالیستها درآمده است. در چنین شرایطی یک‌عده از نمایندگان فکری و سیاسی فیودالیزم

غلیظ ملي و جنسي است و از سوي ديگر امکان سازش طالبان با امپرياليستها نيز وجود دارد؛ لذا نيروهاي ملي، دموكرات و انقلابي هيچگاه حاضر به پذيرفتن رهبري طالبان نيستند، خطر تسليم طلبي طبقاتي نه تنها كم، بلكه غيرممکن است. خطري كه جامعه ما را تهديد مي كند، طوريكه ده سال گذشته به خوبي بيانگر آنست، تسليم طلبي ملي در قبال اشغالگران و رژيم پوشالي است.

بايد با جديت هرچه تمامتر عليه اين تسليم طلبي به مبارزه برخاست. تجارب ده ساله ما بيانگر آنست كه به اثر مبارزات جدي و پيگير حزب كمونيست (مانونيست) افغانستان، تزلزل و ناپايداري در صفوف تسليم طالبان به وجود آمده و يكعده از اين تسليم طلبي گسست نموده اند و يكعده ديگر در حاليكه عليه اشغالگران موضع گرفته اند به نحوي از انحاء با تسليم طلبي برش قاطع نكرده اند.

اينك مي پردازيم به اصل مساله جنگ در شرايط كنوني افغانستان:

طوريكه قبلا هم بيان داشتيم عده معيني از بنيادگريان و نمايندگان فكري و سياسي فيوداليزم (طالبان) با اشغالگران و رژيم پوشالي در تعارض قرار گرفته و درگير جنگ مسلحانه اند. اما تعداد بيشتري از بنيادگريان و نمايندگان فكري و سياسي فيوداليزم (جهادي ها) با اشغالگران متحد بوده و يكجا با تكنوكرات هاي آمده از غرب، شعله يي هاي تسليم شده و خلقي - پرچمي ها رژيم پوشالي را تشكيل مي دهند. جنگي كه هم اكنون طالبان درگير آن هستند، يك جنگ مقاومت قسمي عليه اشغالگران و رژيم پوشالي است.

بايد ياد آورشد كه حزب كمونيست (مانونيست) افغانستان در اين زمينه موضعگيري مشخص داشته و دارد و اين جنگ را به عنوان جنگ مقاومت ارتجاعي و جنگ قسمي مي شناسد.

حزب كمونيست (مانونيست) افغانستان در ۱۸ قوس سال

۱۳۸۸ زير عنوان " نياز به اداي يك مسئوليت مبارزاتي عاجل" كه در شماره ۲۳ شعله جاوید دور سوم به چاپ رسیده، موضع خود را در قبال اشغالگران امپرياليست، رژيم پوشالي و طالبان چنين بيان نموده است :

« بطور خلاصه بايد صريحا بيان داشت كه فقط و فقط يك مقاومت سرتاسري همه جانبه جنگي و غيرجنگي پيروزمندانه عليه اشغالگران و رژيم دست نشانده شان از طريق اخراج قهري قوت هاي اشغالگر و سرنگوني رژيم پوشالي، قادر است به حالت مستعمراتي در افغانستان خاتمه دهد. اما برخلاف دوره جنگ مقاومت ضد "شوروي"، اين بار كل اوضاع و شرايط كشوري و منطقه يي و بين المللي نشان مي دهد كه يك مقاومت ارتجاعي اسلامي نمي تواند قوت هاي اشغالگر را از كشور خارج نموده و رژيم دست نشانده اشغالگران را سرنگون سازد. اين چنين مقاومتی شايد بتواند سال ها دوام يابد، اما نمي تواند حتي در سطح مقاومت ضد سوسيال امپرياليستي يك فرجام پيروزمند نسبي داشته باشد، پيروزي نسبي اي كه به فرض محال تحقق يافتن، خود فاجعه ديگري از نوع فاجعه هشت ثوري گذشته خواهد بود.

طالبان و حزب اسلامي گلبدین خود نيروهايي اند كه در اصل توسط امپرياليستهاي امريكائي، انگليسي و وابستگان منطقه يي آنها ساخته و پرداخته شده اند. به همين جهت جستجو راه سازش و مصالحه با آنها، يكي از اجزاي اصلي استراتيژي جديد اشغالگران امپرياليست به سردمذاري امپرياليستهاي امريكائي در افغانستان را تشكيل مي دهد. آنها نيروهاي امتحان داده اي هستند كه نتايج فاجعه بار حاكميت هاي ارتجاعي شان، مردمان ما را تا مغز استخوان سوزانده است و قسما هم اكنون نيز مي سوزاند. ايدئولوژي و برنامه سياسي به شدت ارتجاعي، شوونيستي، جاهلانه و استبدادي آنها خود به خود زمينه هاي مناسب فريبكارانه براي عادلانه جلوه

دادن طرحات اشغالگران فراهم می‌سازد. این ایدئولوژی و برنامه سیاسی، نه تنها قادر نیست تمامی افراد و نیروهای مخالف اشغالگران و رژیم دست‌نشانده را، از میان تمامی اقشار طبقات و ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی، در یک مقاومت سرتاسری بسیج نماید، بلکه آنها خود آگاهانه در پی چنین بسیج مبارزاتی مقاومت خواهانه نه سرتاسری نیستند.

آنها نه تنها به هیچوجهی قادر نیستند خشم زنان، یعنی نیمی از پیکر جامعه، علیه اشغالگران و دست‌نشانندگان شان را رها سازند، بلکه زن ستیزی مشمنزکننده شان خود زمینه‌ساز اجرای طرحات فریبکارانه دشمن اشغالگر و رژیم پوشالی در قبال زنان است. محدودیت اجتماعی ملیتی آنها ذاتی و غیر قابل التیام است و امیدواری اشغالگران و دست‌نشانندگان شان در تحمیل قطعی انقیاد دراز مدت بر مردمان ما را بیشتر می‌سازد.

با توجه به تمامی این مسایل، برپایی و پیشبرد یک مقاومت ملی مردمی و انقلابی سرتاسری، بر محور مقاومت مسلحانه و به بیان روشن‌تر جنگ مقاومت ملی، مردمی و انقلابی، علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی، نه تنها از لحاظ پیوند دادن مقاومت ضد اشغال با انقلاب اجتماعی مورد نیاز در افغانستان، یک ضرورت و الزام قطعی و غیر قابل انصراف است، بلکه خاتمه بخشیدن به انقیاد مستعمراتی و حصول استقلال سیاسی افغانستان نیز بدون برپایی و پیشبرد چنین مقاومتی یک امر ناممکن به نظر می‌رسد.

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان با درک عمیق ضرورت و الزام قطعی غیر قابل انصراف مبارزاتی فوق‌الذکر نه تنها برای اجرا و پیشبرد تمامی وظایف و مسئولیت‌های ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی، توده‌یی و لوجیستیکی خود در این راستا تلاش پیگیر می‌نماید، بلکه خود را مکلف میداند که بخاطر تامین هماهنگی

مبارزاتی مقاومت طلبانه میان تمامی نیروها و شخصیت‌های انقلابی کمونیست و ملی - دموکرات مخالف اشغالگران و رژیم پوشالی نیز از هیچ‌گونه تلاشی دریغ ننماید. ما می‌توانیم - و باید - همزمان با پیشبرد تلاش برای ایجاد چنین هماهنگی مبارزاتی میان این نیروها و شخصیت‌ها، مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی بخاطر حل و فصل تفاوت‌ها و اختلافات و یا لاقلاً ایجاد تفاهم میان شان را نیز پیش ببریم. در واقع ایجاد هماهنگی مبارزاتی علیه اشغالگران، رژیم پوشالی و تسلیم‌شدگان قبلاً منسوب به جنبش چپ و جنبش ملی - دموکراتیک به مثابه دشمنان عمده و مقابله علیه طالبان و هم‌قماشان شان به مثابه دشمنان غیره عمده کنونی، میتواند زمینه و فضای مناسبی برای پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی اصولی، سالم و سازنده بر سر اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی میان این نیروها و شخصیت‌ها به وجود آورد.»

نقل قول فوق به خوبی موضع حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان را در شرایط کنونی در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی و همچنان طالبان نشان میدهد. حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان دشمنان خلق افغانستان را در شرایط کنونی، طبق برخورد مائونیستی، به دشمنان عمده و غیر عمده تقسیم می‌نماید و با قرار دادن هر یک از آنها در جایگاه واقعی شان از هم تفکیک می‌نماید.

موضعگیری و مبارزات ما علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده شان از همان اولین روز آغاز تجاوز و اشغالگری امپریالیستی به رهبری امپریالیست‌های امریکایی و شکلگیری رژیم دست‌نشانده شان شروع گردید. در واقع آغاز پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان که منتج به تشکیل کنگره وحدت و تشکیل حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان گردید، یک پاسخگویی اصولی و بموقع کمونیستی، و نه یگانه پاسخگویی ما، به این تجاوزگری و اشغال امپریالیستی

امپریالیزم و ارتجاع است»

این "سازمان" معتقد است که:

« دشمن اصلی مردم ما امپریالیزم و ارتجاع داخلی است.»

(عقاب شماره سوم صفحه چهارم. همه جا تاکیدات از عقاب شماره سوم است)

در دو جمله کوتاه نقل شده در فوق، دو انحراف فلسفی دگماتیستی به نظر می خورد: یکی عدم تفکیک میان تضاد اساسی و تضاد عمده و دیگری هم عدم تفکیک میان تضاد اصلی و تضاد عمده.

مطابق به درک فلسفی مائوئیستی، تضاد اساسی پروسه تکامل یک شی یا پدیده عبارت از تضادی است که از ابتدا تا انتهای پروسه وجود دارد، اساس موجودیت پروسه را میسازد و سایر تضاد های بزرگ و کوچک پروسه را تعیین می نماید و یا تحت تاثیر قرار می دهد. اما تضاد عمده عبارت از تضادی است که در یک مرحله مشخص از تکامل پروسه به تضاد درجه اول در پروسه و رهبری کننده سایر تضاد ها مبدل می گردد. تا زمانی که تضاد متذکره در چنین موقعیتی قرار داشته باشد، سایر تضاد ها از نقش رهبری کننده برخوردار نبوده و در درجات بعدی قرار خواهند داشت.

مثلا تضاد اساسی پروسه تکامل انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان عبارت است از تضاد ملی طبقاتی توده های خلق های کشور با امپریالیزم و ارتجاع و به بیان بهتر تضاد با امپریالیزم، فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور و یا سه کوه.

اما در مراحل مختلف تکامل پروسه این انقلاب، یکی از تجلیات یا انعکاسات بزرگ تضاد اساسی متذکره، که می توان تضاد های اصلی نیز نامید، به تضاد درجه اول در پروسه و رهبری کننده سایر تضاد ها در پروسه و یا به

و شکلهی رژیم دست نشانده توسط اشغالگران بود. اما بودند گروپ ها و دسته هایی با ادعاهای کمونیستی، که سالها در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی، در بهترین حالت سکوت پیشه کردند و در بدترین حالت بطور آشکار و علنی تن به تسلیم طلبی و حتی تسلیمی دادند.

یکی از این گروپ ها و دسته ها، کسانی اند که مدعی داشتن سازمانی بنام " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" هستند. اگر از یکطرف " سازمان " اینها سال های سال در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی سکوت پیشه کرده و حتی سطری علیه آنها ننوشت، از طرف دیگر خودشان برای " دموکراسی امریکایی" به تبلیغ دست زدند، حد اقل یک حزب پارلمنتاریست تشکیل دادند و آنرا در وزارت عدلیه رژیم راجستر کرده و از طریق فعالیت های آن حزب در انتخابات پارلمانی رژیم سهم گرفتند. ولی مادامی که پس از سال ها سکوت و تسلیمی سرانجام ناچار شدند به موضعگیری علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده دست بزنند، کماکان قادر نگردیدند بطور کامل و ریشه یی با گذشته یاد شده شان بطور ریشه یی گسست نمایند.

یکی از تارهای تسلیم طلبانه ای که هنوز " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" را رنج می دهد و پیوند آن را کماکان با گذشته اش حفظ کرده است، دید غیرمائوئیستی و تسلیم طلبانه این سازمان در رابطه به تضاد عمده و تضاد های غیر عمده در افغانستان کنونی است.

" سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" در شماره سوم عقاب ارگان تنوریک - سیاسی اش این تضاد ها را نمیتواند از هم تمیز دهد. این "سازمان" در شرایط کنونی تضاد عمده را تضاد میان خلق افغانستان و امپریالیزم و ارتجاع نشانی نموده و می گوید که:

« تضاد عمده در کشور ما تضاد خلق افغانستان با

عبارت دیگر به تضاد عمده مبدل می گردد.

در شرایطی که جامعه در حالت نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی قرار داشته باشد، یعنی ارتجاع داخلی حاکم باشد و امپریالیست ها از خارج و بصورت غیر مستقیم یعنی بصورت نیمه مستعمراتی یا نو مستعمراتی به این حاکمیت یاری برساند، تضاد توده های خلق های کشور با ارتجاع داخلی تضاد عمده در جامعه خواهد بود، مثلا در دوره های ظاهر شاه، داود خان یا دوره امارت اسلامی طالبان.

اما در شرایطی که امپریالیست ها مستقیما کشور را مورد تجاوز قرار داده و تحت اشغال قرار دهد، تضاد ملی با اشغالگران و دست نشانندگان شان (خائنین ملی) به تضاد عمده جامعه مبدل گردیده و تضاد با آن بخش از ارتجاع داخلی که در ضدیت با اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان شان قرار می گیرد، تضاد درجه دوم و غیر عمده در جامعه خواهد بود. مثلا در دوره اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیست ها، تضاد ملی با اشغالگران سوسیال امپریالیست و دست نشانندگان شان یعنی رژیم پوشالی "خلقى ها و پرچمی ها" به تضاد عمده در جامعه مبدل گردید و تضاد توده های خلق های کشور با مرتجعین مخالف آنها (جهادی ها) به تضاد درجه دوم یعنی تضاد غیر عمده در جامعه مبدل شد. همچنان در دوره فعلی تضاد ملی با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده آنها تضاد عمده جامعه محسوب می گردد؛ در حالیکه تضاد توده های خلق های کشور با مرتجعین مخالف آنها، مشخصا طالبان، به تضاد درجه دوم و غیر عمده مبدل گردیده است.

مائوتسه دون در مورد تضاد عمده می گوید:

« در پروسه مرکب تکامل يك پدیده تضادهای بسیاری موجود اند که یکی از آنها حتما تضاد عمده است: موجودیت و رشد این تضاد عمده تعیین کننده موجودیت

و رشد سایر تضاد ها است و یا بر آنها تاثیر می گذارد.» (مائوتسه دون - منتخب آثار جلد اول صفحه ۵۰۱)

همچنان می گوید:

« هرگاه پروسه ای حاوی تضادهای متعدد باشد، یکی از آنها ناگزیر تضاد عمده خواهد بود که دارای نقش رهبری

کننده و تعیین کننده است، در حالیکه بقیه تضادها نقش درجه دوم و تبعی خواهند داشت.» (همانجا صفحه ۵۰۳)

و همچنان می گوید:

« ولي در هر حال تردیدی نیست که در هر مرحله از تکامل يك پروسه فقط يك تضاد عمده وجود دارد که نقش رهبری کننده را ایفا می کند...» (همانجا صفحه ۵۰۳)

به همین جهات است که کمونیست ها باید اصول غیر عمده را تابع اصول عمده بدانند، یا به عبارت دیگر در هر پدیده اصول عمده را از غیر عمده تفکیک نمایند، زیرا برخورد با هر دو نباید یکسان باشد. برخورد نمودن یکسان با آنها انسان را به کجراهه سوق میدهد. مائوتسه دون به صراحت می گوید:

« در هر چیز اصول عمده و غیر عمده وجود دارند و همه اصول غیر عمده باید تابع اصول عمده باشند. هموطنان ما باید به هر چیز در پرتو اصول عمده با دقت بیندیشند، فقط در چنین حالتی آنها خواهند توانست به افکار و اعمال خود سمگیری صحیح بدهند. امروز هر آنکس که در خود صداقت به وحدت نمی یابد، باید وجدان خود را در آرامش شب بیازماید و احساس شرمساری کند، حتی اگر دیگران وی را ملامت نکرده باشند.» (منتخب آثار جلد دوم - صفحه ۲۴)

به همین جهت است که مائوتسه دون صراحتا بیان داشته است:

«در جنگ مقاومت ضد ژاپنی همه چیز باید تابع مصالح مقاومت در برابر ژاپن گردد. این اصلی است تخطی ناپذیر. از این دو، مصالح مبارزه طبقاتی باید تابع مصالح جنگ ضد ژاپنی قرار گیرد، نه اینکه با آن در تضاد افتد.» (مائوتسه دون - منتخب آثار - جلد دوم صفحه ۳۰)

مبتنی بر همین تحلیل و موضعگیری دقیق مائونیستی بود که حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در شرایط فعلی، اشغالگران، رژیم پوشالی و تسلیم شدگان قبلا منسوب به جنبش چپ و جنبش ملی - دموکراتیک را به مثابه دشمنان عمده و طالبان و هم قماشان شانرا به مثابه دشمنان غیر عمده نشانی نموده است.

همچنان مبتنی بر همین تحلیل و موضعگیری دقیق مائونیستی بوده و است که حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در سال ۱۳۸۸ با صراحت بیان داشته است که:

« خود را مکلف میداند که بخاطر تامین هماهنگی مبارزاتی مقاومت طلبانه میان تمامی نیروها و شخصیت های انقلابی کمونیست و ملی - دموکرات مخالف اشغالگران و رژیم پوشالی از هیچگونه کوشش و تلاش دریغ ننماید. ما می توانیم - و باید - همزمان با پیشبرد تلاش برای ایجاد چنین هماهنگی مبارزاتی میان این نیروها و شخصیت ها، مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی بخاطر حل و فصل تفاوت ها و اختلافات و یا لااقل ایجاد تفاهم میان شان را نیز پیش ببریم.»

هرگاه ما نتوانیم در پدیده ای که حاوی تضاد های متعدد است، تضاد عمده را دریابیم، دقیقا در حل تضاد های آن پدیده دچار سردرگمی شده و از حل آن عاجز خواهیم ماند، بخصوص در جوامع اشغال شده. در چنین جوامعی اگر نتوانیم تضاد عمده آنها مشخص نمائیم، خواهی نخواهی یا به تسلیم طلبی ملی خواهیم غلطید و یا به تسلیم طلبی طبقاتی. بنابراین در مسیر طولانی حل تضاد

اساسی یک پروسه، تعیین تضاد عمده در هر مرحله از تکامل آن بسیار مهم است. مائوتسه دون در این باره مینویسد:

«... در مطالعه يك پروسه مركب كه حاوي دوياء چند تضاد است، باید نهایت سعی برای دریافتن تضاد عمده شود. به مجردیکه تضاد عمده معین شد کلیه مسایل را میتوان به آسانی حل کرد.»

همچنان:

«... نمی توان نسبت به همه تضادهای يك پروسه برخورد یکسان داشت، بلکه باید میان تضاد عمده و تضادهای

غیر عمده فرق نهاد و مهمتر از همه سعی برای یافتن تضاد عمده نمود.» (منتخب آثار - جلد اول صفحه ۵۰۴)

بدین ترتیب در هر شرایط و هر وقت نه تنها سعی بلکه باید نهایت سعی برای دریافتن تضاد عمده نمود. هرگاه بجای دریافت تضاد عمده فقط با شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت بگوئیم که "ارتجاع و امپریالیزم" در شرایط کنونی افغانستان در يك صف قرار دارند و تضاد با هر دو عمده است. این حرف بنا بقول معروف با "يك ني و صد آسان" خود را از رویارویی با اشغالگران امپریالیست کنار کشیدن است. طرح این مساله به این معنی است که چون ما قدرت مقابله با هر دو نیرو را نداریم، لذا نباید وارد جنگ شویم و باید به عنوان تماشاگر باقی بمانیم تا اینکه طالبان از صفحه روزگار محو شوند، آنگاه ما در صورتیکه توان داشتیم (!؟) وارد میدان خواهیم شد. این بحث به معنی حقیقی آن شکست طلبی در مقابل امپریالیزم و اشغالگران امپریالیست میباشد، شکست طلبی برای کشوری که اشغال شده به معنی جنایت است.

نویسنده مقاله "جنگ طالبان يك جنگ مقاومت ملی نیست!" معتقد است که تضاد نه تنها با اشغالگران بلکه

با طالبان نیز عمده است. بدین مناسبت میگوید کسانیکه "تضاد عمده را صرف با امپریالیزم تشخیص دهد و ارتجاع را که خود دلیل و عامل تجاوز به کشورما و" ساطورخونین امپریالیزم" است، از امپریالیزم تفکیک کند و در این تفکیک و تقابل، طرف نیروهای ارتجاعي را به بهانه اینکه گروهانی از آن علیه تجاوز امپریالیزم می جنگند بگیرد، باز با خلط تضادها به انحراف دیگری که دنباله روی از نیروهای ماورای ارتجاعي است درمی غلتد." (عقاب شماره سوم صفحه پنجم)

درین دیدگاه تضاد عمده و تضاد یا تضاد های غیر عمده بهم خلط می گردد. این دیدگاه همان دیدگاه انحرافی تسلیم طلبانه ای است که در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" در میان بعضی از سامایی ها پیدا شد و همین دیدگاه انحرافی باعث گردید که تعداد زیادی از سامایی ها به تسلیم طلبی ملی و انقیاد ملی تن دهد. تسلیم طلبی جبهه انجیران در هرات و غند سنگین در کوهدامن زاده همین نظرات انحرافی بود که نتوانست تضاد عمده را به خوبی درک کند. سایر سازمان ها و گروه ها هم که خط مشی سیاسی صحیح و درستی نداشتند و نتوانستند حسب رهنمود اصولی وارد معرکه کارزار جنگ شوند و با استفاده از تضادهای درون دشمن و تعیین تضاد عمده و غیر عمده مبارزات شان را پیش ببرند، به تسلیم طلبی طبقاتی تن دادند.

نویسنده مقاله می گوید:

« جنگ طالبان يك جنگ مقاومت ملي نيست! » او در عقب " جنگ مقاومت ملي نيست " علامه ندانیه را گذاشته است. معلوم نيست چه کسی و چه وقت جنگ طالبان را جنگ مقاومت ملي خوانده است؟ باید نویسنده مقاله آنرا مشخصا اظهار می نمود و نقل مکمل آنرا نیز بیان میکرد. ما مشخصا تا حال در کدام جایی چنین نظری را ندیده ایم.

نویسنده مقاله برای اینکه ثابت نماید که تضاد با طالبان و امپریالیستها از عمده گی برخوردار است به نقل قولهایی از مانوتسه دون و استالین استناد می جوید. در اینجا نشان خواهیم داد که نویسنده مقاله چقدر در بیان نقل قول ها دست برد زده و آنجائیکه مطابق میل و ذهنیتش نبوده از قلم انداخته است. وی در صفحه چهارم سندش نقل قولی از مانوتسه دون به این شرح آورده است:

« هرگونه احساس ملی را از دست داده اند و منافع شان با منافع امپریالیستها درآمیخته است. بدون وجود این خیل میهن فروشان امپریالیزم هرگز به این گستاخی دست به تجاوز نمی زد » (آثار منتخب مانوتسه دون، چاپ فارسی، جلد اول صفحه ۲۳۴)

هرگاه به صفحه ۲۳۴ جلد اول انتخابات مانوتسه دون مراجعه کنیم متن مکمل مطلب نقل شده در فوق چنین است:

«... هرگونه احساس ملی را از دست داده اند و منافع شان با منافع امپریالیست ها درآمیخته است. سرکرده آنها چانکایشک است ^(۱) این اردوی میهن فروشان، دشمن سوگند خورده خلق چین است. (تاکید از ما است) بدون وجود

این خیل میهن فروشان، امپریالیزم ژاپن هرگز به این گستاخی دست به تجاوز نمی زد.»

خوب دقت کنید! آنجائی را که رویش تاکید نموده ایم، چون مطابق میل نویسنده مقاله نبوده از قلم انداخته است. حتی آنطوری از قلم انداخته که دستور نویسندگی را نیز در نظر نگرفته است. زمانیکه يك نقل قول را کسی مینویسد و میخواهد که از وسط مطلب نقل شده چیزی را ننویسد، بجای آن سه نقطه میگذارد. اما نویسنده مقاله برای اینکه خواننده را از متن اصلی منحرف سازد حتی همان سه نقطه را نگذاشته تا نکند خواننده به اصل نقل و قول مراجعه کند.

به نقل قول فوق دقت نمائید. زمانیکه نام چانکایشک گرفته شده شماره (۹) خورده است. نویسنده مقاله حتما این شماره را از نظر گذرانده است و دقیقا میداند که مائوتسه دون این گفته را در چه وقت و زمانی بیان کرده است. اما آگاهانه از آن چشم پوشی نموده است. اینک متن کامل مطلب مربوط به شماره فوق را که مربوط به نقل و قول فوق الذکر است در اینجا ذکر می کنیم:

»

« این گزارش را رفیق مائوتسه دون زمانی تقدیم داشت که چانکایشک پس از فروش شمال شرقی به ژاپن بر سر فروش شمال چین با ژاپن چانه میزد و فعالانه عملیات نظامی خود را علیه ارتش سرخ دنبال میکرد. بنابراین حزب کمونیست چین می بایست از تمام امکانات برای افزایش چهره واقعی چانکایشک خاین استفاده کند و طبیعتا جبهه متحد ملی ضد ژاپن که حزب کمونیست چین پیشنهاد میکرد، چانکایشک را در بر نمی گرفت. ولی رفیق مائوتسه دون در این گزارش، انشعاب احتمالی اردوی طبقه مالکان ارضی و بورژوازی کمپرادور چین را به علت تضادهای میان دولت های مختلف امپریالیستی متذکر می شود. چون بعدا تعرض امپریالیزم ژاپن به شمال چین باعث تصادم شدید منافع امپریالیستهای انگلیسی و امریکائی از یکسو و منافع امپریالیستهای ژاپن از سوی دیگر گردید، حزب کمونیست چین به این نتیجه رسید که دارودسته چانکایشک که با امپریالیزم انگلستان و امریکا پیوند نزدیک دارد، ممکن است بدستور اربابان خود نسبت به ژاپن تغییر روش دهد، ازینرو حزب کمونیست سیاستی اتخاذ کرد که عبارت بود از وادار ساختن چانکایشک به مقاومت در برابر ژاپن. در ماه مه سال ۱۹۳۶ ارتش سرخ که از شان سی می آمد، به شمال شان سی رسید و مستقیما از دولت گومیندان در نانکن قطع جنگ داخلی و مقاومت مشترک در برابر ژاپن را خواستار گردید. در ماه اوت همان سال کمیته مرکزی حزب کمونیست چین طی نامه ای خطاب

به کمیته مرکزی اجرائی گومیندان از آن دعوت کرد که برای مقاومت مشترک در برابر ژاپن متفقا به تشکیل جبهه متحد بپردازند و نمایندگان خود را برای شروع مذاکرات اعزام کنند. اما این پیشنهادات از طرف چانکایشک رد شدند. فقط در دسامبر سال ۱۹۳۶ موقعیکه چانکایشک در سی ان از طرف افسران گومیندان که طرفدار اتحاد با کمونیستها برای مقاومت در برابر ژاپن بودند، دستگیر گردید، مجبور شد خواهشهای حزب کمونیست چین را دایر بر پایان دادن به جنگ داخلی و مقاومت در برابر ژاپن را بپذیرد. (تاکیدات از من است) (منتخب آثار - جلد اول - یادداشت ها - صفحه ۲۶۲)

در زمان جنگ مقاومت علیه جاپان، مائوتسه دون و حزب کمونیست چین تمام سعی و تلاش شان را به خرج دادند تا جلو جنگ داخلی را بگیرند. آنها از " خیل میهن فروشان " خواهان " قطع جنگ داخلی و مقاومت مشترک در برابر ژاپن میگردند. " و روی این خواست برحق شان تا آنجا پافشاری مینمایند تا چانکایشک خاین به قطع جنگ داخلی تن میدهد.

مائوتسه دون بارها خاطر نشان ساخته که طبیعت چانکایشک تعیین نکرده، اما بخاطر حمله جاپان به چین، ساختن جبهه متحد با او ضروری است. مائوتسه دون در زمان حمله جاپان به چین فقط و فقط اشغالگران و هم پیمانان شانرا دشمن عمده خلق چین میدانست، نه دشمنان داخلی چین را، و بر این اساس خطمرز دقیق میان دوستان و دشمنان خلق چین را در زمان تجاوز جاپان به چین به خوبی مشخص نمود. در سخنرانی ای که مائوتسه دون در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۱ در مجلس نمایندگان منطقه مرزی شنسی - گان سو - نین سیان داشت بیان داشت:

« این مجلس تنها یک هدف دارد؛ برافکندن امپریالیزم ژاپن و ساختمان یک چین دموکراتیک نوین یا به عبارت دیگر ساختمان چین بر اساس اصل انقلابی خلق. در چین کنونی هدف دیگری غیر از این نمیتواند وجود داشته

باشد، زیرا که دشمنان عمده ما فاشیستهای ژاپنی، آلمانی و ایتالیایی هستند نه دشمنان داخلی.» (منتخب آثار جلد سوم صفحه ۴۱)

نویسنده مقاله " جنک طالبان یک جنک مقاومت ملی نیست!" معتقد است که نه تنها امپریالیزم اشغالگر بلکه دشمنان داخلی (ارتجاع داخلی) نیز دشمنان عمده خلق افغانستان است و بدین ملحوظ طالبان و اشغالگران را در یک ردیف قرار میدهد. به یک ردیف قراردادن طالبان و اشغالگران و حتی خطرناک جلوه دادن طالبان نسبت به اشغالگران به معنی سرباز زدن از جنک مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم پوشالی (شکل مشخص جنگ خلق) است. این تنوری، خود یکنوع تسلیم طلبی در قبال اشغالگران را در بر دارد و به نحوی از انحا تیوری انقیاد ملی است. تیوری انقیاد ملی تراوش مغز کسانی است که باور و اعتماد خود را نسبت به توده ها از دست داده و توده ها را بمتابیه نیروی سازنده تاریخ قبول ندارند.

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، تا زمانیکه طالبان علیه اشغالگران می جنگند، جنگ شانرا به عنوان جنگ مقاومت ارتجاعی اسلامی میدانند و خود شان را دشمن غیر عمده. اما اگر زمانی از جنگ دست کشند و تن به انقیاد ملی دهند، آنزمان آنان را در صف رژیم پوشالی افغانستان قراردادده و در جمله دشمنان عمده خلق افغانستان محسوب مینماید.

اگر ما در مطالعه خصلت خاص تضادها بدرستی نتوانیم تضادها را بررسی کنیم، یعنی نتوانیم تضاد عمده و غیر عمده را در یک پروسه دقیقاً بررسی کنیم، هیچگاه قادر به درک مشخص تضادها نخواهیم شد و هرگز نخواهیم توانیست اسلوب درست و صحیح برای حل تضادها پیدا نمائیم. در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فیودالی که مورد تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها قرار میگیرند، طبقات مختلف کشور، به استثنای خائنین ملی،

موقتا میتوانند بخاطر جنگ ملی علیه امپریالیزم متحد شوند. مائوتسه دون در این زمینه میگوید:

« در کشور نیمه مستعمره مانند چین رابطه بین تضاد عمده و تضاد غیر عمده تصویر بغرنجی بدست می دهد. موقعیکه امپریالیزم علیه چنین کشوری به جنگ تجاوز کارانه دست میزند، طبقات مختلف آن کشور، به استثنای مشت ناچیز خائنین به ملت، میتوانند موقتا برای جنگ ملی علیه امپریالیزم با یکدیگر متحد شوند. در چنین صورتی تضاد بین امپریالیزم و این کشور به تضاد عمده بدل میشود و تمام تضاد های موجود در میان طبقات مختلف کشور (منجمله تضاد عمده یعنی تضاد بین نظام فیودالی و توده های عظیم مردم) موقتا به ردیف دوم میروند و جنبه تبعی بخود میگیرند.» (منتخب آثار جلد اول صفحه ۵۰۲)

اما نویسنده مقاله برخلاف نظریه مائوتسه دون معتقد است که:

« امپریالیزم و ارتجاع در افغانستان اجزای یک جهت تضاد اند.»

هدف نویسنده مقاله از " ارتجاع در افغانستان " همان نیروهای طالبی است که فعلاً علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی می جنگند.

همچنین نویسنده مقاله در صفحه ششم عقاب شماره سوم می نویسد:

« چون نیروی قابل حساب و موثری در جنگ نیستیم و توان سمت دهی و رهبری آنرا نداریم، که حتی به پای خود هم نمی توانیم به ایستیم»

پس نباید علیه اشغالگران و رژیم پوشالی شعار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را سر داد و حتی دیدن تدارک برای چنین جنگی نادرست است. اگر ما چنین کاری را انجام دهیم « به دنباله رو طالب بدل می شویم.»

این بحث دقیقاً به معنی عدم باور و اعتماد به توده ها و انقلاب است، یا به عبارت دیگر پشت کردن به انقلاب و توده های زحمتکش افغانستان میباشد.

به اعتقاد نویسنده مقاله ابتدا باید نیروی " قابل حساب و موثری " بدست آورد و توان ایستادن سرپا را داشت و سپس هم با امپریالیزم وارد جنگ شد و هم با ارتجاع طالبی. این اعتقاد خرده بورژوایی است که نیروی محرکه تاریخ فقط روشنفکران را به حساب می آورد نه توده های رنج کشیده را.

وظیفه ای را که عقاب شماره سوم به مثابه ارگان تنوریک - سیاسی " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " در پیش روی خود قرار داده است، چنین بیان میدارد:

« تکرار می کنیم ما وظیفه داریم و باید همچنان که علیه تجاوز، غارت و کشتار امپریالیزم و متحدین داخلی اش یعنی اداره مستعمراتی کرزی و شرکاء مبارزه کنیم، ماهیت پلید و ارتجاعی طالب، دستان پشت پرده که آن را یاری می کند، وحشت و بربریت طالبی و دورنمای حاکمیت دوباره آنرا نیز به مردم افشا کنیم و علیه آن موضع بگیریم.» (همانجا)

روی این موضعگیری است که می گوید ما باید:

« از جنبش ها و حرکات توده ای مثل اعتصابات، تظاهرات و عکس العمل های مردمی در سرتاسر کشور حمایت بیدریغ و فعال کنیم.» (عقاب شماره سوم صفحه هشتم)

نویسنده میخواهند که با « حمایت بیدریغ و فعال از اعتصابات و تظاهرات به مردم حالی کند که نباید مکرراً خود را از چاهی به چاه دیگری بیاندازند» و به مردم بفهماند « که با حاکمیت دوباره طالب هیچ نیرویی قادر نیست برای مدت های مدیدی جلو سیر قهقرائی جامعه و وحشت و بربریت طالبی را که خیلی بدتر از دور گذشته

خواهد بود بگیرد.» و همچنان « طالبان که باری شکست خورده اند و مردم از آنها حمایت نکرده اند با رسیدن دوباره به قدرت چون مار زخمی زهر شانرا بطور کامل بر بدنه بی دفاع و بی پناه مردم تحت سیطره خود خالی خواهند کرد. آن ها بی گمان جامعه ما را قرن های دیگر به عقب پرت خواهند نمود.» (عقاب شماره سوم صفحه ششم)

گویا سیر قهقرائی جامعه صرفاً در وحشت و بربریت طالبان نهفته است و امپریالیست های اشغالگر و رژیم پوشالی میتوانند از این سیر قهقرائی، وحشت و بربریت جلوگیری بعمل آورند. به این ترتیب " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " به این نتیجه رسیده است که اشغالگران امپریالیست و رژیم کرزی بهتر از نیروی طالبان است، زیرا معتقد اند که « طالبان جامعه ما را قرن های دیگر به عقب پرت خواهند نمود.» این بدان معنی است که اشغالگران برای جلوگیری از این پرت کردن ها به جامعه ما قدم رنجه فرموده اند تا از وحشت و بربریت طالبان جلوگیری بعمل آورند و بدون آنها مردم ما بی دفاع و بی پناه خواهند بود. نقل قول فوق به خوبی تائید کننده اشغالگران در افغانستان میباشد. به نظر نویسنده مقاله، طالبان کاملاً نیروی عقب گرا و فیودالی اند و رژیم پوشالی یک رژیم بورژوایی در حال رشد. در حالیکه هم طالبان و هم رژیم پوشالی نمایندگان فیودال ها و کمپرادورها میباشند که ایده های فیودالی طالبان نسبت به ایده های فیودالی رژیم پوشالی غلیظ تر است. بنیادگرایان رژیم مانند سیاف، ربانی، محسنی و غیره در شرایط کنونی تلاش می ورزند تا ایده های شان را بیشتر رنگ و روغن بورژوایی بدهند.

گرچه نویسنده می گوید که با نفی طالبان موید وضع موجود نیست، اما بحث را چنین ادامه میدهد:

« ولی در بین دشمنان تشخیص (و نه تائید) بد و بدتر معمول است (تاکید از من است) آنچنان که مارکس

هم بورژوازی را نسبت به اشرافیت فیودالی پیشرفته میدانست و لنین و مائوتسه دون و دیگران هم سطح رشد، عقب ماندگی، درندگی، وحشت و... دشمنان رنگارنگ را شرح داده اند و بدتر از بد را مشخص کرده اند.» (عقاب شماره سوم - صفحه ششم)

در اینجا "تشخیص" نویسنده واضحا بدتر خواندن طالبان نسبت به اشغالگران و رژیم میباشد. اما مارکسیست -

لنینیست - مانویست ها هیچگاه بین بد و بدتر گیر نمی کنند، بلکه در ارتباط با تشخیص تضادها، تضاد ها را به عمده و غیر عمده تقسیم می کنند که کدام یک در ردیف اول قرار دارد و کدام تضاد فرعی، درجه دوم و تبعی است. نویسنده مقاله با بهتان بر مارکس، لنین و مائوتسه دون میخواهد که برای کج بحثی های خویش پایه و اساس بترشد تا پویا ثابت نماید که اشغالگران امپریالیست بهتر از نیروی طالبان است. رهبران انقلاب و نیروهای انقلابی که بین بد و بدتر خط مرز کشیده اند، هیچگاه امپریالیست های اشغالگر را نسبت به ارتجاع داخلی بهتر نشمردند، بلکه تضاد با ارتجاع داخلی را تضاد غیر عمده و تبعی دانسته اند. مارکس دو سیستم در حال مبارزه با هم را مقایسه نموده اند یعنی بورژوازی و اشرافیت فنودالی را، نه اشغالگران و یک نیروی در حال نبرد با اشغالگران را. چنانچه بکرات همه رهبران بزرگ انقلاب از مقاومت سرخپوستان بومی امریکائی در مقابل هجوم سفید پوستان اروپائی دفاع نموده اند. درحالیکه مهاجمین سفید پوست در امریکا نیروهای پیشرفته ای بودند که با صنعت آشنائی کامل داشتند، ولی بومیان سرخ پوست امریکائی هنوز از حالت بدوی بیرون نیامده بودند.

" حق ملل در تعیین سرنوشت تا سرحد جدائی" سند کاملا قابل اعتباری است که لنین به رشته تحریر درآورده و اباطیل نویسنده را پوچ و بی معنی جلوه میدهد.

مائوتسه دون نه تنها اشغالگران جاپانی را بر دولت چانکایشک ارجحیت نداد، بلکه در مورد سرسختان ضد کمونیست نیز معتقد به وحدت در برابر اشغالگران جاپانی بود و هیچگاهی اباطیل نویسنده را سرهم بندی ننموده، بلکه در تشخیص خویش بیان نموده که در زمان اشغال کشور تمام نیروها و طبقات مختلف، به استثنای مشت ناچیز خائنین به ملت که در برابر اشغال تسلیم شده اند، میتوانند موقتا علیه اشغال متحد گردند. او طوریکه قبلا هم گفته هایش را بیان نمودم میگوید که در شرایط اشغال، تضاد بین نظام فیودالی و توده های عظیم مردم به ردیف درجه دوم درآمده و حالت تبعی به خود میگیرد. یا به عبارت دیگر صریحا میگوید که دشمنان عمده ما فاشیست های جاپان، آلمان و ایتالیا اند، نه دشمنان داخلی. اما نویسنده مقاله طوریکه دیده میشود برعکس مائوتسه دون با "تشخیص" " بد از بدتر" دشمنان داخلی را عمده تر از اشغالگران امپریالیست میداند.

مائوتسه دون در مورد سرسختان ضد کمونیست میگوید: «در مورد سرسختان ضد کمونیست باید سیاست انقلابی دوگانه بکاربرد؛ متحد شدن آنها تا آنجا که حاضر به مقاومت در برابر ژاپن اند، منفرد ساختن آنها در هر موقع که در مبارزه با حزب کمونیست لجاج می ورزند. نظر به اینکه مقاومت آنها در برابر ژاپن دارای خصلت دوگانه است، سیاست ما عبارتست از اتحاد با آنها تا آنجا که علیه ژاپن مقاومت میکنند، و مبارزه با آنها و منفرد ساختن آنها در هر موقع که تزلزل نشان میدهند. مثلا آنگاه که با تجاوز کاران ژاپنی سروسر پیدامی کنند و با وان جین وی و سایر خائنان به ملت به مبارزه جدی نمی پردازند) این دوگانگی در مبارزه آنها با حزب کمونیست نیز به ظهور میرسد، بطوری که سیاست ما نیز در مورد آنها دوجنبه دارد: متحد شدن با آنها تا آنجا که در صدد گسستن قطعی همکاری گومیندان و حزب کمونیست برنیامده اند، مبارزه با آنها و منفرد ساختن آنها در هر

موقعی که به سیاست سرکوبی دست میزنند و به حملات مسلحانه برضد حزب ما و بر ضد خلق میپردازند. ما میان این اشخاص که خصلت دوگانه دارند از یک سو و خاینان به ملت و عناصر هوادار ژاپن از سوی دیگر فرق می گذاریم.» (مانوتسه دون منتخب آثار جلد دوم صفحات ۶۶۷ - ۶۶۸)

در نقل قول فوق به خوبی دیده می شود که مانوتسه دون میان اشخاصی که خصلت دوگانه دارند (حتی سرسختان ضد کمونیست) تشخیص اش اینست که آنها بهتر از اشغالگران و خاینین به توده ها است و تا آنجائیکه علیه اشغالگران به مبارزه برمیخیزند شعار اتحاد با آنها را مطرح نموده است، نه آنطوریکه نویسنده مقاله معتقد است که نیروی ارتجاع داخلی بدتر از اشغالگران میباشد.

حتی مانوتسه دون خاینین به ملت را نیز به دودسته تقسیم می کند. در مورد خاینینی که مردد اند اما به ژاپن تسلیم شده اند میگوید که باید سیاست انقلابی دوگانه را علیه شان بکاربریم:

« حتی در میان خاینان به ملت و عناصر هوادار ژاپن نیز عناصری میتوان یافت که خصلت دوگانه دارند، در مورد آنها نیز باید سیاست انقلابی دوگانه ای بکار ببریم. به عبارت دیگر تا آنجا که هوادار ژاپن اند ما با آنها مبارزه می کنیم و آنها را منفرد میگردانیم، اما هر موقع که مردد میشوند در تحبیب و جلب آنها میکوشیم. ما میان این اشخاص که خصلت دوگانه دارند و خاینان سرسخت از نوع وان جین وی، وان ای تان^(۱) و لا وشی یوسان^(۲) فرق میگذاریم.» (منتخب آثار جلد دوم صفحه ۶۶۸) - برای معلومات بیشتر درباره شماره های^(۱) و^(۲) به صفحه ۶۷۸ همین آثار مراجعه کنید.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان از ابتدای مقاومت طالبان علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی دقیقا این سیاست دوگانه انقلابی را در نظر گرفته و دقیقا آن را

به پیش برده است. حزب ما زمانیکه طالبان با اشغالگران کاملا در ستیز بودند، مسئله همسویی با طالبان را مطرح نمود (توجه کنید، همسویی، اتحاد و جبهه متحد ملی با هم تفاوت دارند) چرا؟ بخاطر اینکه ما آنطرف ابحار زندگی نمی کنیم، بلکه در داخل کشور هستیم و شرایط و اوضاع واقعی جاری را تحلیل می کنیم. ما در شرایط اشغال کشور معتقد به جنگ داخلی نبوده و نیستیم، زیرا معتقدیم که ما « زمانی به نیروی قابل حساب و موثری در جامعه بدل » می شویم که در بین توده ها در دهات رفته و سطح آگاهی سیاسی شانرا بالا ببریم. از این طریق است که میتوان آنها را سمت دهی و رهبری نمود و روی پای خود ایستاد. این کار ایجاب می نماید که در قدم اول از جنگ داخلی جلوگیری بعمل آورد، زیرا جنگ داخلی طوریکه تجارب جنگ مقاومت ضد شوروی نشان داد به نفع اشغالگران میباشد.

اما زمانیکه طالبان با اشغالگران امپریالیست سروسر پیدا نمود و طرح سازش بین طالبان و اشغالگران بوجود آمد، حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان به افشاگری در مورد این طرحات خاینانه پرداخت، چندین اعلامیه حزب و جریده شعله جاوید زبان گویای این مدعا است.

" سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " با این " تشخیص " نادرست که ارتجاع داخلی بدتر از اشغالگران امپریالیست اند و " جامعه ما را بی گمان قرن ها به عقب پرت خواهند نمود " به تبرئه اشغالگران و رژیم پوشالی برخاسته و به نحوی از انحاء، سازش با امپریالیست ها را تبلیغ می نماید. هرگاه سازمان متذکره از این دید انحرافی دست بردارد و مواضع موجود خود درین زمینه را از دیدگاه مانونیستی نقد نماید، یقینا دیر یا زود مجددا به تسلیم طلبی آشکار در خواهد غلطید و واضحا به تبلیغ برای تیوری انقیاد ملی خواهد پرداخت.

پیروان این تیوری نه تنها توده ها را از جنگ علیه اشغالگران میترسانند، بلکه برای روشنفکران نیز

"تفهیم" مینمایند که چون ما «نیروی قابل حساب و موثری در جنگ نیستیم» لذا نباید در جنگ شرکت کنیم و یا حتی تدارک برای چنین جنگی را در نظر بگیریم. آنها جنگ هایی را که در گذشته در افغانستان علیه اشغالگران براه افتاده و شکست خورده مثال می زنند. آنها قدرت نظامی امپریالیست ها و ضعف ما را در مقابل هم قرار داده و نتیجه میگیرند که شکست نهضت های ملی افغانستان در گذشته بیانگر آنست که ما نیز نمی توانیم در مقابل اشغالگران ایستادگی نماییم.

البته از نظر تاریخی، نهضت های ملی افغانستان در گذشته واقعا با شکست های پی در پی روبرو گردیده و این نهضت ها نتوانسته اند توده ها را از زیر یوغ ستم برهانند. اوضاع و شرایط جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم و اوضاع بعد از آن نیز نتایج ناگواری را روی توده های مردم، بخصوص در دوران حاکمیت جهادی - طالبی به جای گذاشته است. در نتیجه این شکست ها و نتایج ناگوار آنها، کمونیست ها نتوانسته اند در شرایط کنونی نیرویی را برای جنگ مقاومت علیه اشغالگران و رژیم پوشالی جمع آوری نمایند. این درس تاریخی بسیار تلخی است که نباید گذاشت در آینده تکرار شود. هرگاه ما براساس شرایط موجود قویا همت کنیم و اصول مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی را رهنمای عمل و اندیشه خویش قرار دهیم، مطمئنا قادر خواهیم شد قدم به قدم به جلو رفته و نیرو برای نبرد با اشغالگران و رژیم پوشالی آماده سازیم و نه تنها جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را راه اندازیم، بلکه دقیقا میتوانیم آنرا پیروزمندانه و در مسیر پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین به پیش ببریم.

امروز ما در شرایط دشوار و سختی قرار داریم. این دشواری و سختی، مبارزه تدارکی برای آغاز جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیشبرد آن را با مشکلات فراوان مواجه میسازد. این حقیقت از قدرت دشمن

ضعف ما ناشی می شود، اما مشکلات دشمنان ما در حال تعمیق و گسترش است. رشد و مساعدت های ما نیز بر اثر تلاش های خستگی ناپذیر قدم به قدم به جلو خواهد رفت. هرگاه ما برتلاش های خویش بر مبنای اصول م-م-ب بیفزائیم، نگاه خواهیم توانست بر مشکلات فایق آمده و از حالت تدارک جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی گذر نموده و عملا این جنگ را راه انداخته و بطور روز افزونی سمت و سوی انقلابی آن را رشد دهیم. "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" در عقاب شماره سوم از قول مائوتسه دون مینویسد:

«جنگ مقاومت قسمی که صرفا به وسیله دولت (در افغانستان توسط طالبان) انجام میگیرد و توده های مردم در آن شرکت ندارند، قطعا به شکست می انجامد، زیرا که جنگ مذکور جنگ انقلابی ملی به معنای کامل آن به شمار نمی رود، زیرا که جنگ مذکور جنگ توده ها نیست...»

این گفته دقیقا از مائوتسه دون است، اما نویسنده مقاله اول و آخر آن را بریده است، زیرا که مطابق میلش نبوده و طبق متن مکمل آن نمی توانست آنقدر به شدت و حدت تسلیم طلبی اش را در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی توجیه نماید. ما در اینجا گفته مکمل مائوتسه دون را در باره جنگ قسمی تذکر میدهیم تا خواننده خود قضاوت کند که بحث مائوتسه دون در مورد جنگ مقاومت قسمی چیست؟

«^(۱) ما از هر جنگ مقاومت بر ضد تهاجم امپریالیزم ژاپن پشتیبانی میکنیم، اگرچه جنگ مذکور قسمی باشد. زیرا که مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت یک قدم به جلو است... زیرا که این مقاومت نیز جنگی است برای دفاع از میهن.»

۲- معذالک همانطوریکه قبلا خاطرنشان ساخته ایم (درجلسه فعالین حزب درین آن در آوریل امسال و سپس

در کنفرانس کشوری حزب در ماه مه و در قعظنامه مصوب بیروی سیاسی کمیته مرکزی در ماه اوت (۱) جنگ مقاومت قسمی که صرفاً بوسیله دولت انجام میگیرد و توده های مردم در آن شرکت ندارند، قطعاً به شکست میانجامد، زیرا که جنگ مذکور جنگ انقلابی ملی به معنای کامل آن بشمار نمیروود، زیرا که جنگ مذکور جنگ توده ها نیست.

۳- ما هوادار جنگ انقلابی به معنای کامل آن هستیم، جنگی که در آن قاطبه خلق بسیج شده باشد، یا به عبارت دیگر ما طرفدار مقاومت همگانی هستیم، زیرا که فقط چنین مقاومتی جنگ توده ها خواهد بود و تامین دفاع از میهن را ممکن خواهد ساخت.

۴- اگرچه جنگ مقاومت قسمی که گومیندان هوادار آن است، نیز جنگ ملی است و تا اندازه ای خصلت انقلابی دارد، ولی این خصلتش سخت ناقص است. مقاومت قسمی ناگزیر جنگ را به شکست خواهد کشانید و هرگز به تامین دفاع از میهن قادر نخواهد بود. (مانوتسه دون - منتخب آثار جلد دوم صفحات ۸۵-۸۶) (همه جا تاکیدات از ما است)

خوب توجه کنید که مانوتسه دون جنگ مقاومت قسمی را که توسط چانکایشک براه افتاد نه تنها جنگ ملی میخواند، بلکه میگوید که تا اندازه ای خصلت انقلابی دارد و با صراحت میگوید که ما از هرگونه جنگ مقاومت علیه اشغالگران جاپانی پشتیبانی می کنیم و تاکید دارد که «جنگ مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت یک قدم به جلو است.» اما نویسنده مقاله میگوید که:

«جنگی را که دولت گومیندان با ارتش چند صد هزار نفری اش علیه جاپان براه انداخته چون پشتوانه مردمی و برنامه دموکراتیک ندارد، مانوتسه دون آن را جنگ انقلابی ملی نمی خواند و شکست آنرا پیش بینی می کند.» (همه جا تاکیدات از عقاب شماره سوم است - صفحه هفتم عقاب)

درینجا نویسنده مطابق ذوق و علاقه اش گفته های مانوتسه دون را تفسیر نموده است. ولی هرگاه بر مبنای گفته های مانوتسه دون به قضاوت بنشینیم، جنگ قسمی طالبان نسبت به عدم مقاومتی که "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" مطرح می کند یک قدم به جلو است.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان تحلیل مشخص از اوضاع جاری کشور را در شماره ۲۳ شعله جاوید دور سوم ارائه نموده است. در آنجا دقیقاً گفته شده است که جنگ قسمی (جنگ مقاومت ارتجاعی اسلامی) مقاومت ملی به معنی کامل آن نیست، یا به عبارت دیگر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نیست و نمی تواند بر اشغالگران و رژیم دست نشانده پیروز شود. فقط یک جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی یا به عبارت دیگر جنگ مقاومت ملی به معنی کامل آن می تواند بر اشغالگران و رژیم پوشالی فایق آید.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان بخوبی بیان نموده که:

«طالبان نه تنها قادر نیستند تمامی افراد و نیروهای مخالف اشغالگران و رژیم دست نشانده را، از میان تمامی اقشار و طبقات و ملیت ها و اقلیت های ملی، در یک مقاومت سرتاسری بسیج نمایند، بلکه آنها خود آگاهانه در پی چنین بسیج مبارزاتی مقاومت خواهانه سرتاسری نیستند. آنها نه تنها به هیچ وجه قادر نیستند خشم زنان، یعنی نیمی از پیکر جامعه، علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان را رها سازند، بلکه زن ستیزی مشمنز کننده شان خود زمینه ساز اجرای طرحات فریبکارانه دشمن اشغالگر و رژیم پوشالی در قبایل زنان است. محدودیت اجتماعی ملیتی آنها ذاتی و غیر قابل التیام است و امید واری اشغالگران و دست نشانندگان شان در تحمیل قطعی انقیاد دراز مدت بر مردمان ما را بیشتر می سازد.»

این بدان معنی است که جنگ طالبان از پشتیبانی توده های وسیع زنان و ملیت های ستم دیده برخوردار نیست، لذا این جنگ، جنگ توده ها نیست و در فرجام منجر به شکست است. اما این بدان معنی نیست که مانوئیست ها و نیروها و شخصیت های ملی و دموکرات مقاومتخواه دیگر، تضاد ها را باهم خلط نمایند و تضاد عمده و غیر عمده را یکی بگیرند. یکی گرفتن این دوتضاد به این معنی است که یا باید هیچ اقدامی برای جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ننمود و اگر هم اقدامی صورت گیرد باید بطور همزمان علیه اشغالگران و رژیم و همچنان طالبان به جنگ پرداخت. هر دوی این عملکرد در آخرین تحلیل به نفع اشغالگران و رژیم پوشالی می انجامد.

نیروهای انقلابی در شرایطی که کشور تحت اشغال اشغالگران درآمده و رژیم پوشالی بر مردمان کشور تحمیل گردیده است و توده های زحمتکش به بردگان بدون میهن تبدیل گردیده اند، باید شعاری را طرح نمایند که از جنگ داخلی جلوگیری نمایند و باید در برابر کسانی که خصلت دوگانه دارند، سیاست انقلابی دوگانه را بکار برند.

" سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " این سیاست دوگانه مانوئیستی را قبول ندارد، بنابر این به خلط نمودن تضادها می پردازد و دشمنان عمده و غیر عمده را در یک ردیف قرار می دهد و بشکلی از اشکال در دام تسلیم طلبی ملی در می غلطد. عقاب شماره سوم در صفحه ششم خود باز هم قسمتی از گفته مانوتسه دون را حسب میل خود یاد آوری نموده و آنرا تعبیر و تفسیر می کند، اینک گفته مانوتسه دون از زبان " عقاب " را می شنویم:

«... مبارزه به خاطر دموکراسی عینا به معنی مبارزه به خاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلا شرط یکدیگراند، درست همانطوری که مقاومت و صلح داخلی و یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یکدیگر اند.

دموکراسی ضامن مقاومت است، مقاومت میتواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید.»

عقاب نتیجه می گیرد که چون طالبان هیچگاه حاضر به رعایت دموکراسی نیستند و غیر از خود نیروی دیگری را با حفظ هویت و تشکیلاتش را نمی پذیرد، لذا جنگ آنها علیه اشغالگران و رژیم جنگ مقاومت به حساب نمی آید.

از این استدلال این نتیجه بدست می آید که گویا چون چانکایشک تمام اصول دموکراتیک را رعایت می نمود و نیروهای کمونیست را در کنار خود می پذیرفت، مانوتسه دون و حزب کمونیست چین با او طرح اتحاد را ریختند. اما طوریکه قبلا هم بیان نمودیم چانکایشک نه تنها بر حزب کمونیست مسلحانه حمله ور می شود و هزاران کمونیست را قتل عام می نماید، بلکه به هیچ گونه اصولی پایبندی نداشت و تا زمانیکه از طرف جنرالانش بر وی فشار وارد نگردد حاضر به قطع جنگ داخلی نگردد. مانوتسه دون ابتدا از چانکایشک خواهان قطع جنگ داخلی و ایجاد صلح داخلی است نه دموکراسی. اینک نقل مکمل گفته مانوتسه دون را در اینجا ذکر می کنیم تا خواننده دقیقاً به اهداف نویسنده مقاله پی ببرد. مانوتسه دون در این باره می نویسد:

«همه میدانند که صلح داخلی برای امر مقاومت در برابر ژاپن لازم است و بدون وجود این صلح مقاومت در برابر ژاپن ممکن نیست و این صلح شرط مقاومت در برابر ژاپن است. در مرحله پیشین کلیه فعالیت های ضد ژاپنی مستقیم و یا غیرمستقیم (از جنبش ۹ دسامبر تا سومین پلینوم کمیته اجرایی مرکزی گومیندان) حول مبارزه بخاطر صلح داخلی می چرخید، مسئله صلح داخلی حلقه مرکزی و عنصر اصلی جنبش ضد ژاپنی طی مرحله پیشین بود.

در مرحله جدید نیز به همین ترتیب دموکراسی برای

مقاومت در برابر ژاپن عنصر اصلی است، و مبارزه بخاطر دموکراسی عینا به معنی مبارزه بخاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلا شرط یکدیگراند، درست همانطوریکه مقاومت و صلح داخلی و یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یکدیگر اند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت میتواند برای رشد جنبش بخاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید.» (جلد اول - آثار منتخب مائو - صفحه ۴۴۰) (همه جا تاکیدات از ما است)

مائوتسه دون مسئله صلح داخلی و دموکراسی را در دو مرحله بررسی می کند، مرحله اول تلاش برای صلح داخلی و بعد از اینکه صلح داخلی بر پا گردید مبارزه به خاطر ایجاد دموکراسی در مقاومت ضد جاپان را مطرح مینماید. خوب دقت کنید که نویسنده مقاله مرحله اول مبارزه را که بخاطر صلح داخلی است و مائوتسه دون روی آن تاکید دارد که: «مسئله صلح داخلی حلقه مرکزی و عنصر اصلی جنبش ضد ژاپنی در مرحله پیشین بود» از قلم انداخته است و نه تنها به این نکته توجه نکرده، بلکه از این گفته مائوتسه دون که «همه میدانند که صلح داخلی برای امر مقاومت در برابر ژاپن لازم است و بدون وجود این صلح مقاومت در برابر ژاپن ممکن نیست و این صلح شرط مقاومت در برابر ژاپن است.» چشم پوشی نموده است.

شرط اتحاد در مقابل اشغالگران و خائنین ملی، طوریکه مائوتسه دون طرح نموده، دو مرحله را در بر میگیرد: در مرحله اول مائوتست ها باید برای صلح داخلی جدیت به خرج داده و مبارزه نمایند. زمانیکه این شرایط بوجود آمد دموکراسی برای مقاومت در برابر اشغالگران عنصر اصلی محسوب می شود که باید انقلابیون مائوتست جدا روی آن پافشاری کنند.

حزب کمونیست (مائوتست) افغانستان دقیقا روی این مسئله توجه کرده و برخورد مائوتستی نسبت به مقاومت

در برابر اشغالگران داشته و دارد. حزب ما اعتقاد دارد که در شرایط کنونی که نیروهای انقلابی کمونیست ضعیف اند مسئله صلح داخلی «حلقه مرکزی و عنصر اصلی» جنبش مقاومت ضد اشغالگران و خائنین ملی را تشکیل میدهد. روی این اصول اساسی است که برای تامین صلح داخلی با تمامی کسانی که در برابر اشغالگران مقاومت مینمایند جدا کوشا است و در شرایط اشغال کشور هیچگاهی شعار جنگ داخلی از طرف حزب ما طرح نخواهد شد و مسئولیت این بار گران را به عهده نخواهد گرفت. چنانچه ما از طرف کدام گروه مقاومت کننده و در شرایط کنونی طالبان مورد حمله قرار بگیرد، آمادگی برای دفاع از خود را در نظر خواهیم داشت. ما تا آنجائیکه نیروهای مقاومت کننده علیه اشغالگران برزیم، کوشش میکنیم که با آنها صلح داخلی را ایجاد نماییم و هر زمانیکه بخواهند با اشغالگران متحد شوند و یا اینکه علیه ما لجاجت بورزند علیه شان مبارزه می نماییم. در شرایط دشوار کنونی شعار مبارزه به تنهایی و یا همسویی به تنهایی، شعار پوچ و بی معنی است.

زمانیکه صلح داخلی میان مقاومت کنندگان در برابر اشغالگران بطور کلی ایجاد گردید، مبارزه برای ایجاد دموکراسی الزامی است، زیرا در این مرحله «دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت میتواند برای رشد جنبش بخاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد کند.»

اما نویسنده مقاله معتقد است که بدون صلح داخلی در جنگ مقاومت میتوان به دموکراسی دسترسی پیدا نمود. به عقیده نویسنده مقاله، تا زمانیکه در جنگ مقاومت نتوانیم به دموکراسی دسترسی پیدا کنیم شرکت در جنگ مقاومت ضد اشغالگران بی معنی است! چنانچه سوال مطرح نموده که آیا طالبان دموکراسی را می پذیرند؟ آیا نیروهای کمونیست را در جنگ مقاومت می پذیرند؟ بعد از این به این نتیجه میرسند که چون طالبان دموکراسی را نمی پذیرند لذا شرکت در جنگ مقاومت امکان پذیر نیست و ضرور هم نمیشود.

شعار صلح داخلی را مطرح می نمود. درین دوره مائوتسه دون تاکید مینمود که:

«اول - اصل دفاع از خود: تا دیگران به ما حمله نکنند، ما به دیگران حمله نمی کنیم، چنانچه دیگران به ما حمله کنند، ما مسلماً به آنها پاسخ خواهیم داد، این به آن معنی است که به هیچوجه نباید بدون دلیل در حمله پیش قدم شده اما در عین حال هیچ ضربه ای را نباید بدون جواب گذاشت، اینست خصلت دفاعی مبارزه ما.» (منتخب آثار - جلد دوم صفحه ۶۴۱)

اینست اصول مائوئیستی که باید همه وقت در جنگ مقاومت علیه اشغالگران در نظر داشت. مائوتسه دون در مورد مبارزه با سرسختان ضد کمونیست معتقد است که:

«دوم - اصل پیروزی: یا نباید نبرد کرد یا اگر نبرد کردیم، باید پیروز شویم. در هیچ حالی نباید ناسنجیده، بدون تدارک و بدون اطمینان به پیروزی به نبرد رفت. ما باید بتوانیم از تضادها میان سرسختان استفاده کنیم. ما باید در درجه اول مرتجعترین آنها را بکوبیم نه همه آنها را باهم، اینست خصلت محدودیت نبرد ما با دشمن.

سوم - اصل متارکه در دوره معین: وقتیکه تعرض سرسختان درهم شکسته شده است و هنوز به تعرض جدید مبادرت نجسته اند، ما باید به موقع متوقف شویم و به آن نبرد مشخص خاتمه دهیم. دوره متعاقب این توقف برای هر دوطرف دوره متارکه است. در این دوره ما باید به ابتکار خود با سرسختان در باره اتحاد وارد مذاکره شویم و اگر بپذیرند به آنها قرار داد صلح منعقد کنیم. به هیچوجه نباید بی انتها نبرد کرد، هر روز و هر ساعت نبرد کرد، نباید به سرگیچه از پیروزی دچار شد. اینست خصلت موقتی هریک از نبردهای ما. فقط آنگاه که سرسختان تعرض خود را از سر بگیرند ما دوباره به آنها با نبرد پاسخ خواهیم گفت. این سه اصل را میتوان بعبارت دیگر در سه کلمه بیان کرد؛ "حق داشتن"، "سود جستن" و "اندازه نگهداشتن". ما با مبارزه سرسخت

در اینجا دو مسئله مطرح می شود: یکی آنکه منتظر بمانیم تا طالبان این شرایط را بپذیرند و آنگاه آنها وارد کارزار میدان مقاومت شویم. دوم اینکه منتظر بمانیم تا اینکه طالبان از مقاومت دست بکشند و یا اینکه تارومار گردند تا شرایط مساعد برای ما مهیا شود. در پیش گرفتن این دو انتخاب به معنی تسلیم طلبی طبقاتی و ملی است.

"سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" به ما میگوید که در شرایط کنونی که طالبان دموکراسی را نمی پذیرند در جنگ نباید شرکت کرد؛ پس آنها هم از جمله دشمنان عمده میباشند. برعلاوه می گوید که هرگاه در جنگ شرکت کردیم باید با طالبان نیز وارد نبرد شویم. اما مائوتسه دون در این زمینه چنین میگوید:

«وضع کنونی از ما می طلبد که با شجاعت از سیاست "درهای بسته" دست بکشیم، جبهه متحد وسیعی تشکیل دهیم و خود را از غلطیدن در آوانتوریزم برحذر داریم. ما تا هنگامیکه ساعت نبرد قطعی فرا نرسیده و ما پیروی لازم برای چنین نبردی در اختیار نداریم، نباید بی ملاحظه خود را درگیر کنیم.» (منتخب آثار - جلد اول - صفحه ۲۴۷)

در زمان جنگ میان چین و جاپان یکعده از اعضای حزب کمونیست معتقد به جبهه متحد با چانکایشک نبودند و خواهان نبرد یا هردو بودند. در جملات فوق هدف مائوتسه دون از "درهای بسته" و "غلطیدن به آوانتوریزم" اشاره به همین اعضای حزب کمونیست چین است. مائوتسه دون اعتقاد داشت تا زمانیکه ما نیروی کافی برای چنین جنگی در اختیار نداریم و تا "هنگامیکه ساعت نبرد قطعی فرا نرسیده" باید از چنین جنگی پرهیزیم.

مائوتسه دون تا زمان شکست کامل امپریالیزم جاپان هیچگاه از جنگ داخلی علیه نیروهای مقاومت کننده و حتی سرسختان ضد کمونیست حمایت نکرد و همیشه

در مقابل، نیروهای استقلال طلب که عمدتاً بورژوازی ملی (تاکیدات از نویسنده مقاله است) در راس آن بود، جهت پاره کردن این بندهای استعماری و تضعیف حلقه امپریالیزم جنبش ملی استقلال طلبانه را راه می انداختند.» (عقاب شماره سوم - صفحه ۷)

به نظر نویسنده مقاله در شرایط کنونی "امپریالیزم و استعمار" "بر نیروهای ارتجاعی" عمدتاً اشرافیت فیودالی "متکی نیست. رژیم کنونی پوشالی که عمدتاً متشکل از جهادی ها و طالبان تسلیم شده می باشد چه نیروهایی را در بر می گیرد؟ به نظر نویسنده مقاله آنها حتماً نیروهای مترقی تر از طالبان یا به عبارت دیگر نیروهای بورژوایی هستند. چنین بحث هایی به منظور درهم اندیشی سیاسی و اغفال روشنفکران و توده های زحمتکش براه انداخته می شود. اما واقعیت این است که اشغالگران همیشه در کشورهایی مانند افغانستان عمدتاً به اشرافیت فیودالی متکی هستند و از این طریق بهتر میتوانند اهداف شوم شان را پیاده نموده و سلطه شان را نگه دارند.

بحث فوق الذکر نویسنده مقاله به چند دلیل صحت ندارد:

اول اینکه استالین هیچگاهی از امان الله به عنوان نماینده بورژوازی ملی ذکری بعمل نیاورده، بلکه آنرا سلطنت طلب میدانند. در حقیقت امر امان الله نماینده اشرافیت سلطنت طلب است نه نماینده بورژوازی ملی. ثانیاً اینکه جنگ مقاومت علیه انگلیس در طی هشت دهه مکمل به عنوان جنگ مقاومت علیه استعمار انگلیس در تاریخ ثبت گردیده است. اما می توان پرسید که جنگ میوند از چه نوع جنگی است؟ آیا در راس آن بورژوازی ملی قرار داشت؟ وزیراکبرخان کی بود؟ عبدالله اچکزی و ملا مشک عالم نمایندگان فکری و سیاسی چه کسانی بودند؟ هر زمانیکه ۲۸ اسد، سالروز استرداد استقلال افغانستان از استعمار انگلیس، تجلیل می گردد قبل از اینکه از امان الله خان یاد آوری بعمل آید از ملالی ها،

که بر این اصول سه گانه حق داشتن، سودجستن و اندازه نگهداشتن متکی باشد خواهیم توانست نیروهای مترقی را گسترش دهیم، نیروهای بینابینی را جلب کنیم و سرسختان را منفرد سازیم تا آنکه سرسختان جرات نکنند سبکسرانه به حمله به ما، به سازش با دشمن و برانگیختن جنگ بزرگ داخلی دست زنند. در آن صورت امکان خواهیم یافت تحول مساعدی در اوضاع ایجاد کنیم.» (منتخب آثار - جلد دوم - صفحه ۶۴۱ و ۶۴۲) (تاکیدات همه جا از ما است)

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان هوادار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به معنی کامل آنست، جنگی که تمام نیروهای زحمتکش در آن بسیج شده باشد، یعنی جنگ مقاومت همگانی، زیرا که جنگ مقاومت همگانی جنگ توده ها است و قادر به تامین دفاع از میهن است. این بدان معنی نیست که با دیگر گروه های مقاومت کننده شعار جنگ داخلی را مطرح مینماییم. ما نه تنها شعار جنگ داخلی را طرح نخواهیم کرد، بلکه تا حد توان از آن جلوگیری خواهیم نمود. زیرا از جنگ داخلی فقط اشغالگران بهره خواهند گرفت.

جنگ مقاومت همگانی ممکن نخواهد بود مگر با رفتن نیروهای مائونیست در میان توده ها، آموزش به آنها به منظور بالا بردن سطح آگاهی سیاسی و مسلح نمودن شان و همچنان آموختن از آنها.

مسئله دیگری که قابل مکت است، اینست که نویسنده مقاله گفته استالین را در مورد تائید جنگ استقلال طلبانه امان الله خان می آورد و می نویسد که:

«در زمان استالین از جنبش های ملی مستعمرات که برضد تسلط امپریالیزم عمدتاً به رهبری بورژوازی ملی (تاکید از من است) کشورهای مستعمره راه می افتاد، حمایت می شد و این امری اصولی و مترقی بود، چه، امپریالیزم و استعمار با تکیه بر نیروهای ارتجاعی (عمدتاً اشرافیت فیودالی) ملت ها را دربند می کشند.

عبدالله اچکزی ها، ملامشک عالم ها... یاد بود به عمل می آید. همه اینها نمایندگان فکری فیودالیزم بودند: ثالثاً اینکه مانوتسه دون به صراحت گفته که بعد از انقلاب اکتوبر در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری، دیگر بورژوازی بطور کلی خصلت انقلابی خود را از دست داده و دیگر نمیتواند جنبش ها را از یوغ امپریالیزم و اسارت برهاند و به طرف پیروزی نهایی رهبری نماید. این رسالت بزرگ فقط به دوش پرولتاریا و حزب پیش آهنگ آن افتاده است.

در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری، بورژوازی در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فیودالی یا مستعمره - نیمه فیودالی عمدتاً استقلالیت خویش را از دست داده و به مثابه بورژوازی کمپرادور و در پیوند تنگاتنگ با فیودالیزم در وابستگی کامل به امپریالیزم قرار گرفته است. بورژوازی ملی در این دوران کاملاً در حالت نوسان قرارداد، زیرا از یک طرف زیر فشار امپریالیزم و بورژوازی کمپرادور قرارداد و از سوی دیگر از انقلاب میترسد. این خصلت دوگانه به آن حالت نوسانی بخشیده و در زمان اوجگیری جنبش انقلابی منافعش را در مقاومت ضد امپریالیزم می بیند و به طرف انقلاب جلب می شود. به همین خاطر است که ایجاد جبهه متحد در زمان انقلاب با بورژوازی ملی امکان پذیر است. اما این بورژوازی دیگر نقش رهبری کننده خود در انقلاب را از دست داده است.

امان الله خان بعد از کسب استقلال سیاسی ظاهری افغانستان از استعمار انگلیس هیچگاهی نتوانست با فیودالیزم تسویه حساب کند، بلکه با یک مقدار اصلاحات روبنایی با فیودالیزم درآمیخت و کشور از حالت مستعمره - فیودالی به حالت نیمه مستعمره - نیمه فیودالی تبدیل گردید.

به نظر نویسنده مقاله، امان الله خان نماینده بورژوازی ملی بوده و کاملاً ضد امپریالیزم و ضد فیودالیزم حرکت

میکرده و توانسته بود کشور را از چنگال هر دو نجات دهد و رشد بورژوازی را در داخل افغانستان تسریع نماید. در حالیکه جرگه پغمان در سال ۱۹۲۷ میلادی به خوبی بیانگر آنست که امان الله خان از تمامی خواست های اصلاحی روبنایی مطابق خواست فیودالیزم عقب نشینی نمود و در طول مدت دوران حاکمیتش با امپریالیست های غربی (فرانسه، آلمان...) سروسر داشت، و با هزاران رشته با امپریالیزم در پیوند بود. به همین لحاظ است که کشور را در دوران حاکمیتش نیمه مستعمره - نیمه فیودالی می گوئیم.

طبق ادعای نویسنده مقاله، بورژوازی ملی دیگر در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فیودالی و یا مستعمره - نیمه فیودال وجود ندارد، زیرا جای بورژوازی ملی را بنظر نویسنده مقاله «عمدتاً بورژوازی وابسته به امپریالیزم یا کمپرادور گرفته است که اگرهم با یک جناح امپریالیسم تقابل کند به جناح دیگر وابستگی مطلق دارد.»

این بدان معنی است که در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فیودال یا مستعمره - نیمه فیودال دیگر بورژوازی همان بورژوازی دلال است و بورژوازی ملی را به شکلی از اشکال در خود ادغام نموده است. در حالیکه نه در چنین کشورها، بلکه حتی در کشورهایی که از حالت نیمه فیودالی برآمده اند، مانند ایران، کوریای جنوبی و... همچنان انقلاب دموکراتیک نوین در دستور کار قرارداد، زیرا بورژوازی در این کشورها نیز به کمپرادور و ملی تقسیم می شود.

اگر بورژوازی ملی دیگر قابل بحث نباشد، انقلاب دموکراتیک نوین معنی و مفهومش را از دست میدهد و باید بصورت فوری شعار "به پیش در راه سوسیالیزم" را در کشورهای مستعمره - نیمه فیودال و یا نیمه مستعمره - نیمه فیودال مطرح نمود.

" سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " معتقد است که:

« هر جنبش ولو که ظاهر ضد تجاوز هم داشته باشد، جنبش ملی و ضد امپریالیستی نیست که پرولتاریا و نیروهای مترقی ملزم به حمایت از آن باشند. (تاکیدات از ما است). جنبش آزادیخواهانه و ضد امپریالیستی باید کشور مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن برهاند. تاکید می کنم باید کشور مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رها کرده و به ذخیره پرولتاریای انقلابی و متفق وی تبدیل نماید. » (تاکید از نویسنده مقاله است) (عقاب شماره سوم صفحه هشتم).

این بحثی است که مورد تائید امپریالیزم قرار میگیرد، زیرا این بحث بدان معنی است که هرگاه کشوری از طرف امپریالیستها اشغال گردید و حزب کمونیست قوی و نیروهای انقلابی مترقی نیرومند در آن کشور وجود نداشته باشند که بتوانند در تقابل با امپریالیزم قرار بگیرند، هیچ نیروی انقلابی و مترقی حق ندارد از دیگر نیروهائیکه علیه امپریالیزم می رزمند، پشتیبانی و حمایت نمایند، بلکه یا باید از اشغالگران حمایت بعمل آورد و علیه نیروهای متعارضش به مخالفت برخیزد و یا اینکه منتظر بماند تا اینکه حزب کمونیست قوی از هر جهت بوجود آید تا توان نیروی مقابله با هردو را داشته باشد. این هم به معنی تسلیم طلبی ملی است. در جنبش های ملی علیه اشغالگران هیچگاه شرط این نیست که « کشور مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رها کرده و به ذخیره پرولتاریای انقلابی» تبدیل کند. همانطوریکه جنبش ملی افغانستان در سال ۱۹۱۹ میلادی نتوانست افغانستان را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته آن به ذخیره پرولتاریای انقلابی تبدیل نماید. نویسنده مقاله برای اثبات صحبتش گفته ای از استالین در این مورد بدین شرح آورده است:

« مسئله ملی قسمتی از مسئله عمومی انقلاب پرولتاریا، قسمتی از دیکتاتوری پرولتاریا است. مسئله بدین قرار است که آیا امکان های انقلابی که در بطون نهضت آزادی خواهانه انقلابی ممالک مظلوم نهفته است، اکنون به انتها رسیده است یا نه و اگر نرسیده، آیا امید و اساسی وجود دارد که بتوان از این امکان ها برای انقلاب پرولتاریا استفاده نمود و کشورهای غیر مستقل و مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی به ذخیره پرولتاریای انقلابی و به متفق وی تبدیل نمود؟ از این جاست لزوم کمک، آن هم کمک قطعی و جدی پرولتاریای " ملل راقیه" به نهضت آزادیخواهانه ملل مظلوم و غیرمستقل. معنی آن این نیست که پرولتاریا باید با هر قسم نهضت ملی یعنی در همه جا و همیشه و در تمام موارد بخصوص کمک نماید.» (تاکیدات از استالین است)، (عقاب شماره سوم صفحه هشتم)

این بحث استالین نه مائونیستی است و نه هم لنینیستی. طوریکه قبلا بیان داشتیم در شرایط فشار مستقیم امپریالیزم و اشغال کشور به هیچوجه شرط نیست که نیروی پرولتاریائی در جنبش وجود داشته باشد، همانطوریکه در جنبش ضد انگیس نیروی پرولتاریائی وجود نداشت و به همین دلیل هم در نتیجه این جنبش ضد استعماری، کشور از ذخیره بورژوازی امپریالیستی به ذخیره پرولتاریای انقلابی بدل نگردید.

لنین حق ملل در تعیین سرنوشت را بدون قید و شرط پذیرفته و در سال ۱۹۲۴ برای ملل ساکن در شوروی این حق در

قانون اساسی نهادینه گردید و در سال ۱۹۳۶ استالین نیز این حق را در قانون اساسی بدون قید و شرط به رسمیت شناخت.

برعکس گفته نقل شده از استالین در فوق، وی در مورد مسئله جنبش های ملی ضد اشغال و امپریالیزم، در صفحه

۷۶ اصول نئینیزم چاپ پکن سال ۱۹۷۶ میگوید:

« لازمه جنبه انقلابی نهضت ملی در شرایط فشار امپریالیزم به هیچ وجه آن نیست که عناصر پرولتاریائی در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه انقلابی و جمهوری خواهانه و یا متکی به دموکراسی باشد.»

درینجا استالین به وضاحت میگوید که در زمان فشار امپریالیزم عناصر پرولتاریائی « لازمه جنبه انقلابی نهضت ملی » نیست و هیچگاه شرط نیست که « نهضت دارای برنامه انقلابی، جمهوری خواهانه یا متکی به دموکراسی » باشد.

در اخیر این سطور و بطور خلاصه باید گفت که گردانندگان " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " بعد از

سال ها سکوت و در واقع تسلیمی در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی دست نشانده شان، و با تبلیغ برای استفاده از دموکراسی امریکایی در افغانستان هنوز هم نتوانسته است با آن گذشته طولانی اش گسست قطعی به عمل آورد. هرگاه این " سازمان " نتواند تضاد عمده را از غیر عمده تشخیص دهد و بر مبنای برخورد مانوئیستی در شرایط کنونی حرکت نماید، یا به عبارت دیگر هرگاه مبارزه علیه دشمنان غیر عمده را ببیند و همسویی با آنها علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده شان را از نظر دور دارد، یقیناً به انحراف تسلیم طلبانه دچار بوده و دیر یا زود بار دیگر در قبال اشغالگران و خائنین ملی دست نشانده شان تن به تسلیمی آشکار خواهد داد.

اطلاعیه منتشر شده توسط سازماندهندگان کنفرانس بین المللی پشتیبانی از جنگ خلق در هند

جنگ خلق در هند را پشتیبانی نمایید!

است. این نشان می دهد که امپریالیزم با پیشرفت بشریت و در واقع بقای بخش همیشه بزرگتر نفوس جهان، سازگار نیست. پایان تاریخ، که امپریالیست ها از دهه نود به اینطرف به نحو گوشخراشی اعلام می نمایند، جهمی برای پرولتاریا و مردمان جهان است. اما ستم بیشتر مقاومت بیشتر را به جولان می اندازد و بنابراین از پیرو تا فلپین، از جزایر برتانوی تا چین، از کولمبیا تا کردستان، از نایجیریا تا یونان، در همه اطراف و اکناف جهان، کشورها استقلال، ملت ها آزادی و خلق ها انقلاب میخوانند.

این است اساس جریانی که امپریالیزم را بخاک خواهد سپرد. در بسیاری از حالات، مسئله این است که مبارزه علیه امپریالیزم صرفاً محدود به مقاومتی برای بقا، بدون یک دور نما، گردیده است. ازینرو برای انتظام بخشیدن به این مقاومت به مثابه یک موج مبارزاتی ضد امپریالیستی

اربابان نظام امپریالیستی جهان تهاجم علیه خلق های جهان را پیش می برند. جنگ های امپریالیستی تجاوزگرانه مانند جنگ علیه عراق، افغانستان و لیبیا، آغاز قرن حاضر را علامت گذاری نموده است. آنها جنگ بعدی را علیه سوریه، ایران یا هر کشور دیگری تدارک می بینند، زیرا یک چیز مشخص است: آنها اراده ندارند جنگ ها را متوقف سازند. در عین زمان آنها نتایج بحران را بالای مردم، به ویژه ملل تحت ستم تحمیل می نمایند، اما همچنان در کشور های امپریالیستی خود شان، طبقه کارگر دایماً لگد مال می گردد و حقوق اساسی اش به سرعت مورد سرقت قرار می گیرد. درین وضعیت، فاشیزم نه یک تهدید کم رنگ بلکه یک نیروی فعال است. در عین حال، امپریالیست ها سیاره ما را منظمآ تخریب می نمایند. همه جوانب این تخریب خوبی شناخته شده است. این نشان می دهد که امپریالیزم سرتاسر ارتجاعی

امپریالیستی و ضد فئودالی برای اکثریت عظیم مردم هند یک ضرورت است.

این انقلاب در حال پیشرفت است. جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست (مانوئیست) هند توسعه می یابد و این جنگ توسط نمایندگان بسیار مهم طبقات حاکمه به مثابه بزرگترین خطر برای نظام شان توصیف می گردد. در دهات هزاران سازمان اصیل قدرت مردمی وجود دارد. در کمیته های مردمی انقلابی، آنهاييکه در طی قرن های متوالی هیچ چیزی نداشته اند، ساختمان دولت خود شان را آغاز کرده اند. آنها با نیروی خود شان جامعه ای را سازمان می دهند که در آن گرسنگی نیست، در آنجا آموزش و پرورش و صحت وجود دارد و زمین متعلق به کسی است که آن را کشت می کند. در آنجا ملاکان و چاکران امپریالیست ها وجود ندارند. در آنجا نیازمندی های مردم قانون است. در آنجا، آنها دموکراسی راستین، دموکراسی نوین مردمی را دایر کرده اند. در شهر ها سازمان های توده یی با جهش و خیزش به پیش می روند. در فبروری امسال طبقه کارگر هند، بزرگترین اعتصاب در تاریخ بشریت، شامل صد میلیون نفر، را پیش برد و طبقات حاکمه بخاطر نفوذ رشد یابنده مانوئیست ها وحشت زده هستند. جنگ خلق عمیق ترین بنیاد های جامعه را به لرزه انداخته است.

طبقات حاکمه و اربابان امپریالیست آنها با انبارهای مملو از اسلحه خاموش ننشسته اند تا پیشرفت جنبش انقلابی را نظاره کنند. آنها همانگونه عمل می نمایند که همیشه و در همه جا عمل کرده اند: آنها میخواهند مبارزات مردم را در خون غرقه سازند. مگر طور دیگری می توانند عمل نمایند؟

متخصصین ضد شورش از ایالات متحده و موساد اسرائیل در آنجا حضور دارند تا نیروهای سرکوبگر را در میدان جنگ یاری رسانند.

و انقلابی، عامل سازمانیافته آگاه باید توانایی رهبری مبارزه نتیجه بخش برای برپایی قدرت مردمی را داشته باشد. از این جهت یک نظر اندازی به هند ارزشمند است.

هند، که طبقات حاکم آن، همانند کلیون، به مثابه هند درخشان و نمونه فرضی ای که امپریالیزم موجب انکشافش گردیده است، ارائه می نمایند، بهشتی برای توانگران و جهنمی برای مردم است. در حالیکه ثروت ۵۳ نفر از ثروتمند ترین افراد این کشور برابر است با ۳۱٪ تولید ناخالص ملی، ۷۷٪ نفوس با درآمد روزانه ۲۰ روپیه (تقریباً پنجاه سنت یورو) زندگی می کنند، روزانه ۵۰۰۰ طفل از گرسنگی و سوء تغذیه می میرند که مرگ تقریباً دومیلیون طفل در هر سال می گردد و فیصدی مردم گرسنه نسبت به حبشه بزرگتر است.

بحران روستایی که یکی از نتایج مستقیم پالیسی امپریالیستی است، موجب تهیدستی بیکران دهقانان و باعث موجی از خودکشی در میان آنان، با صد ها هزار دهقان ناامید مجبور به خودکشی، گردیده است. بزرگترین دموکراسی در جهان کشوری است که در آن بورژوازی بزرگ و ملاکان هرچه بخواهند انجام می دهند؛ کشوری است که در آن نظام کاستی هنوز کاملاً دست نخورده باقی مانده است؛ کشوری است که در آن اقلیت های مختلف، ملیت های مختلف و مردم مجبور ساخته می شوند که در زندانی از ملل زندگی نمایند. آنها بخاطر انتظام بخشیدن به افزایش استثمار امپریالیستی، زون های اقتصادی مخصوص ایجاد کرده اند که در آنها شرکت های به اصطلاح فراملیتی بدون هیچ محدودیتی فعالیت می نمایند. ده ها میلیون از مردم وادار به پناهندگی داخلی می گردند، زیرا آنها از زمین هایی که نیاکان شان از هزاران سال به اینطرف داشته اند بیرون انداخته میشوند تا سرمایه بتواند مواد خام موجود در آنجا را غارت نماید. می توان مثال های زیاد دیگری را، که کتابی را پر خواهد کرد، ذکر نمود. موضوع روشن است: انقلاب ضد

ملل تحت ستم را تغییر خواهد داد و بنابراین پیشرفت عظیمی برای نیروهای انقلابی در سراسر جهان خواهد بود. حمایت از این جنبش صرفاً بدین معنا نیست که وظیفه ای را انجام دهیم، بلکه بدین معنا است که برای پیشرفت جنبش مان در همه کشورها خدمت نماییم.

به همین معنا است که ما یک کنفرانس بین المللی را در ۲۴ نوامبر امسال سازماندهی کرده ایم. امیدواریم که این کنفرانس کمک بزرگی به جنبش بین المللی حمایت از جنگ خلق در هند باشد. هیئت های نمایندگی از کشورهای مختلف درین کنفرانس شرکت خواهند کرد و از این طریق تجارب و افکارشان در مورد چگونگی ارتقای این کارزار را به سطح عالی تری خواهند رساند. ما کنفرانسی می خواهیم که ابتکار، انرژی و خواست های ضد امپریالیستی و انقلابی پرولتاریا، زنان، جوانان، آوارگان، هنرمندان و روشنفکران مترقی را بیان نماید. این کنفرانس نباید صرفاً یک عمل شکلی، بلکه باید تجلی زنده ای از انترناسیونالیسم پرولتاری باشد، تا بتواند برای پیشرفت کارزار حمایت از جنگ خلق در هند واقعاً خدمت نماید. کنفرانس به روی تمامی نیروهایی که در پیشبرد این منظور سهم بگیرند، باز می باشد. بنابراین:

**به پیش بسوی کنفرانس بین المللی
حمایت از جنگ خلق در هند!**

نیروهای دولت پارلمانی همه روزه علیه پارتیزان ها می جنگند. نیروهای به اصطلاح شبه نظامی، از لحاظ نظامی قویا سازماندهی و مسلح گردیده اند. اردو و قوای هوایی بطور روز افزونی در جنگ حصه می گیرند. دولت ارتجاعی کارزارهای ارتجاعی ای براه انداخته است که از میان آنها می توان از سازماندهی ملیشه های مسلح ضد مانوئیستی و "شکار سبز" یاد کرد. این دولت پالیسی ای را مورد اجرا قرار داده است که با کارزار نازی ها علیه مقاومت ضد فاشیستی در جنگ دوم جهانی قابل مقایسه است. آنها رهبران انقلابی را بطور سیستماتیک می کشند، شکنجه می نمایند و ناپدید می سازند.

اما مردم تسلیم نمی شوند. جنگ خلق بدون توقف و با مسیر روشن در جهت تصرف قدرت به پیش می رود. این ممکن است، زیرا که عامل آگاه و سازمانیافته، که فوقاً در باره آن صحبت کردیم، موجود است و قادر است جنگ را استوارانه تا آخر رهبری نماید. مبارزه آنها عادلانه است و حمایت کامل و غیر متزلزل از آنها یک وظیفه انترناسیونالیستی است. جنگ خلق در هند باید با مبارزه مردمان سراسر جهان همسو و هماهنگ گردد و بخشی از جریان عظیم انقلابی، که نهایتاً امپریالیسم را شکست خواهد داد، باشد.

انکشاف یک جنبش ضد امپریالیستی استوار در کشوری با ۱,۲ میلیارد نفوس، توازن قدرت میان امپریالیسم و

در کارزار و کنفرانس بین المللی حمایت از جنگ خلق در هند فعالانه سهم بگیرید!

دولت هند معمولاً توسط طرفداران ارتجاعی بورژوایی خود به مثابه "بزرگترین دموکراسی" در جهان تجلیل می گردد و به عنوان یک نمونه و سرمشق برای سایر کشور های تحت سلطه ارائه می شود. اما این بزرگترین بورژوا دموکراسی برای توده های صدها میلیونی هند یک جهنم حقیقی در روی زمین است. مهد این بزرگترین بورژوا دموکراسی مورد تجلیل با رشد سرمایه دارانه داستانی اش، گرسنه ترین کشور در جهان است که در

به تاریخ ۲۴ نوامبر سال جاری (۲۰۱۲) یک کنفرانس بین المللی به مثابه بخشی از یک کارزار یک هفته یی حمایت از جنگ خلق در هند در شهر هامبورگ آلمان برگزار می گردد. در حال حاضر، جنگ خلق در هند، تحت رهبری حزب کمونیست (مانوئیست) هند، پیشرفته ترین جنبش انقلابی در جهان است و بطور روز افزونی در حال مبدل شدن به یک نور امید برای همه نیروهای انقلابی در جهان می باشد.

های ستمدیده جهان علیه نیمه فیودالیزم، سرمایه داری و امپریالیزم است. این مبارزه بخشی از مبارزه برای دموکراسی نوین، سوسیالیزم و کمونیزم در جهان است و در حال حاضر تیزترین و پیشرفته ترین لبه این مبارزه انقلابی محسوب می گردد.

از این قرار انقلابیون سراسر جهان باید در کنار توده های هند بایستند و همبستگی انترناسیونالیستی نیرومندی با مبارزه آنها داشته باشند.

اجازه دهید درین هنگام یکبار دیگر عزم مان را در پیشبرد مبارزه برای تشکیل یا سازماندهی مجدد تشکیلات بین المللی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی مان تصریح نماییم. ما در زمان موجودیت تشکیلات بین المللی مان، اینگونه کارزار های بین المللی را بصورت استوار و موثر رهبری می کردیم. کارزار بین المللی دفاع از جان ابیمیل گوسمن (صدر گونزالو)، به مثابه یکی از برجسته ترین کارزار های بین المللی انقلابی، را همه بخاطر دارند. در حال حاضر می توانیم تأثیرات مخرب خط های انحرافی پدیدار شده از درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که این جنبش را بحالت رخوت کنونی اش انداخته است، بخوبی مشاهده نماییم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از راه اندازی و برگذاری کارزار و کنفرانس حمایت از جنگ خلق در هند قویا پشتیبانی می نماید و واحد های هواداران خود در خارج از کشور، بخصوص اروپا، و همچنان سایر مائوئیست های افغانستانی فعال در اروپا را فرا میخواند که در این حرکت مبارزاتی مهم بین المللی فعالانه سهم گرفته و به آن کمک برسانند.

زنده و پیشرونده باد جنگ خلق در هند!

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

حزب کمونیست (مائوئیست)
افغانستان

(۲۰۱۲/۱۰/۲۴) ۱۳۹۱/۸/۳

آن سالانه بیشتر از دو میلیون طفل از گرسنگی و سوء تغذیه هلاک می شوند و هزاران دهقان گرسنه و ناامید دست به خودکشی می زنند.

توده های مردم در این کشور از ستم چند لایه طبقاتی، مردسالارانه، ملی و کاستی رنج می برند. در این کشور حتی مناسبات برده دارانه قابل مشاهده است. زنان در هند از ستم اجتماعی ددمنشانه مردسالارانه رنج می برند و قتل کودکان دختر، بردگی جنسی و موجودیت و وضعیت ۴۰ میلیون زن بیوه ممنوع الازواج در آن صرفاً چند نمود نمونه وار از این ستم است. شکی نیست که این جهنم خاکی برای توده های صدها میلیونی، این "دوزخیان روی زمین"، بهشت واقعی برای اقلیت کوچک ابرثروتمندان است.

باید توجه داشت که دولت ارتجاعی، هند علاوه بر اداره یک "نظام اقتصادی سیرومی" - بنا به گفته ارونداتی رای - که توده های هندی را مورد ستم قرار داده و خون آنها را می مکد، یک بازیکن مهم منطقه یی و جهانی در حفاظت و حمایت از نظام سرمایه داری امپریالیستی نیز می باشد. امپریالیست های امریکایی پالیسی های خود را به آن صادر می نماید. هند ارتجاعی نقش دشمن خط مقدم جبهه علیه انقلاب کشور های همسایه مثل نیپال را بازی می نماید. دولت هند یکی از حامیان اشغالگران غربی تحت رهبری امپریالیست های امریکایی در افغانستان است. هم اکنون دولت ارتجاعی هند با امضای توافقنامه استراتژیک با رژیم پوشالی کرزی، به حامی اصلی منطقه یی این رژیم مبدل گردیده است. بنابراین دولت ارتجاعی هند، با توجه به نقش ویژه منطقه یی و بین المللی اش، یکی از دشمنان مردمان منطقه نیز می باشد.

جنگ خلق تحت رهبری مائوئیستی بطرف ویران کردن دیوارهای جامعه کهن و رهبری جامعه به سوی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیزم پیشرفت می نماید و یک جامعه بهتر و انسانی تر را پایه ریزی می کند. بنا به گفته منموهن سینگ، سکندار دولت ارتجاعی هند، جنگ خلق تحت رهبری مائوئیستی به "دشمن اصلی داخلی" دولت هند مبدل گردیده و ماشین استثمار، ستم و خشونت ارتجاعی را شدیداً تحت فشار قرار داده است.

باید تاکید نمود که مبارزه توده های تحت استثمار و ستم در هند بخشی از مبارزه بین المللی کارگران و توده

آنچه در زیر می خوانید، بیانیه نماینده حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در کنفرانس بین المللی پشتیبانی از جنگ خلق در هند است. در این کنفرانس بین المللی، که به تاریخ ۲۴ نوامبر ۲۰۱۲ در شهر هامبورگ آلمان برگزار گردید، هیئت های نمایندگی احزاب و سازمان های انقلابی بیشتر از ۲۵ کشور جهان سهم گرفته بودند.

بیانیه نماینده حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در کنفرانس بین المللی پشتیبانی از جنگ خلق در هند

چنانچه همه ما اطلاع داریم، سرویس جاسوسی اسرائیل به تشویق مستقیم امپریالیست های امریکایی نیروهای سرکوبگر هندی را برای قتل رهبران انقلابی در هند آموزش می دهند. این، تجلی سیاست بین المللی بورژوازی در عمل مشترک بخاطر دفاع از منافع شان است. وظیفه طبقاتی ما به مثابه انترناسیونالیست های پرولتری این است که در پهلوی انقلابیون هند، که مبارزات شان بخشی از مبارزات طبقه ما و اکنون مشتعل ترین بخش مبارزات ما است، بایستیم.

رفقا!

درین هنگام، مهم است بخاطر داشته باشیم که رهبری اینگونه مبارزات بین المللی وظیفه یک تشکیلات بین المللی کمونیست ها است. اگر ما تشکیلات بین المللی مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی مان را می داشتیم، قادر می بودیم که اینگونه کارزارهای بین المللی را وسیعتر، منظم تر و موثرتر رهبری نماییم. رفقای سابقه دار در این تالار بخوبی بخاطر دارند که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در زمان موجودیت خود قادر بود کارزار بین المللی دفاع از حیات صدر گونزالو را، که تمامی گوشه و کنار جهان را در بر گرفت و یک جنبش بیسابقه توده یی در اطراف و اکناف جهان را به حرکت درآورد، رهبری نماید.

اما در نتیجه پدیدار شدن خطوط انحرافی در بدنه رهبری کننده جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، ما از تشکیلات بین المللی خود محروم شدیم. بنابراین وظیفه بین المللی تشکلات مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی است که

رفقا!

من از طرف حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان به سازماندهندگان این کنفرانس بین المللی مهم شادباش می گویم. این کنفرانس با حضور هیئت های نمایندگی تشکلات و جنبش های ده ها کشور جهان یک مثال و تجلی بزرگ از انترناسیونالیزم پرولتری است.

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان کوشیده است که از کارزار حمایت از جنگ خلق در هند پشتیبانی نماید. ما فراخوان پشتیبانی از جنگ خلق در هند را به فارسی - دری ترجمه کرده و وسیعا پخش کرده ایم.

رفقا!

جنگ خلق در هند بطور روز افزونی به منبع امید برای انقلابیون سراسر جهان مبدل می گردد. ما همه بخاطر پیشروی های جنگ انقلابی در هند دلگرم هستیم. هم اکنون جنگ خلق در هند لبه تیز مبارزه جهانی علیه نیمه فیودالیزم، سرمایه داری و امپریالیزم و مبارزه بخاطر دموکراسی نوین، سوسیالیزم و کمونیزم است.

رفقا!

این وظیفه بین المللی ما است که جنگ خلق در هند را پشتیبانی نماییم. ما باید بخاطر داشته باشیم که اربابان امپریالیست و ستمگران سرمایه دار جهان با زیرکی از خطرات این جنگ انقلابی علیه منافع شان آگاه هستند. بنابراین، آنها هیچ فرصتی را برای توطئه چینی علیه جنگ انقلابی در هند از دست نمی دهند.

برای ساختمان یک تشکیلات بین المللی مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی تلاش نمایند. این است راه عمده پشتیبانی از مبارزات انقلابی در هند و همچنان سایر جاها.

رفقا!

مکررا باید خاطرنشان سازم که بهترین راه پشتیبانی از جنگ انقلابی در هند، تشدید نبرد و برپایی جنگ خلق علیه نیمه فیودالیزم، سرمایه داری و امپریالیزم در سایر جاها است. بنابراین حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان وظیفه خود می داند که بخاطر پشتیبانی از جنگ خلق در هند، جنگ خلق در افغانستان را، که در

مقطع کنونی اشغال امپریالیستی، یک جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال امپریالیستی خواهد بود، آغاز نماید.

یکبار دیگر از طرف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و انقلابیون افغانستان به سازماندهندگان این کنفرانس تبریک می گویم و به شرکت کنندگان و شاملین این کنفرانس درود می فرستم.

زنده باد جنگ کبیر خلق در هند!

زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) هند!

زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مائوئیزم!

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتاری!

جوابیه ای به

نامه اول می ۲۰۱۲ حزب کمونیست انقلابی امریکا

مقدمه:

بیانیه حزب کمونیست انقلابی امریکا (کمونیزم: آغاز یک مرحله نوین، بیانیه ای از سوی حزب کمونیست انقلابی، امریکا) خط پست مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی جدید این حزب را در خزان سال ۲۰۰۸ به سطح جهانی ارائه کرد و نه به مثابه یک سند درونی قابل بحث در میان منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی. سپس همین سند به مثابه ضمیمه نامه ای که عنوان آن صرفاً " رفقای عزیز " بود و واضحا یک نامه درونی برای منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نبود، در ماه می ۲۰۰۹ رسماً به " همه کمونیست های جهان " پیشکش گردید. و قابل تذکر است که اساسنامه جدید آر سی پی امریکا، به مثابه اولین سند پست مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی نیز قبل از مانیفیستش یک سند درونی باقی نمانده بود و بلکه در اصل نیز یک سند درونی نبود.

کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در پولینوم چهارم خود، علیه خط پست مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی بیانیه و اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا به موضعگیری پرداخت و این موضعگیری را در سند " مواضع ما در قبال خط اساسنامه جدید و مانیفیست حزب کمونیست انقلابی

نامه اول می حزب کمونیست انقلابی امریکا (نامه به احزاب و سازمان های شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی – اول می ۲۰۱۲)، که پس از اساسنامه جدید و مانیفیست آن حزب، سومین سند اساسی مدون حزبی اش در مورد " سنتز های نوین اوکیان " محسوب می گردد، در بدو امر نامه درونی ای بود از طرف حزب کمونیست انقلابی امریکا برای اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی. اما این حالت دیر دوام نکرد و حزب مذکور مدت زمان نسبتاً اندکی پس از انتشار درونی نامه مذکور، به انتشار وسیع آن مبادرت ورزید، بدون اینکه دلیل این تغییر سریع تصمیم اولیه اش را خود به روشنی بیان نماید.

به نظر ما درونی سازی اولیه نامه متذکره، از همان ابتدا یک بازی نمایشی بیهوده بود و در واقع هیچ لزومی نداشت – و ندارد – که حزب کمونیست انقلابی امریکا مباحثاتی را که از چند سال به اینطرف، و در قدم اول توسط خودش، به یک بحث وسیع و علنی مبدل شده است، به یک بحث درونی اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مبدل نماید.

امریکا " به تاریخ اول سنبله ۱۳۸۸ مطابق ۲۱ اگست ۲۰۰۹ به مثابه یک سند درونی، به منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ارائه نمود. اما درونی سازی این سند هیچ اصولیت و مفیدتی در بر نداشت، چرا که مباحثات مربوطه، قبلا بصورت واضح و آشکار و با نقص صریح تعهدات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، توسط خود حزب کمونیست انقلابی امریکا درونی باقیمانده نمانده و به سطح جهانی مطرح شده بود.

سپس در اواخر بهار ۱۳۸۹ (۲۰۱۰)، کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) سند پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی خود را تحت عنوان " کمونیزم بر سر دو راهی: پژمردگی یا شکوفایی - خطاب به همه کمونیست های ایران"، بصورت وسیع و نه درونی منتشر ساخت. تقریبا همزمان با اجرای این کار، پیشنهاد حزب کمونیست انقلابی امریکا مبنی بر پیشبرد جروب بحث درونی حول سند پولینوم چهارم کمیته مرکزی حزب ما مطرح گردید. اما ما که با مشاهده انتشار وسیع سند پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م)، تدویر کنفرانس های بین المللی پیهم توسط حزب کمونیست انقلابی امریکا در جهت تبلیغ و ترویج بین المللی خط پست م ل م، ضربات ناشی از این خط بر موجودیت و فعالیت های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و در عین حال تثبیت بلامنازع این خط در خود آر سی پی که توام با تصفیه کاری های درونی نسبتا وسیع تحت نام " انقلاب فرهنگی " در آن حزب پیش برده شده بود، غیر اصولی بودن و بی فایده بودن درونی باقی ماندن بحث با آر سی پی را درک کرده بودیم، این پیشنهاد را رد کردیم و موضعگیری پولینوم چهارم کمیته مرکزی حزب را بصورت بیرونی در " شعله جاوید " منتشر ساختیم. سپس مدتی بعد بیانیه پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) را نیز در سندی تحت عنوان " حزب کمونیست ایران (م ل م) هم به بیراهه پسا م ل م افتاد " نقد کردیم و آن را هم بصورت بیرونی در " شعله جاوید " منتشر ساختیم.

حال که مبارزه برای به میان آوردن مجدد تشکیلات بین المللی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، بر محور اساسی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی مارکسیزم -

لنینیزم - مائوئیزم و موضعگیری علیه اشکال مختلف رویونیزم و مشخصا رویونیزم پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و رویونیزم پاراچندا - باترای، به مثابه انحراف عمده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مضمون و شکل و شمایل مشخصی یافته است، آر سی پی امریکا یکبار دیگر تلاش به عمل آورد که بازی درونی سازی جرو بحث پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی خود و جر و بحث متقابل علیه آن را، از سر بگیرد. اما از قرار معلوم به زودی متوجه شد که این بازی دیگر میدان ندارد و نمی تواند پیش برود.

در هر حال، انتشار وسیع سند آر سی پی امریکا که تقریبا چهار سال بعد از انتشار " مانیفیست " آن حزب صورت می گیرد، اولین عکس العمل انسجام یافته کلی بیرونی اش در قبال مبارزات تئوریک پراه افتاده علیه خط پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی توسط منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، منجمله حزب ما، محسوب می گردد. ظاهرا، تا حال حزب کمونیست انقلابی امریکا انتظار داشته است که مخالفین خط پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی اش در میان منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مباحثات شان علیه این خط را بصورت درونی پیش ببرند و در این میان موضعگیری بیرونی حزب ما کلا منفرد باقی بماند. اما انتشار اسناد جلسه ویژه اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به روشنی نشان داد که این انتظار و توقع، صریحا یک انتظار و توقع غیر اصولی و بیجا بوده است.

" مانیفیست حزب کمونیست انقلابی امریکا " بدون اینکه پروسه مباحثات درون جنبشی را از سر گذشتانده باشد، در خزان سال ۲۰۰۸ در سطح بین المللی منتشر گردید و بدین ترتیب خط پست - مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی اش، تبارز آشکار بین المللی بیرون جنبشی یافت. این اقدام یکجانبه، در واقع به مفهوم اعلام انحلال رسمی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و بطور کل فروپاشی کل جنبش، توسط حزب مذکور بود. به دلیل نقش نسبتا تعیین کننده ای که آر سی پی امریکا در پیشبرد فعالیت های کمیته جنبش و بطور کل فعالیت های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی داشت، این اقدام حزب مذکور توانست سر آغاز عملی انحلال کمیته جنبش و فروپاشی

در هر حال آر سی پی امریکا حق ندارد از دیگران توقع داشته باشد که خود شان را در چهار چوبی محصور نگه دارند که مدت ها قبل توسط خود این حزب فروپاشانده شده است.

ما فکر می کنیم که اقدام احزاب همسنگر، به شمول حزب ما، برای تدویر " جلسه ویژه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " بخاطر اینکه نه تنها در سطح معینی منجر به تشکیل این جلسه و نتیجه گیری ها و فیصله های مشخصی در آن گردید، بلکه از این جهت نیز که آر سی پی امریکا را وادار کرد یکبار دیگر کل خط پست مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی خود را در یک سند مدون علنا و صریحا مطرح نماید و در نتیجه پیشبرد مباحثات تئوریک مدون مستند علیه آن را میسر سازد، عمدتا موفقیت آمیز بوده است.

آر سی پی امریکا از شرکت در " جلسه ویژه " امتناع کرد و با این کار در واقع از شرکت در یک مباحثه مستقیم و رویاروی جمعی اجتناب ورزید، در حالیکه در طول چند سال گذشته مداوما به دنبال نشست های دوجانبه با منسوبین دیگر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، منجمله حزب ما، بوده است، آنهم در حالیکه نظرا و عملا حاضر بوده است افرادی را به جاهای دیگر و کشور های دیگر بفرستد، اما در مورد سفر به افغانستان در هیچ سطحی آمادگی نشان نداده است.

ما بحث علیه مندرجات سند اول می ۲۰۱۲ آر سی پی امریکا را بخش بخش پیش می بریم و هر بخش را پس از تحریر و تدوین منتشر می سازیم. بخشی که اینک ارائه می گردد، مشخصا مربوط به مباحثات مستقیم سند مورد بحث علیه حزب ما است که قسمتی از بخش شماره هشتم سند اول می آر سی پی امریکا را در بر می گیرد. برای اینکه بحث ما برای خوانندگان دری (فارسی) زبان مستند باشد، ترجمه دری بخش شماره هشتم سند مورد بحث را نیز ضمیمتا منتشر می سازیم و قسمتی را که مربوط به مباحثات مستقیم علیه حزب ما است، مشخص میسازیم.

۱ - در مورد پست مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم

حزب کمونیست انقلابی امریکا تقریبا سه سال بعد از موضعگیری حزب کمونیست مانوئیست افغانستان علیه

کل جنبش را رقم بزند. هیچ حزب دیگری غیر از آر سی پی امریکا دارای اینچنین موقعیت تعیین کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نبود. پس از آن در حالی که آر سی پی امریکا خود نقش تعیین کننده ای در خواباندن ارگان نشراتی درونی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بازی کرده بود و خود بدست خود زمینه های بحث درونی میان اعضای این جنبش را از بین برده بود، اصولا حق نداشت پیشبرد مباحثات درونی از طرف سائر منسوبین " جا " را توقع داشته باشد.

حالا این حزب با انتشار نامه مورخ اول می ۲۰۱۲ خود، ما را متهم می سازد که: " اول مجازات می کنیم و سپس محاکمه " ! این ادعا در واقع مصداق همان ضرب المثل افغانستانی ای است که می گوید: " بگیری که نگیری " ! این واقعا آر سی پی امریکا است که اول مجازات کرد و سپس محاکمه. آیا این آر سی پی امریکا نبود که در مانیفیست خود، یعنی سند اساسی ای که بطور یکجانبه در خزان سال ۲۰۰۸ به سویه بین المللی منتشر ساخت، غیر از خود و مدافعین غیر امریکایی خطش، تمامی منسوبین دیگر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را، به درستی یا به غلط با داغ " رویونیزم " و " دگماتیزم " مجازات نمود و بالا تر از آن، " مجازات " انحلال کمیته جنبش و فروپاشی کل جنبش را بر همه منسوبین " جا " تحمیل نمود؟ آیا این حزب برای یک لحظه اندیشید که حق ندارد " اول مجازات نماید و سپس محاکمه "، آنهم نه در یکی دو مورد بلکه در سطح وسیع کل جنبش!

در واقع رهبری آر سی پی امریکا که قبلا تصفیه کاری درون حزبی اش را تحت نام " انقلاب فرهنگی " پیش برده بود، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را نیز به مثابه " حیاط خلوت " خود در نظر گرفت و قصد داشت که بصورت هژمونیستی کل این جنبش یا حد اقل بخش هایی از آن را یکجا با نیروهای معینی در بیرون از آن ابتدا از لحاظ ایدیولوژیک و سپس از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی " سر از نو قالبریزی " نموده و بطور کل به یک مجموعه بین المللی دنباله رو مبدل نماید. اما این نقشه عملی نشد و حالا که احزاب دیگری، منجمله حزب ما، تلاش های ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی شان برای برپایی دوباره تشکیلات بین المللی مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی را آغاز کرده اند، به دیگران هوشدار می دهد که نباید " اول مجازات نمود و سپس محاکمه " !

خط پست مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی، علیه این موضعگیری بصورت مشخص در نامه اول می ۲۰۱۲ خود، مطالبی را بیان کرده است. اما این مطالب نه در تقابل مستقیم با سند پولینوم چهارم کمیته مرکزی، که سندی است مشخصا علیه خودش، بلکه در تقابل با سند حزب ما علیه بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م)، مطرح گردیده است. نتیجه اینگونه برخورد نیابتی و اجتناب از برخورد مشخص در قبال مباحثات و موضعگیری علیه خود، هیچ نتیجه دیگری نمی تواند داشته باشد جز ارائه جوابیه ای برای پاسخ گفتن دو پهلو و درهم و برهم.

کل مطالب بیان شده آر سی پی امریکا در نامه مورخ اول می ۲۰۱۲ اش علیه حزب ما، بصورت مشخص در چند صفحه انگشت شمار این سند ۵۸ صفحه ای و آنهم با نقل سه برش کوتاه از سند ما علیه حزب کمونیست ایران (م ل م) مطرح گردیده است. چرا حزب کمونیست ایران (م ل م) خود بصورت مستقیم و فعالانه درین مباحثات سهم نمی گیرد؟ این حزب از مدت ها به اینطرف مکلف بوده است که نه تنها سند ما علیه خود را پاسخ دهد، بلکه مکلف بوده و هست که با مباحثات نسبتا مفصل " جمعی از مائونیست های ایران " که در واقع جوابدهی به فراخوان خود این حزب (" ... خطاب به همه کمونیست های ایران ... ") است، به صورت مسئولانه برخورد نماید و باب جرو بحث مشخص با این جمع را بگشاید.

چرا حزب کمونیست انقلابی امریکا، قبل از همه موضعگیری و مباحثات مستقیم علیه خود را جواب نمی دهد و در مباحثات نیابتی نیز فقط به بحث روی چند موضوع مشخص می پردازد و نه به بحث همه جانبه و جوابدهی همه جانبه به تمامی استدلالات و سوال ها؟ دلیل این نوع برخورد واضح و روشن است. این حزب قادر به دفاع اصولی از خط پست مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی خود نیست؛ چرا که اساسا این خط از لحاظ اصولی غیر قابل دفاع است. لذا تلاش دارد که با بحث های دو پهلو و درهم و برهم، از بحث روشن، صریح و مشخص روی موضوع اصلی اجتناب ورزد. نتیجه این نوع برخورد آن می شود که پست مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم در واقع از لحاظ استقامت استراتژیک مورد تائید قرار بگیرد، در حالیکه از لحاظ جهتگیری های تاکتیکی انکار می گردد.

پولینوم چهارم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، سه سال پیش اعلام کرد که خط مائونیست و اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا یک خط پست مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی است و علیه این خط به موضعگیری پرداخت. حالا که بعد از این همه تاخیر در جوابدهی به موضعگیری ما، آر سی پی امریکا زحمت جوابدهی را بر خود هموار کرده است، برایش لازم بوده و هست که موضوع اصلی مورد بحث یعنی پست مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی بودن یا نبودن خطش را بصورت مشخص و روشن مورد بررسی قرار دهد و درینمورد پاسخ های روشن ارائه نماید. در شرایط کنونی ارائه اینچنین پاسخ مشخص و روشن از طرف حزب متذکره اهمیت دو چندان کسب کرده است زیرا که دیگر موضعگیری علیه رویونیزم پست م ل م صرفا یک موضعگیری از « جایگاه حقیر » افغانستانی (بنا به گفته ایلی) نیست، بلکه وجود و نمود جنبشی و بین المللی یافته است.

ما در سند " حزب کمونیست ایران (م ل م) هم به بیراهه پست م ل م افتاد " گفته ایم که:

« استقامت استراتژیک پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی خط مائونیست و اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا و اینک خط سند کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) در نامگذاری این خط تحت عنوان " سنتز های نوین " نیز بخوبی نمایان است. " سنتز های نوین " یک " اندیشه "، مثل اندیشه گونزالو، یا یک " راه "، مثل راه پاراچندا، یا یک " ایزم "، مثلا اوکیانیزم، چیزی به مثابه دنباله و ادامه تکاملی مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم نیست، بلکه سنتز کلی و اساسی آن است، یعنی یک چارچوب و سلاح فکری اساسا جدید پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی است. به همین جهت است که ما آنرا خط عمیقا و وسیعا انحرافی و گمراه کننده ای می دانیم که ژرفا و پهنای انحرافات آن بسی عمیق تر و گسترده تر از خط انحرافی حزب کمونیست پیرو که تحت نام " اندیشه گونزالو " تبارز نمود و نیز بسی عمیق تر و گسترده تر از خط انحرافی حزب کمونیست متحده نیپال (مائونیست) که تحت نام " راه پاراچندا " خود را نشان داد، است. »

سند آر سی پی امریکا، در گام نخست، جمله اول این برش از سند ما، یعنی جمله ای که بخاطر مشخص شدن

با وجود این، چنانچه آر سی پی امریکا اتلاق " اوکیانیزم " بر " سنتز های نوین اوکیان " را یک برجسپ زنی نادرست می داند، این مطلب در جملات نقل شده فوق از سندش را که می گوید: « در حقیقت سنتز های نوین اوکیان... تکامل بیشتر مارکسیزم است. » چگونه توضیح و تفسیر می نماید؟ اگر این " تکامل بیشتر " مارکسیزم چیزی به مثابه دنباله و ادامه تکاملی مارکسیزم و به بیان بهتر و دقیق تر، دنباله و ادامه تکاملی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم، دانسته می شود، درانصورت چرا باید اتلاق " ایزم " بر آن برجسپ زنی نادرست خوانده شود؟ آیا منظور این است که گویا " سنتز های نوین اوکیان " به اندازه " اندیشه گونزالو " یا " راه پاراچندا " و یا مشابه به آنها، م ل م را به اصطلاح تکامل بیشتر بخشیده است؟ در واقع این جهتگیری تاکتیکی سند آر سی پی امریکا، همانند سایر جهتگیری های تاکتیکی اش، اعلام می گردد، اما بصورت مشخص حدود و ثغورش مشخص و روشن نمی گردد.

آیا واقعا آر سی پی امریکا از اینکه ما انحراف رویزیونیستی پست مارکسیسی - لنینسی - مائوئینیستی اوکیانی را نسبت به انحراف رویزیونیستی پاراچندا - باترای، انحراف رویزیونیستی بسی عمیق تر و گسترده تر می دانیم، گیج گردیده است یا " تجاهل عارفانه " به عمل می آورد؟ به نظر ما اعلام این گیجی " تجاهل عارفانه " ای بیش نیست و دلایل آن هم روشن است.

در جواب به این سوال که: « چه کسی یک انقلاب را ساقط کرد و هدف مبارزه را به کامل ساختن دموکراسی بورژوایی تبدیل نمود؟ » باید بگویم که عامل مستقیم این تسلیم طلبی های طبقاتی و ملی، رویزیونیزم پاراچندا - باترای بوده است و رویزیونیزم پست م ل م اوکیانی درین موارد نقش مستقیمی بر عهده نداشته است. اما در عین حال باید توجه داشت که این آر سی پی امریکا بود که چه بصورت مستقیم از طریق خودش و چه بصورت غیر مستقیم از طریق کمیته جنبش یعنی مرکز جنبی رهبری کننده کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، کلیت خام بازی ها و خام اندازی های " اندیشه و راه و سنتز های نوین " را بصورت فرمولبندی شده و رسمی تشویق کرد، میدان داد و حول این فرمولبندی مبارزه ایدئولوژیکی و دو خطی درون جنبشی براه انداخت.

فوقا مورد تاکید قرار گرفته است، را حذف کرده و به نقل بقیه قسمت آن دست زده است تا سپس بتواند از پرداختن روشن و صریح به موضوع مورد بحث اصلی مطرح شده درینجا شانه خالی نماید. این موضوع به روشنی در همان جمله ای که توسط آر سی پی امریکا حذف گردیده است، بیان شده است. یکبار دیگر این جمله را نقل می کنیم:

« استقامت استراتژیک پسا مارکسیستی - لنینستی - مائوئینیستی خط مانیفیست و اساسنامه جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا و اینک خط سند کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) در نامگذاری این خط تحت عنوان " سنتز های نوین " نیز بخوبی نمایان است. »

بدین ترتیب در حالیکه این جمله حذف گردیده است، تفصیلات بعدی آن ذیلا بصورت درهم و برهم مورد بررسی قرار گرفته است:

« این اظهاریه که سنتز های نوین باب اوکیان، با برجسپ نادرست " اوکیانیزم "، راه انحرافی عمیق تری نسبت به انحراف حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئینیست) است، گیج کننده است. چه کسی یک انقلاب را ساقط کرد و هدف مبارزه را به کامل ساختن دموکراسی بورژوایی تبدیل نمود؟ کدام خط بطور موثری به توده های مبارز در سراسر جهان پشت نمود؟ با وجود این، چیز مهمی در عمق اتهام حزب کمونیست (مائوئینیست) افغانستان به ملاحظه می رسد: یک درک نادرست از پروسه ای که از طریق آن مارکسیزم (یا هر علم دارای همان ماهیت) از یک مرحله پایین تر به یک مرحله عالی تر تکامل می نماید. در حقیقت سنتز های نوین اوکیان یک گسست از مارکسیزم، آنگونه که حزب کمونیست (مائوئینیست) افغانستان اظهار می نماید نیست، بلکه تکامل بیشتر مارکسیزم است. ولی حزب کمونیست (مائوئینیست) افغانستان کل این پروسه را نادرست درک می نماید.»

ما در جملاتی که فوقا نقل کردیم، سنتز های نوین اوکیان را برجسپ نادرست اوکیانیزم، به مثابه دنباله و ادامه تکاملی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم، نزده ایم، بلکه آن را سنتز انحرافی کلی و اساسی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و یک چارچوب و سلاح فکری اساسا جدید انحرافی پسا مارکسیستی - لنینستی - مائوئینیستی دانسته ایم.

یکی از جلوه های معین عمق و گستردگی بیشتر رویونیوزم پست م ل م اوکیانی نسبت به رویونیوزم پاراچندا - باترای را می توان در فعل و انفعالات درونی احزاب مربوطه در برخورد با این دو جریان رویونیوستی مشاهده کرد. رویونیوزم پست م ل م اوکیانی، حزب کمونیست انقلابی امریکا را آنچنان بصورت عمیق و وسیع آلوده کرده است که حتی یک فرد از میان مجموع روابط آن تا حال نتوانسته است با اتخاذ یک موضعگیری درست و اصولی و یا حد اقل نسبتا درست و اصولی علیه این رویونیوزم بایستد. ایلی و کسان دیگری مثل او که از آر سی پی امریکا بیرون رفته اند و یا در جریان به اصطلاح انقلاب فرهنگی درون حزبی تصفیه شده اند، اگر انحرافی تر از رویونیوستی های اوکیانی نباشند، به هیچوجه بهتر و اصولی تر از آنها نیستند. " انقلاب فرهنگی " درون حزبی آر سی پی امریکا در واقع مبارزه میان رویونیوزم حاکم اوکیانی درین حزب و گرایشات انحلال طلبانه ضد انقلابی و رویونیوستی گوناگون بوده است و نه چیز دیگری.

اما برعکس در درون حزب کمونیست متحده نیپال (مانونیست) این امکان وجود داشته است که یک دسته بندی انقلابی شکل بگیرد و سر انجام با یک موضعگیری، حد اقل اولیه، علیه رویونیوزم پاراچندا - باترای موفق به تشکیل حزب کمونیست نیپال (مانونیست) گردد. گرچه این موضعگیری اولیه هنوز یک موضعگیری عمیق و همه جانبه علیه رویونیوزم پاراچندا - باترای نیست، اما می توان امیدوار بود که بتواند به چنین موضعگیری ای مبدل گردد.

برعلاوه رویونیوزم پاراچندا - باترای، عقبمانده و قرن هجدهمی است، در حالیکه رویونیوزم پست م ل م اوکیانی حتی نه مدرن بلکه پست مدرن و قرن بیست و یکمی است. آن یکی آغشته به حقارت تحت سلطگی نیپالی است و ادعاهای جهانی اش را توام با خجالت و کمرویی مطرح می کند؛ ولی این یکی آغشته به هرژمونیزم غلیظ امپریالیستی ابر قدرت امریکایی است و به همان میزان در طرح ادعاهای هرژمونستی جهانی اش بیباک و بی پروا.

" راه پاراچندا " دیگر حتی در خود حزب کمونیست متحده نیپال (مانونیست) نیز به فراموشی سپرده شده؛ چه رسد به حزب تازه تشکیل تحت رهبری کیرن یعنی

از جانب دیگر وقتی انقلابی در امریکا بصورت بالفعل وجود نداشته باشد، چگونه آر سی پی امریکا یا هر حزب دیگری در آن کشور می تواند این انقلاب ناموجود را ساقط نماید و در جهت تبدیل نمودن هدف مبارزه به کامل ساختن دموکراسی بورژوازی قرار بگیرد؟

بنابراین انحراف آر سی پی امریکا را باید با توجه به عرصه فعالیت های تنوریک و عملی خودش سنجید و سپس در یک مقایسه نسبی با انحراف حزب کمونیست متحده نیپال (مانونیست) مورد قضاوت قرار داد. درینمورد می توان دو عرصه اصلی فعالیت های آر سی پی امریکا را مدنظر قرار داد: یکی عرصه فعالیت های تنوریک و دیگری عرصه فعالیت های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی.

الف - از لحاظ تنوریک می توان قاطعانه بیان داشت که رویونیوزم پست م ل م اوکیانی نسبت به رویونیوزم پاراچندا - باترای، انحراف بسی عمیق تر و گسترده تر است. رویونیوزم پست م ل م اوکیانی، از لحاظ استقامت استراتژیک خود و بصورت مستند در مانیفیست و اساسنامه جدید آر سی پی امریکا یعنی اسناد اساسی این حزب، در واقع کلیت مارکسیزم - لنینیزم - مانونیوزم را تا آن حدی کهنه شده و دوران آن را پایان یافته اعلام می نماید که حتی عبارت مارکسیزم - لنینیزم - مانونیوزم را از متن این اسناد حذف کرده است. گرچه ماهیت رویونیوزم پاراچندا - باترای با این رویونیوزم کدام فرق اساسی ندارد، اما از لحاظ تنوریک تا این حد عمیق و گسترده نیست. به همین جهت است که در صفحه ششم سند ما علیه بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) گفته شده است:

«پسامارکسیزم - لنینیزم - مانونیوزم علم شده از سوی حزب کمونیست انقلابی امریکا و کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مانونیست) عمیق ترین و گسترده ترین انحراف تبارز یافته در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از لحاظ ابعاد تنوریک خود است. این انحراف بسی خطرناک تر از انحراف در نیپال و انحراف قبلی در پیرو است. به همین جهت ما فکر می کنیم که در چهار چوب مبارزه علیه انحرافات تبارز یافته در میان منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مبارزه علیه این انحراف پسامارکسیستی - لنینیستی - مانونیستی، وظیفه عمده مبارزاتی کنونی را می سازد.»

درینجا لزومی نمی بینیم که به مباحث مطروحه قبلی در اسناد حزب ما بطور تفصیلی رجوع نماییم. در واقع خود سند مورد بحث فعلی و بطور مشخص مباحث آن علیه مواضع حزب ما، دلایل کافی مبنی بر پست م ل م بودن خط آر سی پی امریکا از لحاظ استقامت استراتژیک بدست می دهد.

سند مورد بحث مدعی است که کل موضعگیری ما علیه خط آر سی امریکا مبتنی است بر « درک نادرست از پروسه ای که از طریق آن مارکسیزم (یا هر علم دارای همان ماهیت) از یک مرحله پایین تر به یک مرحله عالی تر تکامل می نماید. » اما بر عکس در خود همین سطور می گویند بخاطر اثبات « درک نادرست ما » به رشته تحریر در آمده است، می توانیم به روشنی ببینیم که این آر سی پی امریکا است که پروسه تکامل مارکسیزم از یک مرحله پایین تر به یک مرحله عالی تر را نادرست درک می نماید.

درینجا سند آر سی پی امریکا بخاطر اثبات ادعاهایش قسمت های دیگری از سند ما را نقل می کند و مطالب آن را به بررسی می گیرد، اما این بار هم قسمت اول مطالب را و هم قسمت آخر مطالب را - که ذیلا مورد تاکید قرار گرفته است - حذف می کند و آن را بی سر و پا می سازد و سپس بجای پرداختن به سراپای مبحث مربوطه، « به کمر گپ می پرد! »

« پدیده های مختلف طبیعی، اجتماعی و فکری، از زمان پیدایش تا زمان مبدل شدن به یک پدیده جدید دیگر، از مراحل مختلف تکاملی می گذرند. این مراحل مختلف تحول و تکامل را بطور کلی می توان به دو مرحله تحولات و تکاملات کمی و تحول و تکامل کیفی تقسیم نمود. پروسه تبدیل تحولات کمی به تحول کیفی، جلوه ای از قانون اساسی تحول و تکامل تمامی پدیده ها (قانون تضاد) است. در این پروسه، کمیت و کیفیت و همچنان کیفیت و کمیت وحدت اضداد را تشکیل می دهند. در مرحله تحولات کمی، با وجودی که تحولات کمی جنبه عمده تحولات در پدیده را تشکیل می دهند، تحولات کیفی قسمی نیز وجود دارند. همچنان در مرحله تحول کیفی، که تحول کیفی جنبه عمده تحول پدیده به یک پدیده کیفیتا متفاوت دیگر را تشکیل می دهد، تحول یا تحولات کمی قسمی نیز موجود است. به این ترتیب در طول مرحله تحولات کمی،

حزب کمونیست نیپال (مانویست) که علیه این " راه " اعلام مبارزه کرده است. به همین جهت در حال حاضر رویونیوم پاراچندا - باترای خود را در موقعیتی نمی بیند که بتواند در مقابل پیشروی های امواج مبارزاتی مارکسیستی - لنینیستی - مانویستی برای ایجاد یک تشکیلات بین المللی جدید کمونیستی از لحاظ تنوریک ایستادگی نماید، اما رویونیوم پست م ل م اوکیانی مدعی داشتن چنین موقعیتی هست و در واقع به همین جهت، سند مورد بحث کنونی را به رشته تحریر در آورده و منتشر نموده است.

ب - بحران در عرصه فعالیت های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در واقع قبل از تبارز صریح و آشکار رویونیوم پاراچندا - باترای، با زیر سوال برده شدن کلیت خط ایدئولوژیک - سیاسی " جا " توسط کمیته آن، شروع گردید. آر سی پی امریکا نیروی اصلی ای بود که پشت این حرکت قرار داشت. تبارزات ایدئولوژیک - سیاسی رویونیوم پاراچندا - باترای در عرصه های مختلف فعالیت های پراتیکی و تنوریکی، بحران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بیشتر از پیش شدت و گسترش بخشید. اما سر انجام باز هم این آر سی پی امریکا بود که به دلیل نقش تعیین کننده و رهبری کننده اش در کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و از طریق علم کردن آشکار رویونیوم پست م ل م عمیق و گسترده اش و زیر پا نهادن تمامی تعهدات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی اش در قبال تمامی اعضای جنبش، تیر خلاص را شلیک کرد، کمیته جنبش را فروپاشاند و از این طریق کل جنبش را به پراگندگی انداخت تا گویا سر از نو به قالبریزی و نامگذاری آن، بر محور " سنتز های نوین " بپردازد. بنابراین با وجودی که رویونیوم پاراچندا - باترای نقش مهمی در فروپاشاندن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بازی کرده است، اما نقش عمده را درین فروپاشی، رویونیوم پست م ل م اوکیانی بر عهده داشته است.

با توجه به تمامی مطالب مطرح شده در فوق، در جواب به این سوال که: « کدام خط بطور موثری به توده های مبارز در سراسر جهان پشت نمود؟ » یا بهتر گفته شود پشت نموده است، می توان به جرئت بیان داشت که خط رویونیوم پست م ل م اوکیانی.

به این ترتیب اصل موضوع مورد بحث ما که در مورد انتخاب نام "سنتزهای نوین" برای کارهای

تئوریک اواکیان است و اینکه این نامگذاری خود بیان کننده پست م ل م بودن این کارهای تئوریک است، به کناری نهاده می شود و سپس بدون توجه به دروازه طرف مقابل، بصورت ذیل توپ بطرف بیرون از میدان بازی انداخته می شود:

« حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان با سوال مهم رابطه میان تداوم و گسست در تکامل علم انقلابی کمونیستی از سطح دانی تر به سطح عالی تر تماس گرفته است. به یک مفهوم عمومی، تداوم جنبه عمده است که عبارت از تانید و غنا بخشی به قیاس های منطقی، تزاها، شیوه های تجزیه و تحلیل ابتدا انکشاف داده شده توسط مارکس و بعد تر ترقی داده شده به سطوح عالی تر پیاپی توسط لنین و مانو و امروز توسط اواکیان می باشد، در حالیکه گسست که عبارت از عدم پذیرش آن عناصری از درک سابق است که نادرستی آن، یا بخشا نادرستی آن، کشف گردیده و به یک مفهوم عام، عامل ثانویه در پروسه ای است که از طریق آن مارکسیزم جهش هایی کرده و به سنتزهایی دست یافته است. در یک سطح، به نظر می رسد که ما با استدلال حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در نقل قول فوق الذکر موافق باشیم - یک تداوم واحد مارکسیزم وجود دارد و این بیان یک سلاح ایدیولوژیکی واحد است. اما این نظر درست نباید برای نفی اینکه مارکسیزم از طریق جهش ها در جریان تکاملات خود پیش رفته و این جهش ها در برگیرنده گسست با آنچه سابقا حقیقت دانسته می شده است، می باشد. دستیابی به سنتزها در برگیرنده گسست و تداوم است که به وسیله آن همه عناصر، به شمول حتی عناصر مثبت سابقه، سر از نو قابلریزی می گردد. در بحث حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، نائل شدن به یک مرحله نوین، ذاتا یک پروسه بسیار میکانیکی ناشی از انباشت پیشروی های افزایشی در درک و فهم است. این به مفهوم دست کشیدن از نقش مرکزی سنتزها در رسیدن به سطح عالی تر درک، مخصوصا در نکات کلیدی... در تکامل علم انقلابی ما است. آنگونه که باب اواکیان تصریح نموده: کمونیزم یک فلسفه و تیوری و در عین حال یک علم زنده، نقاد و دایما در حال تکامل است. (۳۷) »

تحولات کیفی نیز انباشته می شوند و همین تحولات کیفی به تدریج انباشته شده، در مرحله تحول کیفی پدیده به جهش کیفی ای مبدل می گردد که باعث حل تضاد اساسی پدیده و تبدیل آن به یک پدیده جدید می گردد. »

« چار چوبه فکری بنیانگذاشته شده توسط مارکس نیز از این قاعده مستثنا نیست. این سلاح فکری تا حال، علاوه از مرحله زمان خود مارکس و همچنان انگلس، از دو مرحله تحول و تکامل کمی دیگر یعنی مراحل لنینیزم و مائونیزم نیز گذشته است. درینجا منظور بی اهمیت تلقی کردن کیفیت های نوین لنینیزم و مائونیزم نیست. منظور آن است که در مارکسیزم - لنینیزم، تداوم مارکسیزم در لنینیزم و کلیت مارکسیزم - لنینیزم جنبه عمده تحول را می سازد و گسست از مارکسیزم جنبه غیر عمده تحول را. همچنان در مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم، تداوم مارکسیزم - لنینیزم در مائونیزم و کلیت مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم جنبه عمده تحول را می سازد و گسست از مارکسیزم - لنینیزم جنبه غیر عمده تحول را. به همین جهت است که مراحل مختلف مارکسیزم، مارکسیزم - لنینیزم و مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم، اساسا مراحل مختلف تکامل یک سلاح فکری را می سازد. »

« ما صرفا زمانی از یک سلاح فکری جدید بجای مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم می توانیم صحبت نماییم که این سلاح فکری بعد از طی مراحل مختلف تحولات و تکاملات کمی خود به مرحله تحول و تکامل کیفی برسد و با سنتز شدن نهایی عمرش به پایان برسد و جایش را به سلاح فکری دیگری بدهد. فقط در چنین صورتی است که "سنتز نوین" معنا و مفهوم اساسی خود را می یابد. در غیر آن، سنتز های قسمی در جریان تحولات و تکاملات کیفی قسمی، در مرحله تحولات و تکاملات عمدتا کمی، نمی تواند عنوان کلی "سنتز نوین" را کسب نماید. »

« انتخاب عناوینی چون "سنتز های نوین"، "سلاح فکری جدید" و "چار چوبه تئوریک نوین" توسط حزب کمونیست انقلابی امریکا و کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائونیست) دقیقا بیان کننده این موضوع است که به نظر آنها دیگر مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم به مرحله نهایی تحول و تکامل کیفی خود رسیده و باید با سنتز شدن نهایی، جای خود را برای یک چار چوبه و سلاح فکری جدید خالی نماید. »

« پروسه رسیدن به یک درک عالی تر از مارکسیزم و وحدت در پیرامون آن را که حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان اینقدر به شدت مورد انتقاد قرار می دهد، چندان باعث حیرت نیست. در واقع در پروسه تشکیل خود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و پذیرش بعدی فرمولبندی مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم، مسئله مرحله و جهش در درک ما مستقیماً مورد مبارزه قرار گرفت.... »

« امروز کمونیسم انقلابی یکبار دیگر، از طریق تنظیم استادانه سنتز های باب اوکیان، به مرحله نوینی در تکامل خود رسیده است. این سنتزها، همانند پیشروی های سابق در علم ما، هم در برگیرنده تداوم است و هم در برگیرنده گسست و قالبریزی مجدد کلیت آنها. سنتز های نوین تداوم حقیقی مائو را با فرارفتن از مائو فراهم می نماید و عناصر ولو ثانویه ای را که در حقیقت در تضاد با جنبه های مقاومت ناپذیر علمی آموزش های مائو قرار دارد، شناسایی می نماید. آنچنانکه مانیفست حزب کمونیست انقلابی امریکا بیان داشته است:

« بسیار مهم است که موثریت و نیروی مثبت این سنتزهای نوین ناچیز شمرده نشود: انتقاد و گسست از خطاها و کمبودات موثر در حین به پیش سوق دادن و قالبریزی مجدد آنچه از تجربه تاریخی جنبش های بین المللی کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی قبلاً موجود مثبت بوده است؛ احیای نیروی حیاتی آن به مفهوم واقعی - بر پایه جدید پیشرفته تر - و مطلوبیت آن در یک جهان تماماً جدید و بنیاداً متفاوت، و قرار دادن آن بر یک بنیاد همیشه محکم تر ماتریالیسم و دیالکتیک.... بنابراین ما نباید نیروی بالقوه آنرا به مثابه منبعی از امید و جرئتمندی بالای بنیاد محکم علمی کم اهمیت تلقی نماییم. »

مطالب فوق را بخاطری بصورت نسبتاً مفصل درینجا نقل کردیم که یکبار دیگر نشان دهیم آر سی پی امریکا استقامت استراتژیک رویزیونیستی پست مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی خط جدید خود را با جهتگیری های تاکتیکی درست مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی می پوشاند. به نظر ما این تاکتیکی است که آگاهانه بازی می شود و به همین جهت به شدت قابل نکوهش است.

مثلاً به جملات ذیل توجه کنیم:

« حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان میان گسست و تداوم یک دیوار بزرگ می سازد. اولاً باید بطور واضح به یاد داشته باشیم که گسست و تداوم یک وحدت اعداد است. این، تداخل متقابل دیالکتیکی ای است که نیازمند بدست گرفتن می باشد. در تکامل مارکسیزم ضروری است تاکید گردد که بدون گسست تداومی نمی تواند وجود داشته باشد. »

« اگر مارکسیزم با آن جنبه ها و عناصری که نادرست، یکجانبه و غیر علمی است، گسست ننماید، نمی تواند تداوم شالوده علمی خود را حفظ نماید. اگر مارکسیزم درک های نادرست گذشته خود را، که در جریان پراتیک اجتماعی و پیشروی دانش بشری بطور عام کشف می شود، دور نریزد، بدین معنی اگر مارکسیزم مداوماً بنیادها و اساسات خود را مجدداً آزمایش و بررسی ننماید، یکسره از علمی بودن باز می ماند. این است آن چیزی که اوکیان در انتقاد از عناصر ثانوی ولی واقعی و زیان آور در درک و پراتیک گذشته که واقعا علیه اساس درک علمی مارکسیزم سیر کرده است، انجام می دهد. و نتیجه بطور ساده افزایش اصلاحات یا ترمیمات در بدنه موجود مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم نیست: درک موجود { باز مانده از } گذشته، خود از نو قالبریزی می گردد، یک سنتز سر بر می آورد. »

« تشریح میکانیکی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در مورد اینکه پیشروی های کمی در درک، جهش های کیفی را هدایت می نماید و تلاشش برای تطبیق آن در تکامل مارکسیزم در پیوستگی زیادی با نقطه نظر نادرستی قرار دارد که می گوید: تطبیق مارکسیزم در یک کشور مشخص بطور خود کار پیشروی در درک تیوریک مرتبط به خود را رهبری می نماید.... »

« بگذارید به استدالات حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان پیرامون افزایشات کمی و کیفی در مارکسیزم برگردیم. در حقیقت گسست های کیفی صرفاً نتیجه انباشتگی حقایق قسمی نیست، گرچه قطعاً آنرا در بر می گیرد. در موضوعات مورد توافق معینی در تکامل هر علم، تجربه انباشته شده، بحث مجدد، تأثیرات اکتشافات و مجادلات در سائر عرصه ها، التزام برای آزمایش مجدد فرضیه ها و درک های سابقه را به وجود می آورد. »

« به یک مفهوم عمومی، تداوم جنبه عمده است که عبارت از تائید و غنا بخشی به قیاس های منطقی، ترها، شیوه های تجزیه و تحلیل ابتدا انکشاف داده شده توسط مارکس و بعد تر ترقی داده شده به سطوح عالی تر پیاپی توسط لنین و مانو و امروز توسط اوکیان می باشد »

« امروز کمونیزم انقلابی یکبار دیگر، از طریق تنظیم استادانه سنتز های باب اوکیان، به مرحله نوینی در تکامل خود رسیده است.»

« در حقیقت سنتز های نوین اوکیان یک گسست از مارکسیزم، آنگونه که حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان اظهار می نماید نیست، بلکه تکامل بیشتر مارکسیزم است.»

درینجا تذکری در مورد پایان یافتن دوران مارکسیزم – لنینیزم – مائونیزم بطور کل و آغاز یک دوره جدید بعد از آنها وجود ندارد و چنان نمایانده می شود که " سنتز های نوین اوکیان " مرحله تکاملی جدید بعد از « مائونیزم » است که عمدتاً تداوم مارکسیزم – لنینیزم – مائونیزم و بطور غیر عمده گسست از آن است. اگر این ادعا، که چند بار در سطور نقل شده فوق به نحوی تکرار گردیده است و در تقابل با ادعای مطرح شده در مانیفست آر سی پی و بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) قرار دارد، بتواند به ادعای اساسی آر سی پی امریکا در مباحثات جاری مبدل گردد، با وجودی که هنوز هم اساساً نادرست و انحرافی خواهد بود، اما می توان امید بست که این حزب تا حد معینی از برج عاج تفکر رویونیستی بسیار بلند پروازانه پست مارکسیستی – لنینیستی – مائونیستی خود پائین تر خواهد آمد و شاید در مواجهه با مبارزات اصولی مارکسیستی – لنینیستی – مائونیستی بیشتر و بیشتر پائین بیاید و سر انجام به پذیرش حقایق مسلم علمی و " واقعیت های زمینی " تن در دهد و ارزش و جایگاه حقیقی خود را نیز دقیقاً بشناسد. اما متأسفانه در همین سطور نقل شده فوق روی سه فرمولبندی دیگر نیز تأکید گردیده است که یکبار دیگر استقامت استراتژیک پست مارکسیستی – لنینیستی – مائونیستی " سنتز های نوین " را نشان می دهد:

۱ - « جهان تماماً جدید و بنیاداً متفاوت »، که در اخیر سطور نقل شده فوق به نقل از مانیفست حزب کمونیست انقلابی امریکا مورد تأکید قرار گرفته است.

۲ - « ... اگر مارکسیزم مداوماً بنیادها و اساسات خود را مجدداً آزمایش و بررسی ننماید، یکسره از علمی بودن باز می ماند.»

۳ - « قالببریزی مجدد همه عناصر دربرگیرنده تداوم و گسست » یا « سر از نو قالببریزی کردن همه عناصر، به شمول عناصر مثبت سابقه »، که چند بار در سطور نقل شده فوق مورد تأکید قرار گرفته است. بر علاوه سند ادعا دارد که « پیشروی سابق در علم ما » نیز « سر از نو قالببریزی کردن همه عناصر » را در بر داشته است.

الف: " جهان تماماً جدید " به مفهوم جهانی است که هم از لحاظ زیر بنا و هم از لحاظ روبنا جدید باشد و کلاً جهانی جدیدی باشد نسبت به جهان زمان مائوتسه دون و به طریق اولی نسبت به جهان زمان لنین و مارکس. همچنان " جهان بنیاداً متفاوت " به مفهوم جهانی است که از اساس یا از لحاظ زیر بنا با جهان زمان مانو و لنین و مارکس تفاوت داشته باشد. آیا چنین ادعایی حقیقت دارد؟ طبعاً حزبی که چنین ادعایی را در مانیفستش مطرح کرده و تا حال بصورت مداوم و مکرر روی این ادعایش ایستادگی کرده است، قطعاً باید حقیقت داشتن ادعایش را قویاً قبول داشته باشد. در چنین صورتی واضح است که از نظر این حزب، جهان کنونی گرچه همچنان یک جهان طبقاتی استثمارگرانه و ستمگرانه باقی مانده است، اما دیگر جهانی است که فرا تر از امپریالیزم کاپیتالیستی و حتی فراتر از کاپیتالیزم بطور کل گذر کرده است. طبیعی است که در چنین جهان خیالی ای دیگر مارکسیزم – لنینیزم – مائونیزم نمی تواند کاربرد و کارکرد داشته باشد و باید دوران آن خاتمه یافته اعلام گردد.

در واقع همین درک خیالبافانه از جهان کنونی است که پایه عینی دروغین رویونیزم پست مارکسیستی – لنینیستی – مائونیستی اوکیانی را تشکیل می دهد. بحث مشخص تفصیلی روی این درک نادرست رویونیستی از جهان کنونی از حوصله این سطور خارج است. امید است بتوانیم در آینده نزدیک، به بحث مشخص تفصیلی روی این درک نادرست رویونیستی و پیوست ها یا تبعات ایدیولوژیک – سیاسی آن بالای خط برنامه یی و استراتژی و تاکتیک های حزب کمونیست انقلابی در رابطه با انقلاب امریکا و همچنان وظایف بین المللی اش، بپردازیم.

اساسات بصورت مداوم» در نظر گرفته می شود.

گسست از جنبه ها و عناصر نادرست، یکجانبه و غیر علمی و دور ریختن درک های نادرست گذشته مارکسیزم (مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم)، قبل از همه مستلزم تکیه اساسی روی جنبه ها و عناصر درست، همه جانبه و علمی شالوده آن است. بطریق اولی، بدون این تکیه اساسی نیز مارکسیزم (مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم) نمی تواند تداوم شالوده علمی خود را حفظ کند. به عبارت دیگر تکیه استوار بر شالوده علمی آن در واقع جنبه مهمی از تداومش است.

باید بدانیم که تداوم و گسست در پروسه تکامل هر علم، بلکه در پروسه تکامل هر شی و پدیده یی در قلمرو طبیعت، جامعه و تفکر انسانی، وحدت اضداد تشکیل می دهند. تکیه یک جانبه روی گسست ها و نادیده گرفتن تداوم نادرست است، و البته عکس آن یعنی تکیه یکجانبه روی تداوم و نادیده گرفتن گسست ها نیز نادرست است. بنابراین مارکسیزم (مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم) فقط بر مبنای باور و یقین به درستی بنیاد ها و اساسات آن و تکیه روی آنها و تطبیق خلاقانه شان در سه عرصه پراتیک اجتماعی (مبارزات طبقاتی، مبارزات تولیدی و آزمون های علمی) می تواند - و باید - تکامل نماید. درینجا دو وظیفه مرتبط بهم وجود دارد و نه صرفا وظیفه مداوم آزمایش و تجربه مجدد اساسات و بنیاد ها برای دور ریختن مداوم نادرستی ها. البته اگر پروسه تکامل مارکسیزم (مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم) کلا پایان یافته تلقی گردد، طبعاً دیگر تداومی برای م ل م در نظر نخواهد بود بلکه کار روی پست م ل م مدنظر خواهد بود.

پ: فرمولبندی ای چون: «قالبریزی مجدد همه عناصر در برگیرنده تداوم و گسست»، یا به عبارت دیگر: «سر از نو قالبریزی کردن همه عناصر، به شمول عناصر مثبت سابقه»، و یا به عبارت دیگری: «این سنتز ها، همانند پیشروی های سابق در علم ما، هم در برگیرنده تداوم است و هم در برگیرنده گسست و قالبریزی مجدد کلیت آنها»، نیز اشکال گوناگون بیان یک فرمولبندی پست مارکسیستی - لنینستی - مانوئستی است.

شکی نیست که بروز هر گسست و جهش ولو قسمی، بخصوص گسست ها و جهش های قابل توجه، در جریان پروسه تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری، مستلزم

درینجا بطور مختصر باید بگوئیم که: جهان کنونی علیرغم تمامی تغییرات و تحولاتی که بعد از مانوتسه دون بخود دیده است، کماکان یک جهان تحت سلطه امپریالیزم سرمایه داری است، تضاد اساسی نظام سرمایه داری (تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی) کماکان تضاد ریشه یی یا اساسی این جهان را می سازد و تضاد خلق ها و ملل تحت ستم با قدرت های امپریالیستی، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی، کماکان تضاد های بزرگ یا تبارزات اصلی تضاد اساسی جهانی را تشکیل می دهند، کما اینکه تضاد میان سوسیالیزم و امپریالیزم موقتا از عرصه جهانی رخت بر بسته است.

همچنان بطور مختصر باید گفت که: کمرنگ شدن تنوری دیکتاتوری پرولتاریا و کمرنگ شدن تنوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، نادیده گرفته شدن استراتژی مبارزاتی قیام مسلحانه عمومی و نشانده شدن استراتژی مبارزاتی جبهه یی به جای آن، بی توجهی به ارتش انقلابی به مثابه یکی از سه سلاح انقلاب، گرایش غلیظ اومانستی، تنوریزه کردن بی توجهی و کم توجهی به طبقه کارگر، بی توجهی و کم توجهی به انترناسیونالیزم پرولتری و ... در نزد حزب کمونیست انقلابی امریکا، بطور کلی و یا قسمی به همین دید نادرست رویونیستی از جهان کنونی مرتبط است و یا از آن ناشی می گردد.

ب: بهتر است این فرمولبندی را در پیوند با دو جمله ای که قبل از آن در سند مورد بحث بیان گردیده است، مورد توجه قرار دهیم:

«اگر مارکسیزم با آن جنبه ها و عناصری که نادرست، یکجانبه و غیر علمی است، گسست ننماید، نمی تواند تداوم شالوده علمی خود را حفظ نماید. اگر مارکسیزم درک های نادرست گذشته خود را، که در جریان پراتیک اجتماعی و پیشروی دانش بشری بطور عام کشف می شود، دور نریزد، بدین معنی اگر مارکسیزم مداوما بنیادها و اساسات خود را مجددا آزمایش و بررسی ننماید، یکسره از علمی بودن باز می ماند.»

درینجا می بینیم که «دور ریختن جنبه ها و عناصر نادرست، یکجانبه، غیر علمی و درک های نادرست گذشته کشف شده» کلا تعمیم داده می شود و به یکبارگی به معنی «بررسی و آزمایش مجدد { تمامی } بنیادها و

قالبریزی مجدد در بدنه تنوریک آن است. اما این قالبریزی مجدد، فقط می تواند - و باید - همانقدر در نظر گرفته شود که مضمون ایدیولوژیک گسست یا جهش به وقوع پیوسته اقتضا می نماید و نه بیشتر از آن و به طریق اولی نه کمتر از آن، در غیر آن میان مضمون ایدیولوژیک و شکلبندی تنوریک گسست یا جهش متذکره تناقض وجود خواهد داشت.

حزب کمونیست انقلابی امریکا و کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) از یکطرف ادعا دارند که " سنتزهای نوین اوکیان " تحقق یک سلسله گسست ها و جهش ها از عناصر تبعی و فرعی غیر علمی در بدنه تنوریک مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم است و به این اعتبار آن را تکامل داده است. طبعاً بنا بر این ادعا می توان گفت که سنتز های نوین اوکیان گسست کلی از مارکسیزم یا به بیان بهتر مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم نیست، بلکه تکامل بیشتر آن است، یعنی گسست قسمی از آن است. اما از جانب دیگر آنها بر مبنای همین سنتز ها ادعای قالبریزی مجدد کلی بدنه تنوریک مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم را مطرح می کنند. این ادعایی است که فقط می تواند منطبق با گسست کلی از بدنه تنوریک مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم منطبق باشد و نه گسست قسمی از آن.

بر خلاف ادعای آر سی پی امریکا، « پیشروی های سابق در علم ما » یعنی پیشروی های لنینیستی و مانوئیستی، در برگیرنده قالبریزی مجدد کلیت تداوم ها و گسست ها در علم ما نبوده و چنین قالبریزی مجدد کلی ای را بخود ندیده است. شکی نیست که لنینیزم از یک جهت گسست از مارکسیزم بوده است، گسست از جوانب فرعی و تبعی اشتباهات و کمبودات غیر علمی آن، منجمله در مواردی که جزء عرصه اساسات و بنیاد ها دانسته می شد؛ اما در عین حال بصورت عمده تداوم مارکسیزم را در بر داشته است. به همین جهت بود که در مرحله لنینیزم، ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری قالبریزی مجدد کلی نگردید، بلکه همانقدر قالبریزی مجدد گردید که مضمون ایدیولوژیک تکامل لنینیستی اقتضا می کرد. درین قالبریزی مجدد قسمی، مارکسیزم حذف نگردید تا جای آن کاملاً به لنینیزم داده شود، بلکه جنبه عمده تداوم مارکسیزم بصورت خلاصه در عبارت " مارکسیزم - لنینیزم " فشرده گردید. همچنان شکی نیست که مانوئیزم

از یک جهت در برگیرنده گسست از مارکسیزم - لنینیزم است، بطور کل گسست از جوانب فرعی و تبعی اشتباهات و کمبودات غیر علمی آن، منجمله در آن مواردی که جزء عرصه اساسات و بنیاد ها دانسته می شد؛ اما در عین حال بصورت عمده تداوم مارکسیزم - لنینیزم را در بر داشته است. به همین جهت بود که در مرحله مانوئیزم نیز ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری قالبریزی مجدد کلی نگردید، بلکه همانقدر قالبریزی مجدد گردید که مضمون ایدیولوژیک تکامل مانوئیستی اقتضا می کرد. مجدداً درین قالبریزی مجدد قسمی، مارکسیزم - لنینیزم حذف نگردید تا جای آن کاملاً به مانوئیزم داده شود، بلکه جنبه عمده تداوم مارکسیزم - لنینیزم بصورت خلاصه در عبارت " مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم " فشرده گردید.

اما برخلاف دوره های وقوع گسست ها و جهش های لنینیستی و مانوئیستی، آر سی پی امریکا عبارت مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم را از مانیفیست و اساسنامه جدید خود حذف کرده است. مکرراً باید بگوئیم که بحث روی این موضوع، بحث روی یک موضوع شکلی ادبی و به بیان دیگر بحث بر سر الفاظ نیست، بلکه بحث بر سر شکل بیان انحرافی ای است که دقیقاً مضمون ایدیولوژیک - سیاسی خود را انعکاس می دهد.

حذف عبارت مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم از مانیفیست و اساسنامه جدید آر سی پی امریکا، بدون اینکه به عنوان یک موضوع جدی و حتی غیر جدی در درون آر سی پی امریکا، یا حداقل در کمیته مرکزی اش، مورد بحث قرار بگیرد، به دستور اوکیان و بدون هیچ مخالفتی حتی از جانب یکی از اعضای آن، صورت گرفته است. این نشان می دهد که حزب مذکور در تمامی سطوح تشکیلاتی خود، بعد از تطبیق به اصطلاح انقلاب فرهنگی درون حزبی، برای پذیرش این اقدام رویزیونیستی آشکار آمادگی داشته است.

اما همانطوری که قبلاً هم گفتیم، تصفیه شدگان این حزب و همچنان کسانی چون ایلی که بعداً از حزب مذکور بیرون رفته اند نیز در وضعیت مشابهی با وضعیت رویزیونیست های اوکیانی و بعضاً حتی در وضعیت بدتر از آنها قرار دارند. مثلاً ایلی صریحاً از حذف مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم از ادبیات حزبی آر سی پی امریکا حمایت می کند و تکیه روی آن را، بطور مثال توسط حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان، دگماتیستی می داند؛ اما در

گفته های شان) و سر انجام یک استدلال مسخره دیگر هم وجود داشت: «ما حذف کرده ایم، اما این کار را برای دیگران به عنوان یک پیش شرط مطرح نمی کنیم.»

لزومی ندارد این استدلالات بی اساس و مسخره را مورد بحث قرار دهیم. ما وقتی بیانیه "خطاب به همه کمونیست ایران... " را خواندیم و حذف عبارت مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم را در متن آن نیز دیدیم، تازه متوجه شدیم که در واقع میان این اقدام و استقامت استراتژیک خط پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی مورد پذیرش هر دو بیانیه امریکایی و ایرانی، تناقض نه بلکه انطباق اساسی وجود دارد، ولو اینکه در تناقض با جهتگیری های تاکتیکی بیانیه های مذکور قرار داشته باشد. در واقع وقتی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) متوجه این انطباق استراتژیک می گردد، دیگر نمی تواند اختلافی با آر سی پی امریکا در مورد حذف مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم داشته باشد.

سند مورخ اول می ۲۰۱۲ آر سی پی امریکا، با وجودی که در مواردی از مارکسیزم و یا مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم حرف می زند و مثل مائیفیست و اساسنامه جدید آن حزب، این عبارت را کلاً از قلم نمی اندازد، اما با وجود این، موضوع متذکره را چندان جدی نمی گیرد و روی آن تاکید نمی نماید تا "دستور قاطع" اوکیان در حذف این عبارت خدشه دار نگردد و بنابراین درین مورد نیز استقامت استراتژیک پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی خود را حفظ می نماید.

در اخیر این قسمت از بحث، لازم است مرور کوتاهی به گفته های سند آر سی پی امریکا در مورد خود ما داشته باشیم:

۱ - سند، موضع حزب ما را «گرایش بیشتر به موضع دگماتیستی شکلا "چپ"» تعریف می نماید

آر سی پی امریکا در مائیفیست خود تمامی احزاب و سازمان های عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را که با "سنتز های نوین اوکیان" موافق نباشد، به نحوی و بصورت کلی "روزیونیست" یا "دگماتیست" می خواند، بدون اینکه یکایک آنها را مشخص نماید؛ و اینک در سند مورخ اول می ۲۰۱۲ خود، یکی از احزاب "دگماتیست" یا بیشتر دگماتیست را مشخص کرده است. در واقع معیار سنجش این حزب برای دگماتیست

عین حال تکیه روی "سنتز های نوین اوکیانی" را نیز نادرست می داند و "کیش شخصیت اوکیان" را محکوم می نماید. این فرد که صریحاً نقد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از خط مائیفیست و اساسنامه جدید آر سی پی امریکا توسط ما را، همانند خود آن حزب، در بستر رد می نماید، از این امر خرسند است که از "مکان حقیری" مثل افغانستان علیه اوکیان اقدام صورت گرفته است. بدین ترتیب او در عین ابراز خرسندی از اقدام ما، فراموش نمی کند که بطور آشکاری هژمونیزم امریکایی اش را نیز تبارز دهد و آن را در لابلای قفله های لفظی نپوشاند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) مدت ها قبل از آنکه بیانیه پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی اش را انتشار دهد، در جریان پیشبرد جروب بحث های درونی با آر سی پی امریکا، در مورد حذف عبارت مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم از بیانیه و اساسنامه جدید حزب مذکور نیز صحبت هایی داشته و تناقض میان این اقدام "شکلی لفظی" و مضمون فکری و سیاسی "سنتز های نوین" را مورد سوال قرار داده است. از آن موقع تا زمان انتشار بیانیه "خطاب به همه کمونیست های ایران"، ما فکر می کردیم که اختلاف درین مورد میان دو طرف حل نشده باقی مانده است. واقعیت این بود که استدلالات طرف امریکایی برای مدلل ساختن حذف مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم، نه تنها بی اساس بلکه مسخره بود و طبیعی بود که ما فکر کنیم حد اقل این اختلاف معین میان آنها حل نگردیده است.

یک استدلال این بود که: «اوکیان گفت حذف کنید و ما هم حذف کردیم.»

استدلال دیگر این بود که: «نام خیلی طولانی می شد.» یعنی با پذیرش عبارت "مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم - سنتز های نوین اوکیان"، یک نام طولانی بدست می آمد، لذا صرفاً عبارت "سنتز های نوین اوکیان" را نگه داشتیم و بقیه را حذف کردیم!

استدلال سوم هم این بود که: «وصل کردن نام های مختلف به دنبال هم، پریروز لنینیزم و دیروز مائوئیسم، ذهنیتی مبنی بر افزایشات کمی را دامن زده است و اگر امروز سنتز های نوین و فردا هم یک نام دیگر را بر آنها علاوه کنیم، ذهنیت مذکور بیشتر از پیش دامن خواهد خورد.» (! درینجا مفهوم گفته های طرف آر سی پی امریکا بیان گردیده است و نه نقل لفظی کلمه به کلمه

خواندن ما، مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و دستاورد های مثبت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیست، بلکه پست مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم " سنتز های نوین اوکیان " یعنی انحراف عمده ای که در درون جنبش انترناسیونالیستی بروز نمود و باعث فروپاشی کلی این جنبش گردید، است. در واقع کل متن سند مورد بحث آر سی پی امریکا (حزب کمونیست ایران (م ل م) هم به بیراهه پست م ل م افتاد) بخوبی و روشنی نشان می دهد که حزب ما نه دگماتیست است و نه هم " چپرو " شکلی یا حقیقی.

۲ - سند، مباحثات ما علیه پست مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم اوکیانی را آلوده به « حملات کین توزانه و بیخود حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان » علیه خود و « بخصوص علیه رفقای حزب کمونیست ایران (م ل م) » می داند.

بهرتر بود این « حملات کین توزانه و بیخود » علیه حزب کمونیست انقلابی امریکا و بخصوص علیه حزب کمونیست ایران (م ل م) بصورت روشن بیان می شدند و نه در قالب یک کلی گویی نا مشخص. قدر مسلم است که بحث حزب ما و هر حزب دیگر مارکسیست - لنینیست - مائوئیست علیه پست م ل م، و آنهم بحث بیرونی، نمی تواند - و نباید - یک بحث رفیقانه ملایم و آرام باشد، بلکه بحث تیز و تند بوده و باید چنین باشد. آنهایکه تمامی نشانه ها و علایم رفیقانه را از نظر انداخته و زدوده اند، نباید از ما توقعات بیجا داشته باشند.

۳ - سند، مدعی است که: « نکته اصلی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، این استدلال است که: پذیرش اینکه یک مرحله از جنبش کمونیستی پایان یافته و ضرور است که به سوی مرحله نوینی رهسپار شویم، نادرست است؛ و همچنان نادرست است باور داشته باشیم که درک کمونیست ها نیز باید به سطح نوینی برسد. »

درینجا یکبار دیگر استقامت استراتژیک پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی خط آر سی پی امریکا به وضاحت خود را نشان می دهد. مگر پایان یافته اعلام کردن یک مرحله از جنبش کمونیستی، بدون اینکه مرحله نوین دیگری آغاز شده باشد، به مفهوم پایان یافتن تداوم یک مرحله از جنبش کمونیستی نیست، که در عین حال پایان یافتن تداوم همان مرحله جنبش از لحاظ تنوریک را نیز در بر دارد؟

البته بحث آر سی پی امریکا در مانیفیست و اساسنامه

جدیدش این نیست که مرحله مائوئیسم و به بیان روشنتر مرحله مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم، که بعد از مرحله مارکسیزم - لنینیسم آمده است، پایان یافته و باید بطرف مرحله بعد از آن رهسپار گردیم. آر سی پی امریکا، در مانیفیست و اساسنامه جدیدش، هر سه مرحله مارکسیزم، مارکسیزم - لنینیسم و مارکسیزم - لنینیسم را به مثابه یک مرحله در نظر می گیرد و کل این مرحله را پایان یافته تلقی می نماید. مانیفیست و اساسنامه جدید این حزب ادعا دارد که " سنتز های نوین اوکیان " از لحاظ تنوریک سرآغاز این مرحله نوین است. انتشار مانیفیست دیگری، بعد از مانیفیست نوشته شده توسط مارکس و انگلس، توسط آر سی پی امریکا در سطح بین المللی، یک گام عملی برای اثبات این ادعای حزب متذکره محسوب می گردد.

از نظر ما پذیرش اینکه اینچنین مرحله ای از جنبش کمونیستی پایان یافته باشد، نادرست است و همچنین نادرست است که بگوئیم ما باید با گسست کیفی کلی از گذشته جنبش کمونیستی به سوی مرحله کیفی کلا نوینی رهسپار شویم. همچنین ما با پذیرش اینکه فعلا به مرحله چهارم تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری رسیده ایم مخالفیم و با پذیرش اینکه چیز هایی از قبیل این " اندیشه "، آن " راه " و " فلان " سنتز های نوین " نشانه هایی از این تکامل به مرحله چهارم تلقی گردد، نیز مخالفیم. ما فقط آن گام های کیفی قسمی واقعی را که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بطور کل و بعضی از اعضای آن بصورت مشخص در مسیر رسیدن به مرحله چهارم تکامل ایدیولوژیک و علمی برداشته اند می پذیریم و نه بزرگ نمایی ها و گرایشات هژمونیستی انحرافی بی پایه و بی مایه را.

اما ما بخاطر رسیدن به مرحله چهارم تکامل ایدیولوژیک و سیاسی مخالف این نیستیم که باید درک کمونیست ها به سطح بالاتر متناسب با چنین مرحله ای برسد و این چیزی است که باید در طی مبارزات آینده به دست آید. همچنانکه در سند حزب ما در مورد بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) به نحوی بیان شده است، ما (کل جنبش م ل م بین المللی) با دستیابی به گام های تکاملی قسمی واقعی، از قبل رهسپار مسیر این تکامل ایدیولوژیک و علمی گردیده ایم. به نظر حزب ما بزرگ نمایی ها و گرایشات هژمونیستی انحرافی بی پایه و بی مایه در واقع ناسپاسی در قبال مبارزات خونین و غیر خونینی است که ما را قادر به برداشتن این گام های تکاملی قسمی واقعی ساخته است.

تکاملات مارکسیزم (مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم) صحبت می گردد.

درینجا مجددا باید گفت که جهش های قسمی و گسست های قسمی در یک شی یا پدیده طبیعی یا اجتماعی یا فکری باعث تکاملات قسمی در آن می گردد، در حالیکه جهش نهایی و گسست نهایی در آن باعث از میان رفتن آن و ایجاد یک شی یا پدیده دیگر می گردد. بحث ما در سند " حزب کمونیست ایران (م ل م) هم به بیراهه پست م ل م افتاد " روی پست مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم یعنی روی آن چیزی است که ادعا می گردد بعد از خاتمه یافتن دوران مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم بصورت " سنتز های نوین اوکیان " سر بر آورده و جهان را پر نور و منور ساخته است.

۶ - ادعا می گردد که: « در بحث حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، نائل شدن به یک مرحله نوین، ذاتا یک پروسه بسیار میکائیکی ناشی از انباشت پیشروی های افزایشی در درک و فهم است. این به مفهوم دست کشیدن از نقش مرکزی سنتزها در رسیدن به سطح عالی تر درک، مخصوصا در نکات کلیدی... در تکامل علم انقلابی ما است. »

درینجا نیز خلط مبحث میان " پست م ل م " و « تکامل { قسمی } علم انقلابی ما » وجود دارد که دیگر لزومی ندارد به آن بپردازیم. مختصرا در مورد انباشت پیشروی های افزایشی در درک و فهم باید گفت که به باور ما این پیشروی ها منجر به جهش و گسست نهایی قسمی و یا کلی و ایجاد یک کیفیت نوین قسمی و یا کلی می گردد، اما نه به صورت خود بخودی، بلکه در اثر بروز مبارزه نهایی قسمی و یا کلی میان اضداد در حال جنگ که یکطرف طرف دیگر را می زند و کیفیت نوین قسمی و یا کلی به وجود می آید. تکامل ایدیولوژی و علم انقلابی ما نیز از این قاعده عمومی استثناء نیست.

۷ - سند، مدعی است که: « حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان میان گسست و تداوم یک دیوار بزرگ می سازد. اولاً باید بطور واضح به یاد داشته باشیم که گسست و تداوم یک وحدت اضداد است. این، تداخل متقابل دیالیکتیکی ای است که نیازمند بدست گرفتن می باشد. در تکامل مارکسیزم ضروری است تاکید گردد که بدون گسست تداومی نمی تواند وجود داشته باشد. »

این اتهام واضحا بی پایه و مردود است. برعلاوه باید گفت که با تکمیل گسست نهایی، دیگر تداوم موجودیت

۴ - سند، ادعا دارد که: « چیز مهمی در عمق اتهام حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان { برچسپ اوکیانیزم زدن به سنتزهای نوین اوکیان } به ملاحظه می رسد: یک درک نادرست از پروسه ای که از طریق آن مارکسیزم (یا هر علم دارای همان ماهیت) از یک مرحله پایین تر به یک مرحله عالی تر تکامل می نماید. در حقیقت سنتز های نوین اوکیان یک گسست از مارکسیزم، آنگونه که حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان اظهار می نماید نیست، بلکه تکامل بیشتر مارکسیزم است. ولی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان کل این پروسه را نادرست درک می نماید. »

همانطوری که در سطور قبلی این نوشته بیان شد ما " سنتز های نوین اوکیان " را " برچسپ اوکیانیزم " نرده ایم، بلکه روی ماهیت عمیقاً و وسیعاً انحرافی تر آن یعنی " پست م ل م " بودنش صحبت کرده ایم. اما در مورد اینکه درینجا ادعا می گردد که « ... سنتز های نوین اوکیان یک گسست از مارکسیزم، آنگونه که حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان اظهار می نماید، نیست، بلکه تکامل بیشتر مارکسیزم است. » چند موضوع مورد دقت وجود دارد. اولاً باید پرسید که درینجا کدام گسست مورد انکار قرار می گیرد، گسست " اوکیانستی " یا گسست " پست م ل م "؟ سند آر سی پی امریکا در هیچ جایی از بحث هایش علیه ما درینمورد روشنی نمی اندازد و به ویژه از بحث مشخص روی " پست م ل م " زیانتش کاملاً بند است و این خود نشان می دهد که نمی تواند - و نمیخواهد - روی این موضوع بحث روشن و واضح داشته باشد. به همین خاطر در حالیکه ما روی " سنتز های نوین " اوکیان به مثابه " پست مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم " بحث داریم، سند آر سی پی امریکا در بحث متقابل علیه ما، آن را تکامل بیشتر مارکسیزم (مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم) محسوب می نماید. جالب اینجاست که با وجود این ما به درک نادرست از کل پروسه تکامل مارکسیزم (مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم) متهم می شویم.

۵ - ادعا می گردد که حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، این امر را که: « ... مارکسیزم از طریق جهش ها در جریان تکاملات خود پیش رفته و این جهش ها در برگیرنده گسست با آنچه سابقاً حقیقت دانسته می شد، است. » نفی می نماید.

درینجا نیز خلط مبحث وجود دارد و باز هم بجای بحث روی " پست مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم "، روی

مارکسیزم و وحدت در پیرامون آن را ... به شدت مورد انتقاد قرار می دهد. »

این اتهام بی اساس، اتهام بسیار ناروا و بی اساسی است. ما پروسه رسیدن به درک عالی تر از مارکسیزم (مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم) را مورد انتقاد قرار نمی دهیم، بلکه ادعای بیهوده رسیدن به درک عالی تر از م ل م (در مورد پیرو و نیپال) و ادعای بدتر رسیدن به درک عالی تر نسبت به م ل م (ادعای پست م ل م اوکراینی) را به شدت مورد انتقاد قرار می دهیم. بر علاوه امر وحدت میان کمونیست های جهان در سطوح ملی و بین المللی یعنی امر ایجاد احزاب کمونیست و تقویت احزاب موجود در کشور های مختلف و تشکیلات بین المللی کمونیستی در سطح جهانی، صرفا از ضرورت پیشبرد پروسه رسیدن به یک درک عالی از مارکسیزم (م ل م) بر نمی خیزد، بلکه از ضرورت های فراگیر مبارزاتی پراتیکی و تئوریکی متعددی بر می خیزد که ضرورت فوق الذکر فقط یکی از آنها است؛ که به نظر ما ضرورت عمده مرحله فعلی مبارزاتی نیز نمی باشد.

به نظر ما ضرورت عمده برای رسیدن به یک وحدت جدید در سطح بین المللی عبارت است از رسیدن به یک جمع بندی و استنتاج عمومی از مبارزات کمونیست ها (م ل م ها)، منجمله جمع بندی و استنتاج عمومی از مبارزات مثبت و منفی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بر مبنای مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم، در طی تقریبا سه و نیم دهه گذشته.

در سطور آخری بحث فعلی لازم است تذکر دهیم که آر سی پی امریکا در سند مورخ اول می ۲۰۱۲ خود، بخصوص در قسمت بحث علیه حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان، بار بار از " مارکسیزم " صرف صحبت به عمل آورده است و نه از مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم و حتی نه از مارکسیزم - لنینیسم. اگر آر سی پی امریکا واقعا " مارکسیست " شده باشد، لازم است که در آخر نام خود کلمه " مارکسیست " را بگنجانند و خود را " حزب کمونیست انقلابی امریکا - مارکسیست " بخوانند. اما چنین نیست، بلکه " مارکسیزم " مذکور که در عین حال به نظر حزب متذکره، خود بخود مارکسیزم - لنینیسم و مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم را نیز در بر می گیرد، چیزی است متعلق به گذشته که باید جای آن را پست مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم بگیرد.

ادامه دارد

پدیده یا شی سابق نمی تواند مطرح باشد، بلکه پدیده یا شی جدید دیگری به وجود می آید. به همین جهت وقتی از یک شی یا پدیده جدید صحبت می گردد، دیگر نمی توان از تداوم شی یا پدیده سابق که این شی یا پدیده جدید از درون آن سر برآورده است، سخنی به میان آورد. چنانچه با صحبت از پست مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم دیگر نمی توان از تداوم مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم سخن گفت.

۸ - سند، ادعا دارد که: حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان، تلاش دارد « تشریح میکانیکی » خود « در مورد اینکه پیشروی های کمی در درک، جهش های کیفی را هدایت می نماید » را در تکامل مارکسیزم تطبیق نماید.»

درینجا هم خلط مبحث میان " پست م ل م " و تکامل م ل م وجود دارد. بر علاوه پیشروی های کمی در درک، که نمی تواند با پیشروی های کیفی قسمی همراه نباشد، زمینه اساسی برای متحقق شدن جهش های کیفی به وجود می آورد، یعنی تضاد را به مقام انتاگونیزم می رساند، ولی تحقق جهش های کیفی بصورت بالفعل مستلزم بروز مبارزه انتاگونیستی اضداد و به آخر رسیدن این مبارزه می باشد، نه اینکه بصورت خود بخودی متحقق گردد.

۹ - سند مشاخره می نماید که: « در حقیقت گسست های کیفی صرفا نتیجه انباشت حقایق قسمی نیست، گرچه قطعا آنرا در بر می گیرد. در موضوعات مورد توافق معینی در تکامل هر علم، تجربه انباشته شده، بحث مجدد، تاثیرات اکتشافات و مجادلات در سائر عرصه ها، التزام برای آزمایش مجدد فرضیه ها و درک های سابقه را به وجود می آورد. »

متاسفانه باز هم درینجا خلط مبحث میان " پست م ل م " و تکامل در مارکسیزم (مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم) وجود دارد. یکبار دیگر باید تذکر داد که انباشت حقایق قسمی زمینه ساز اساسی ایجاد گسست کیفی یعنی رساندن تضاد به مقام انتاگونیزم می گردد، اما متحقق شدن گسست کیفی بصورت بالفعل، مستلزم بروز مبارزه انتاگونیستی میان اضداد و به فرجام نهایی رسیدن این مبارزه است، نه اینکه بصورت خود بخودی متحقق گردد.

۱۰ - سند شکایت دارد که حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان « پروسه رسیدن به یک درک عالی تر از

آنچه در ذیل می خوانید، ترجمه دری بخش هشتم نامه اول می ۲۰۱۲ حزب کمونیست انقلابی امریکا به اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. به دلیل اینکه این بخش از نامه متذکره در برگیرنده مباحثات مشخص حزب کمونیست انقلابی امریکا علیه ما است، عجالتا ترجیح دادیم در قدم اول همین بخش را به دری ترجمه کرده و یکجا با مباحثات متقابل خود ما منتشر سازیم.

VIII

- مراحل، تداوم و گسست در تکامل مارکسیزم

پیرو از قدرت سیاسی قرار داشت. حزب کمونیست پیرو به درستی نقل قول لنین را که بدون قدرت سیاسی همه چیز توهمی بیش نیست، در میان مردم برد. اما در عین زمان، تمایل به مبدل نمودن دستیابی به قدرت سیاسی به هدف غایی در حزب کمونیست پیرو پیدا شد. این تمایل در (بیانیه) حزب کمونیست پیرو (قدرت سیاسی مهم ترین چیز در مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم است) انعکاس یافته است. (۳۴) به نظر حزب ما، همانگونه که قدرت سیاسی در روند انقلابی مهم است، همانگونه این امر نیز مهم است که قدرت سیاسی برای کی و برای چی؟ (۳۵) چیزی که ما باور داریم سازگار با یک تفسیر درست از تزهای مانو است. این یک مثال مهم است، با اینحال صرفاً یک مثال از پاسخ های متنوع از تجارب موج اول است.

سوالات بسیار زیاد دیگری نیز بوده اند، آنگونه که درک های متفاوت و متضاد در باره هدف کمونیزم، ماهیت دوران گذار سوسیالیستی و سایر سوالات خطیر در شکل نطفه یی شروع به ظاهر شدن کردند. متأسفانه بیشتر نیروها در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و در جنبش بین المللی کمونیستی این خط جستجو و بازبینی را پیگیری نکردند.

در یک سطح، تمامی کمونیست ها حد اقل در لفظ قبول کردند که مارکسیزم چیزی است که باید تکامل نماید. سوال این است که تحول در کدام جهت رخ خواهد داد: مارکسیزم با سنتزهای نوین، بیشتر علمی، بیشتر درست، بیشتر انقلابی، بیشتر قادر به رهبری پیشرونده مبارزه به سوی هدف آزادی بخش و برین اساس جذب شمار رو به افزایش توده های مردم در جهان، می گردد. اما اگر کمونیست ها در پاسخگویی به نیازهای عظیم و نهایتاً خاتمه بخشیدن به دنباله روی از عصر غیر آزاد کننده

قبلا در مورد اینکه باترای و پاراچندا چگونه به سبک خود شان جمع بندی و درس های پیشنهادی ای، ولو بسیار نادرست و غیر علمی، از مرحله اول ارائه کردند، صحبت کردیم. همچنان می توان دید که صدر حزب کمونیست پیرو (گونزالو) نیز بعضی از این تجارب را امتحان کرده و سلسله ای از فرمول بندی ها را، که حزب کمونیست پیرو {در} " اندیشه گونزالو "، ترکیب کرده، تکامل داده است.

بطور مثال گونزالو در کوشش به جوابدهی به این سوال مهم که چرا انقلاب در چین سرنگون گردید، بر تمرکز بیش از حد بالای مسئله تسلیح توده ها تحت سوسیالیزم تاکید کرد. در عین حالیکه رهبری نیروهای مسلح در یک جامعه سوسیالیستی یک مسئله بزرگ است و به ضد انقلاب کمک رسانده است، {ولی} این را نمی توان گفت که کلیت مسئله خط ایدیولوژیک و سیاسی منتج شده به عقبگرد جوامع سوسیالیستی سابق، را در بر می گیرد. بطور مثال حتی اگر ملیشیای مسلح موجود باشد (آنگونه که ادامه دهندگان مانو در چین در جستجوی تکامل آن بودند) کی آنها را رهبری می نماید؟ چگونه می توان مطمئن بود که این نیروها برای حمایت از یک خط پرولتری اصیل استفاده خواهد شد؟ در مورد نیروی بزرگتر اردوی مرکزی دولت سوسیالیستی، که در موجودیت دولت های امپریالیستی قدرتمند و (متخاصیم) در جهان، هنوز مورد نیاز است، چه می توان گفت؟ اما گونزالو، بجای در دست گرفتن جهتگیری و یافته های اساسی مانو در باره مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیزم و چگونگی پیشبرد آن، خط بدیل " جنگ خلق تا کمونیزم " را تکامل داد که مبارزه مسلحانه را به مثابه یک عنصر مداوم و حتی قاطع در سراسر دوره گذار به کمونیزم در نظر می گیرد. این در پیوند با درک حزب کمونیست

و غیر چاره ساز بورژوازی موفق نشوند و همچنان در حصار دگماتیستی نادیده گرفتن مشکلات واقعی انقلاب، بدون توجه به اینکه بر مارکسیزم یا مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم در اثر خشک شدن و مردن، چه گذشته است، علم ما سایه کمرنگ گذشته انقلابی خود خواهد شد و قادر به پاسخگویی به چالش های نوین و تضاد های نوین نخواهد بود.

ما دیده ایم که غیر از اوکیان و مدافعین سنتزهای نوین، در اصل این رهبران حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) یا به عبارت دیگر "راست" بوده است که سوالات برخاسته از موج اول انقلاب کمونیستی را نشانی کرده اند. بیگمان، جواب هایی که حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) مطرح کرده است، همه در جهت منحل کردن پروژه کمونیستی سیر می نماید. در میان آنها نیکه در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیشتر تمایل به موضعگیری دگماتیستی شکلا "چپ" دارند، معدودی استدلالات تحریری ارائه کرده اند. درین میان، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یک استثناء است. هر چند ضرور است که حملات کین توزانه و بیخود حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، بخصوص علیه رفقای حزب کمونیست ایران (م ل م) را قویا مورد اعتراض قرار دهیم، اما در عین حال باید گفت که مقاله حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان {یعنی سند} "حزب کمونیست ایران (م ل م) در مسیر انحرافی پست م ل م افتاد"، به ایدیولوژی و سیاست های درگیر در تلاش های {فوق الذکر} برای "تنظیم مجدد جنبش کمونیستی بین المللی"، روشنی می اندازد. (۳۶)

(نکته اصلی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، این استدلال است که: پذیرش اینکه یک مرحله از جنبش کمونیستی پایان یافته و ضرور است که به سوی مرحله نوینی رهسپار شویم، نادرست است؛ و همچنان نادرست است باور داشته باشیم که درک کمونیست ها نیز باید به سطح نوینی برسد.

مقاله "پست م ل م" حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان این موضوع را بدین طریق ارائه می نماید:

« سنتز های نوین "یک" اندیشه "، مثل اندیشه گونزالو، یا یک "راه"، مثل راه پاراچندا، یا یک "ایزم"، مثلا اوکیانیزم، چیزی به مثابه دنباله و ادامه تکاملی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم نیست، بلکه سنتز کلی و

اساسی آن است، یعنی یک چارچوب و سلاح فکری اساسی جدید پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. به همین جهت است که ما آنرا خط عمیق و وسیع انحرافی و گمراه کننده ای می دانیم که ژرفا و پهنای انحرافات آن بسی عمیق تر و گسترده تر از خط انحرافی حزب کمونیست پیرو که تحت نام "اندیشه گونزالو" تبارز نمود و نیز بسی عمیق تر و گسترده تر از خط انحرافی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) که تحت نام "راه پاراچندا" خود را نشان داد، است. »

این اظهاریه که سنتزهای نوین باب اوکیان را برجسب نادرست "اوکیانیزم" می زند و آن را نسبت به انحراف حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) انحراف عمیق تری می داند، گنج گنده است. چه کسی یک انقلاب را ساقط کرد و هدف مبارزه را به کامل ساختن دموکراسی بورژوازی تبدیل نمود؟ کدام خط بطور موثری به توده های مبارز در سراسر جهان پشت نمود؟ با وجود این، چیز مهمی در عمق اتهام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به ملاحظه می رسد: یک درک نادرست از پروسه ای که از طریق آن مارکسیزم (یا هر علم دارای همان ماهیت) از یک مرحله پایین تر به یک مرحله عالی تر تکامل می نماید. در حقیقت سنتز های نوین اوکیان یک گسست از مارکسیزم، آنگونه که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان اظهار می نماید نیست، بلکه تکامل بیشتر مارکسیزم است. ولی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان کل این پروسه را نادرست درک می نماید.

درینجا می بینیم که چگونه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تکامل مارکسیزم از یک مرحله به مرحله دیگر را تشریح می نماید:

« همچنان در مرحله تحول کیفی، که تحول کیفی جنبه عمده تحول پدیده به یک پدیده کیفیتا متفاوت دیگر را تشکیل می دهد، تحول یا تحولات کمی نیز موجود است. به این ترتیب در طول مرحله تحولات کمی، تحولات کیفی نیز انباشته می شوند و همین تحولات کیفی به تدریج انباشته شده، در مرحله تحول کیفی پدیده به جهش کیفی ای مبدل می گردد که باعث حل تضاد اساسی پدیده و تبدیل آن به یک پدیده جدید می گردد. »

« چارچوبه فکری بنیانگذاشته شده توسط مارکس نیز از

به یک مرحله نوین، ذاتا یک پروسه بسیار میکانیکی ناشی از انباشت پیشروی های افزایشی در درک و فهم است. این به مفهوم دست کشیدن از نقش مرکزی سنتز ها در رسیدن به سطح عالی تر درک، مخصوصا در نکات کلیدی... در تکامل علم انقلابی ما است. آنگونه که باب اوکیان تصریح نموده: کمونیزم یک فلسفه حیاتی و تیوری سیاسی و در عین حال یک علم زنده، نقاد و دایما در حال تکامل است. (۳۷)

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان میان گسست و تداوم یک دیوار بزرگ می سازد. نخست باید بطور واضح به یاد داشته باشیم که گسست و تداوم یک وحدت اعداد است. این، تداخل متقابل دیالکتیکی ای است که باید درک گردد. در تکامل مارکسیزم ضروری است تاکید گردد که بدون گسست تداومی نمی تواند وجود داشته باشد.

اگر مارکسیزم با آن جنبه ها و عناصری که نادرست، یکجانبه و غیر علمی است، گسست ننماید، نمی تواند تداوم شالوده علمی خود را حفظ نماید. اگر مارکسیزم درک های نادرست گذشته خود را، که در جریان پراتیک اجتماعی و پیشروی دانش بشری بطور عام کشف می شود، دور نریزد، بدین معنی اگر مارکسیزم مداوما بنیادها و اساسات خود را مجددا آزمایش و بررسی ننماید، یکسره از علمی بودن باز می ماند. این است آن چیزی که اوکیان در انتقاد از عناصر ثانوی ولی واقعی و زیان آور در درک و پراتیک گذشته که واقعا علیه اساس درک علمی مارکسیزم سیر کرده است، انجام می دهد. و نتیجه بطور ساده افزایش اصلاحات یا ترمیمات در بدنه موجود مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم نیست: درک موجود باز مانده از گذشته، خود از نو قابلریزی می گردد، یک سنتز سر بر می آورد.

تشریح میکانیکی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در مورد اینکه پیشروی های کمی در درک، جهش های کیفی را هدایت می نماید و تلاشش برای تطبیق آن در تکامل مارکسیزم در پیوستگی زیادی با نقطه نظر نادرستی قرار دارد که می گوید: تطبیق مارکسیزم در یک کشور مشخص بطور خود کار پیشروی در درک تیوریک مرتبط به خود را رهبری می نماید. در میان بسیاری از حامیان حزب کمونیست پیرو در اوج مبارزه آن، این استدلال هرگز از نظر دور نگه داشته نشد، زیرا

این قاعده مستثنا نیست. این سلاح فکری تا حال، علاوه از مرحله زمان خود مارکس و همچنان انگلس، از دو مرحله تحول و تکامل کمی دیگر یعنی مراحل لنینیزم و مائونیزم نیز گذشته است. درینجا منظور بی اهمیت تلقی کردن کیفیت های نوین لنینیزم و مائونیزم نیست. منظور آن است که در مارکسیزم - لنینیزم، تداوم مارکسیزم در لنینیزم و کلیت مارکسیزم - لنینیزم جنبه عمده تحول را می سازد و گسست از مارکسیزم جنبه غیر عمده تحول را. همچنان در مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم، تداوم مارکسیزم - لنینیزم در مائونیزم و کلیت مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم جنبه عمده تحول را می سازد و گسست از مارکسیزم - لنینیزم جنبه غیر عمده تحول را. به همین جهت است که مراحل مختلف مارکسیزم، مارکسیزم - لنینیزم و مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم، اساسا مراحل مختلف تکامل یک سلاح فکری را می سازد.

«

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان با سوال مهم رابطه میان تداوم و گسست در تکامل علم انقلابی کمونیستی از سطح دانی تر به سطح عالی تر تماس گرفته است. به یک مفهوم عمومی، تداوم جنبه عمده است که عبارت از تانید و غنا بخشی به قیاس های منطقی، ترها، شیوه های تجزیه و تحلیل ابتدا انکشاف داده شده توسط مارکس و بعد تر ترقی داده شده به سطوح عالی تر پیاپی توسط لنین و مائو و امروز توسط اوکیان می باشد، در حالیکه گسست که عبارت از عدم پذیرش آن عناصری از درک سابق است که نادرستی آن، یا بخشا نادرستی آن، کشف گردیده، به یک مفهوم عام، عامل ثانویه در پروسه ای است که از طریق آن مارکسیزم جهش هایی کرده و به سنتزهایی دست یافته است. در یک سطح، به نظر می رسد که ما با استدلال حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان در نقل قول فوق الذکر موافق باشیم - یک تداوم واحد مارکسیزم وجود دارد و این بیان یک سلاح ایدئولوژیکی واحد است. اما این نظر درست نباید برای نفی اینکه مارکسیزم از طریق جهش ها در جریان تکاملات خود پیش رفته و این جهش ها در برگیرنده گسست با آنچه سابقا حقیقت دانسته می شده است، می باشد. دستیابی به سنتزها در برگیرنده گسست و تداوم است که به وسیله آن همه عناصر، به شمول حتی عناصر مثبت سابقه، سر از نو قابلریزی می گردد. در بحث حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، نائل شدن

واسطه این حقیقت توضیح داده می‌شد که مانو در زمانی زندگی می‌کرد که دیر تر از استالین بود و تجربه بیشتری انباشته شده بود و تجربه بیشتر به تنهایی و ضرورتاً درک پیشرفته بیشتری را میسر می‌سازد.

در واقعیت، تجارب جدید در برپایی انقلاب پرولتاری عموماً یک توضیح واحد جدید را میسر نمی‌سازد، بلکه توضیحات متفاوت و متضاد را به وجود می‌آورد. این تجارب مبارزه دو خط را دامن می‌زند. به نظر ما کودتا در چین یک آزمایش غم‌انگیز و تاسف‌بار تزیس مانو (ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا) بود. این کودتا هم تزیس اساسی او را تأیید کرد و هم مقدار زیادی مواد برای تکامل و قالب‌ریزی جدید درکی را که او تکامل داد فراهم نمود. اما این چیزی نیست که همه توانستند به آن نگاه کنند. این استنتاجی نبود که خود را ضرورتاً خود بخودی تحمیل نماید. انور خوجه و بسیار کسان دیگری باخت در چین را به مثابه "ثبوت" اینکه مانو نیزم به هیچوجه قابل استفاده نیست، مطرح نمودند.

امروز کمونیزم انقلابی یکبار دیگر، از طریق تنظیم استادانه سنتزهای باب‌اواکیان، به مرحله نوینی در تکامل خود رسیده است. این سنتزها، همانند پیشروی‌های سابق در علم ما، هم در برگیرنده تداوم است و هم در برگیرنده گسست و قالب‌ریزی مجدد کلیت آنها. سنتزهای نوین تداوم حقیقی مانو را با فرا تر رفتن از مانو فراهم می‌نماید و عناصر ولو ثانویه‌ای را که در حقیقت در تضاد با جنبه‌های مقاومت‌ناپذیر علمی آموزش‌های مانو قرار دارد، شناسایی می‌نماید. آنچنانکه مانیفیست حزب کمونیست انقلابی امریکا بیان داشته است:

«بسیار مهم است که موثریت و نیروی مثبت این سنتزهای نوین ناچیز شمرده نشود: انتقاد و گسست از خطاها و کمبودات موثر در حین به پیش سوق دادن و قالب‌ریزی مجدد آنچه از تجربه تاریخی جنبش‌های بین‌المللی کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی قبلاً موجود مثبت بوده است؛ احیای نیروی حیاتی آن به مفهوم واقعی - بر پایه جدید پیشرفته‌تر - و مطلوبیت آن در یک جهان تماماً جدید و بنیاداً متفاوت، و قرار دادن آن بر یک بنیاد همیشه محکم‌تر ماتریالیزم و دیالکتیک ... بنابراین ما نباید نیروی بالقوه آنرا به مثابه منبعی از امید و جرئتمندی بالای بنیاد محکم علمی کم‌اهمیت تلقی نماییم.»

انقلاب پیرو در حال پیشروی بود و به رسمیت شناختن این پیشروی اعتبار جهانی اندیشه گونزالو را ثابت می‌نمود. برعکس بعضی از رفقا دلیل می‌آوردند که بخاطر نبود یک انقلاب سوسیالیستی موفق از زمان چین تا حال، نمی‌تواند یک جهش ادراکی در قلمرو تیوری به وجود آید. اینگونه تفکر قویاً با ناسیونالیزم و امپریسیزم هماغوشی دارد.

بگذارید به استدلالات حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان پیرامون افزایشات کمی و کیفی در مارکسیزم برگردیم. در حقیقت انفصالات کیفی صرفاً نتیجه انباشتگی حقایق قسمی نیست، گرچه قطعاً آنرا در بر می‌گیرد. در موضوعات مورد توافق معینی در تکامل هر علم، تجربه انباشته شده، بحث مجدد، تاثیرات اکتشافات و مجادلات در سائر عرصه‌ها، التزام برای آزمایش مجدد فرضیه‌ها و درک‌های سابقه را به وجود می‌آورد.

پروسه رسیدن به یک درک عالی تر از مارکسیزم و وحدت در پیرامون آن را که حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان اینقدر به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد، چندان باعث حیرت نیست. در واقع در پروسه تشکیل خود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و پذیرش بعدی فرمولبندی مارکسیزم - لنینیزم - مانو نیزم، مسنله مرحله و جهش در درک ما مستقیماً مورد مبارزه قرار گرفت. کسانی حتی در درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بودند که با چنگ و دندان جنگیدند تا نشان دهند که مارکسیزم - لنینیزم - مانو نیزم تکامل عالی تر مارکسیزم - لنینیزم نیست. (۳۸) در قلب این امتناع، انکار سرسختانه این انتقاد قرار داشت که مانو اشتباهات استالین در عرصه‌های زیادی را تکامل بخشید: در درک از مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیزم، در درک از تفاوت میان تضاد‌های درون خلق و تضاد‌ها میان خلق و دشمن، در عاجز ماندن از دیدن وحدت و مبارزه اضداد به مثابه قانون مرکزی دیالکتیک و غیره و غیره. اینها فرمولبندی به این وسعت را که برای خدمات مانو در نظر گرفته شد، به مثابه افزایشات ساده‌ای در بدنه موجود تیوری در نظر گرفتند. اینکه این افزایشات، مورد تردید قرار دادن ایده‌های معین و قالب‌بندی نمودن جدید سائر ایده‌ها را در بر می‌گیرد، مورد انکار قرار گرفت. بعضاً پذیرفته می‌شد که مانو بعضی جنبه‌ها را بهتر از استالین میدانست، اما این موضوع مطابق به دید متذکره، به سادگی به

اما این گفته بخاطری حقیقت ندارد که مارکسیزم جانبدار است. در واقع علت اساسی جانبدارانه بودن مارکسیزم در وضعیت عینی طبقه ای نهفته است که منافع غایی آن در تحول جهان به ماوراء قلمرو تولید کالایی نهفته می باشد.

تنها بدین مفهوم است که مارکسیزم می تواند جانبدار فکر شود. مارکسیزم نمی تواند - و نباید - هرگز به مثابه انعکاسی از آگاهی کارگران در یک زمان مشخص یا در یک کشور مشخص یا به مثابه ایدیولوژی ای که انعکاس دهنده منافع فوری یا معین و یا مشترک کارگران، عرضه گردد. این، نکته مهمی در انتقاد اوکیان از " ریفیکیشن پرولتاریا" است. ریفیکیشن پرولتاریا به معنی ناکامی در به تصور در آوردن پرولتاریا بصورت مجرد یعنی عالی تر از کیفیت زندگی و به مثابه طبقه ای که موقعیت معینی در شیوه تولید و در تکامل تاریخی عمومی جامعه طبقاتی اشغال کرده است، اما در عوض نگرستن به پرولتاریا به مثابه اختلاطی از کارگران واقعی و عملا موجودی که در یک کشور مشخص یا وضعیت مشخص یافت می شود.

درینجا یکبار دیگر هم تداوم را می بینیم و هم گسست را. مارکس و انگلس در قدم اول روی وظیفه جهانی - وظیفه تاریخی پرولتاریا یعنی راهنمایی بشریت به سوی عصر کاملا نوین - تاکید کردند. لنین و مانو هر دو این مفکوره را ارتقا دادند و از آن در مقابل تحریف رویونیستی دفاع کردند و به این ترتیب آنرا بیشتر غنا بخشیدند. بطور مثال نوشته مهم لنین، چه باید کرد؟، اصرار می ورزد که کمونیست ها باید تربیون مردم باشند، نه منشی یک اتحادیه صنفی. کلیت مناظره لنین در مورد نقش آگاهی درک بسیار مهم و صحیحی را انعکاس می دهد. قابل تعجب نیست که این نوشته لنین یکی از آن نوشته های لنین است که بیشتر از همه مورد تردید قرار گرفته و یا تحریف شده است، دقیقا به این خاطر که این نوشته مستقیما علیه اکونومیسم و تنگ نظری ای که غالبا ماسک کمونیسم به چهره می زند، حرکت می نماید. همینطور مانو حزب کمونیست چین را رهبری کرد تا روی یک نقل قول مارکس که می گفت: « پرولتاریا تنها از طریق آزاد سازی همه نوع انسان می تواند خود را آزاد نماید » پافشاری نماید. اما این نیز درست است که گرایشات ثانویه ای در حزب کمونیست چین بوده است که این بینش را از دست داده، یا نوعی " مکان ویژه " در

در طی این نامه ما در مورد بعضی از عناصر سنتز های نوین گفتگو کردیم. برای برخورد وسیع تر، ما مجددا به مانیفیست حزب کمونیست انقلابی امریکا و سایر اسناد رجوع می دهیم. (۳۹) تشخیص رد نظریه حقیقت طبقاتی و چیزی که اوکیان به ما در مورد ریفیکیشن پرولتاریا راجع کرده است بخشی از عناصر فلسفی و شناخت شناسی سنتز های نوین است. مبارزه دو خط کنونی که در جنبش بین المللی کمونیستی شکل گرفته است، این سوالات ایدیولوژیکی را به خوبی در بر می گیرد.

همچنان اوکیان عناصر شبه مذهبی ای را که توام و متداخل با درک درست از مارکسیزم به مثابه یک علم بوده است، تشخیص داده است. نظریه هایی مثل " نفی در نفی " که مارکس و انگلس از هگل اقتباس کردند، یا اظهاریه غالباً تکراری " اجتناب ناپذیر بودن پیروزی کمونیسم "، همیشه به مثابه جریان متقابل در کمونیسم انقلابی وجود داشته است. در درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بعضی از این نظریات نادرست به واسطه این مفکوره گونزالو که: « انقلاب روی خط سوار است » یا این مفکوره که: « میلیارد ها سال ماده متحرک به کمونیسم منجر می گردد. » (۴۰)، ارتقای نوینی یافتند. اینگونه تفکر، به مثابه تجلیل میان تهی محض از پیروزی، بخاطر تحرک بخشیدن به شهامت رفقا و توده ها، نمی تواند معافیت داشته باشد. تصورات شبه مذهبی در مقابل نگرش به کمونیسم انقلابی به مثابه یک علم و کمک رسانی به آن برای پیشرفت به مثابه یک علم، که بتواند به واقعیت تقرب کاملتری حاصل نماید و به مثابه سلاح حتی بهتری برای متحول ساختن جهان خدمت نماید، می ایستد.

در این پرتو یک گفتگوی مهمی نیز در باره نقش مارکسیزم به مثابه یک علم و مناسبات آن با پرولتاریا به مثابه یک طبقه وجود دارد. در درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وسیعا یک درک نادرست و میکاتیکی از این موضوع مورد پذیرش بوده است. بعضی از این درک ها، در مورد مناسبات میان جانبداری و حقیقت در مارکسیزم، در مناظره ما با اجیت از " حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) - ناگزلباری "، در نشریه درونی جنبش (استرگل) مورد مباحثه قرار گرفته است. (۴۱) مارکسیزم جانبدار منافع پرولتاریا است،

<http://revcom.us/socialistconstitution/index.html>

۳۸ -- این { حکم } بطور مشخص در مورد " م ب سینگ " از حزب کمونیست نیپال (مشعل) و حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست - لنینیست صحت دارد.

۳۹ -- " سنتز های نوین باب اوکیان چیست؟ به قلم نئی ولف.

http://recom.us/a/129/new_synthesis_Speech-en.html and Making Revolution and Emancipating Humanity, Part 1 by Bob Avakian. Revcom.us/avakian/makingrevolution

۴۰ -- از سخنرانی گونزالو در جلسه بزرگ حزبی سال ۱۷۷۹ قبل از شروع جنگ خلق.

۴۱ -- " پاسخ به مقاله بحث جاری در باره نظام دولتی سوسیالیستی " در استرگل شماره ۸، جون ۲۰۰۶

۴۲ -- بعضا گفته می شود یا سوال می شود که آیا تاکید اوکیان در باره " نجات بشریت " انعکاسی از یک نوع " اومانیزم " و گسست از نقطه نظر و متود طبقاتی پرولتری است؟ در حقیقت این { منطبق با } منافع پرولتاریا و دیدگاه جهانی و متود مرتبط به آن، که ما پشتیبانی می کنیم و برایش می جنگیم، و اشکال { مناسب } پایه های جنبش برای انقلابی که ما برای برپایی اش کار می کنیم، به مفهوم بسیار اساسی و بسیار گسترده اش می باشد. از طرف دیگر یک ابتدال سازی تجسم گرایانه، تنگ نظرانه و اکونومیستی از منافع پرولتاریا و تقلیل گرایی اساسا ریفورمیستی از آن وجود دارد که در برگیرنده مبارزه برای کمونیزم نیست، بلکه برای چیزی قصیر تر از آن است و با محدودیت های مناسبات بورژوایی و واقعیت دنیای تحت سلطه امپریالیزم پیوند دارد. سنتز های نوین به پیش گذاشته شده توسط اوکیان در ضدیت با این { ابتدال سازی } قرار دارد،

رسیدن به حقیقت به مردمان ویژه ای از مردمان دارای موقعیت طبقاتی تحت استثمار یا نمایندگی از این بخش از توده ها اعطا کرده است، که نوعی از " ریفیکیشن " است.

از اینقرار، انتقاد اوکیان از ریفیکیشن پرولتاریا، انتقاد و گسست با بعضی درک ها و پراتیک های غیر علمی ثانویه مانو و پیشینیان او در درک آنها از مناسبات میان پرولتاریا به مثابه یک طبقه و پروسه انقلابی است. در عین زمان، اوکیان شالوده درست علمی را که از طریق تکامل کلی کمونیزم انقلابی جاری است، پشتیبانی می نماید و آن را به پیش می برد. کل تاکید او روی کمونیست ها به مثابه نجات دهندگان بشریت نمونه خوبی است از تداوم زمینه ای که از طریق کل تاریخ کمونیزم از زمان مارکس تا حال جاری است، ولی همچنان مستلزم گسست با جریان های متقابل پیوسته با ماتریالیزم میکانیکی و مفکوره حقیقت طبقاتی و پرولتاریای ریفای شده نیز می باشد. (۴۲)

۳۴ -- این فرمولبندی در یک تعداد از اسناد حزب کمونیست پیرو، به شمول سند خط عمومی حزب، می تواند یافت شود.

۳۵ -- اوکیان: " چشم انداز ها در باره سوسیالیزم و کمونیزم، یک دولت رادیکال نوین، یک دید اساسا متفاوت و بسیار عظیم تر از آزادی. « (<http://www.revcom.us/avakian/index.html>)

۳۶ -- " حزب کمونیست ایران (م ل م) به بیراهه پست م ل م افتاد " - سند منتشر شده ای از حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان.

۳۷ -- نقل از اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا، نشرات ار سی پی، ۲۰۰۸،

وبسایت حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان:

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایمیل آدرس شعله جاوید:

Sholajawid2@hotmail.com